

روزها فکر من این است و همه شب سختم
که چه سخت است که چینی بشود هم وطنم
با یورش کردن چین می رسد آن روز که من
کم کم احساس کنم ساکن شهر بکنم
خاکم اینجاست، ولی بر سر من ریخته است
مانده ام سخت از اینجا بکنم یا نکنم
مانده ام سخت تر از آن که خدایا به چه شکل
با دو تا چوب غذا را بگذارم دهنم
پاچه خواریم، چگونه حشره را بخوریم
سوپ خفاش چگونه بزنم بر بدنم
جای چایی گلستان و دو تا قند چه طور
عرق ساکی چین را ببرم انجمنم
گفتم ای شیخ تو با چین چه توافق کردی؟
گفت با طرز نگاهش که چکاره «حسنم»
آن قدر در طلب علم نرفتیم به چین
که خودش آمده، ای وای به حال وطنم
مهدی خداپرست



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال

- + جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
- + امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
- در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- + حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

(408) 332-5885

بابک اخلاقی

وکیل ثبت اختراعات

NovoTechIP International PLLC
1717 Pennsylvania Ave. NW, Suite #1025
Washington, DC 20006

(202) 559-9159

www.NovoTechIP.com



SHAWN ANSARI PRESENTS



شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در بی اریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

با همکاری سحر بینش

Expertise You Need,

Results You Can Count On!

Shawn Ansari

Shawn.Ansari@Compass.com

(408) 529-4574

DRE: 01088988

Sahar Binesh

Sahar.Binesh@Compass.com

(408) 348-9197

DRE: 02061674

www.shawnansari.com



229 Shadow Dance Drive, San Jose



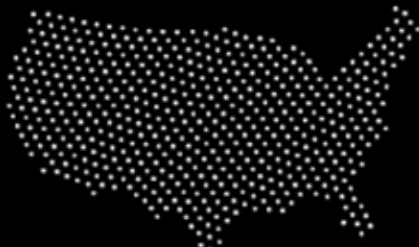
743 Pronto Drive, Blossom Valley



3538 Oak Drive, Menlo Park



929 Bimmerle Place, Almaden Valley



Delivering a modern
real estate experience
from coast to coast.

COMPASS

LUXURY
PORTFOLIO
INTERNATIONAL

750 University Ave, Ste. 150, Los Gatos, CA 95032

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(800)525-6060

وکیل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

قرارداد ایران و چین: از کدام موضع؟

علی دینی ترکمانی - کارشناس اقتصادی روزنامه شرق

قرارداد ۲۵ ساله ایران و چین یکی از موضوعات داغ این روزهاست. بدون ورود به جزئیات این قرارداد به چند نکته کلی اشاره می‌کنم که می‌توان بر مبنای آنها درباره خروجی این قرارداد از منظر منافع ملی به ارزیابی پرداخت.

نکته اول: چین و ایران دارای دو الگوی متفاوت در تعامل با جهان هستند. چین که در زمان مائو معتقد بود آمریکا «ببر کاغذی» است و اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناخت، بعدها با درک اهمیت توسعه اقتصادی از در سازه با آمریکا درآمد و اسرائیل را نیز به رسمیت شناخت. به این صورت، توانست رشد سالانه حدود هشت درصد از ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ را در دوره دانگ شیائوپینگ و رهبران بعدی، تکرار کند و به معجزه نوین شرق



آسیا معروف شود. سیاست خارجی ایران بر مبنای ستیز با اسرائیل و آمریکا شکل گرفته و در گذر زمان قوام یافته است. تغییرات به وجود آمده در گفتمان حاکم بر سیاست خارجی در این حد است که

اعلام شود: «منظور ما از حذف اسرائیل ملت اسرائیل نیست، دولت صهیونیستی آن است.» تعاملات با آمریکا نیز همراه با افت و خیزهای فراوانی بوده است. از تلاش‌ها برای برقراری مناسبات کم‌تنش گرفته تا خط و نشان کشیدن‌های تند و تیز همراه با وقایع ماه‌های اخیر که گاهی به رودرویی نظامی کشیده شده است.

نکته دوم: چین در حال حاضر در نقش ابرقدرت اقتصادی جهان در کنار آمریکا و اروپا در حال ایفای نقش خود است و در کشورهای مختلف جهان دست به سرمایه‌گذاری مستقیم می‌زند تا همان مسیر نئواستعماری قدرت‌های بزرگ پیشین را تکرار و این کشورها را به خود وابسته کند. در همین راستا، چین در پی جا اندازی «یوان» به عنوان ارز معتبر در گوشه و کنار جهان است و با قراردادهای دو جانبه با کشورهای مختلف از چند سال پیش، زمینه لازم برای امکان استفاده از یوان، به جای دلار یا یورو، را در کشورهای طرف قرارداد فراهم کرده است. با افزایش تعداد کشورها، عملاً قلمروی جغرافیایی استفاده از یوان جهانی می‌شود.

اقتصاد ایران نه تنها توان رقابت با اقتصاد چین را ندارد، بلکه در سال‌های اخیر، بر اثر تحریم‌ها، از نفس افتاده است. میانگین میزان رشد اقتصادی سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۹۹ برابر صفر است؛ یعنی دهه از دست‌رفته ۹۰ به دهه جنگ با متوسط رشد منفی ۶/۱ درصد در سال اضافه می‌شود. خروجی این موقعیت، تشدید فشارهای تورمی و تعمیق رکود و

در نهایت کاهش شدید ارزش پول ملی است.

نکته سوم: چین در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴، نرخ یک دلار را از ۵/۱

یوان به حدود ۹ یوان افزایش داد و سپس از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۴ در حد ۵/۸ یوان تثبیت کرد و از ۲۰۰۵ به بعد به شش یوان در برابر یک دلار

رساند، یعنی بعد از یک سیاست کاهش ارزش پول ملی، توانست با اتکا به بنیان‌های اقتصادی قوی دست به تقویت ارزش یوان بزند.

در حال حاضر، این توانایی را با اتکا به ذخایر ارزی حدود سه هزار میلیارد دلاری خود دارد که ارزش یوان را دوباره تقویت کند و به نیاز آمریکا و اروپا پاسخ مثبت بدهد.

تقویت ارزش یوان موجب ارزان‌تر شدن صادرات آمریکا و اروپا در بازار چین و گران‌تر شدن صادرات چین در بازارهای این کشورها و در نتیجه بهبود تراز تجاری آنها با چین می‌شود. به احتمال زیاد،

چین زمانی دست به چنین سیاستی خواهد زد که امتیازهای مهمی در حوزه فناوری‌های پیشرو از این کشورها بگیرد تا مسیر ابرقدرتی و نیل به اهداف جاه‌طلبانه در سال‌های آینده را هموارتر کند. از سوی دیگر، ایران در موقعیتی نیست که بتواند نقطه اتکالی برای رهایی اقتصاد غرب از چالش‌های اقتصادی محسوب بشود و نه تنها امکانی برای

تقویت ارزش پول ملی وجود ندارد که لحظه به لحظه ارزش آن فرو می‌ریزد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

درباره این موضوعات بیشتر بخوانید:

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	اخبار
صفحه ۵	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وشي)
صفحه ۶	غلامحسین ساعدی و آذربایجان (حسن جوادی)
صفحه ۷	بر گرفته از کتاب روشنگران ایران (ایرج پارسى نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹	آگهی
صفحه ۱۰	برخورد علم و دین (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	پیشینه نبردهای ایران... (هما گرامی فره وشي)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	اخبار
صفحه ۱۶	دنیای سینما (سعید شفا)
صفحه ۱۷	نوشخند، پوزخند (عزت گودرزی)
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشت‌های بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	چرا مجازات اعدام باید لغو گردد (رضا فانی یزدی)
صفحه ۲۲	آگهی
صفحه ۲۳	اخبار
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	اخبار
صفحه ۲۸	از هر دری (حسین جعفری)
صفحه ۲۹	آگهی
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	گل رعنا (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	ارتباط بین چاکراها و هاله در انسان (مریم سالاری)
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	نیازمندیها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	اخبار
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	اخبار
صفحه ۳۹	قصه دردناک جوانی که... (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	از خاطرات یک دامپزشک (فریبا مکارمی)
صفحه ۴۲	اخبار
صفحه ۴۳	اخبار
صفحه ۴۴	از این جا و آنجا (کلنار)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	دنباله مطلب
صفحه ۴۹	دنباله مطالب
صفحه ۵۰	دنباله مطالب
صفحه ۵۱	دنباله مطالب
صفحه ۵۲	دنباله مطالب
صفحه ۵۳	دنباله مطالب
صفحه ۵۴	دنباله مطالب
صفحه ۵۵	دنباله مطالب
صفحه ۵۶	دنباله مطالب
صفحه ۵۷	دنباله مطالب
صفحه ۵۸	دنباله مطالب
صفحه ۵۹	دنباله مطالب
صفحه ۶۰	انگلیسی

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حکم و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاما بیاتر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ Funeral Services ◆ Immediate Need ◆ Pre Planning ◆ Burial Services ◆ Cremation Services



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ Prearranging freezes the cost at today's prices ◆ Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

نژادپرستی یک ویروس است!

دنی لا فری بر - برگردان: فؤاد روستایی



می‌ماند. نژادپرستی می‌تواند خود را در دورافتاده‌ترین مناطق جهان، آنجا که نه از بیکاری و فقر اثری است و نه حتی سیاه‌پوستی به چشم می‌خورد نشان دهد. تا کنون چنین می‌پنداشتند که از چند و چون کارکرد این پدیده آگاهند. آیا قلمرو آن را مرزی نیست؟ زمان آن لایتنه‌ای است؟ پرسش‌هایی بی‌شمار درباره رفتار این ویروس وجود دارد که ما از آن آگاهی نداریم. بدون قطب‌نما و شناخت مسیر راه در حرکت‌ایم.

تنها چیزی که بدیهی و آشکار است رنج و دردی است که این ویروس به تنها یک گروه، سیاه‌پوستان، تحمیل می‌کند. از تنوع و گستره تحقیقات انجام‌شده در مورد رفتار این ویروس شگفت‌زده می‌شویم. برای مثال، تحقیق در این مورد که آیا این ویروس از انسان به حیوان هم سرایت می‌کند؟ می‌توان چنین چیزی را باور کرد اگر به گذشته‌ای نه چندان دور در همین ایالات متحده آمریکا برگردیم که در برخی از اماکن عمومی با نصب تابلو «ورود سیاهان و سگ‌ها ممنوع» از ورود آنها به این اماکن جلوگیری می‌شد. می‌توان پنداشت که مطرح شدن چنین پرسش و مسئله‌ای حاصل خیال‌پردازی یک محقق در آزمایشگاه بوده است. در واقع، این کار بخشی از روند انسانیت‌زدایی از یک انسان است.

انسانیت‌زدایی

قبولاندن شرایط زیستی کاملاً حیوانی یک برده به یک انسان مستلزم مشارکت تمامی اصناف و حرفه‌های بانفوذ در جامعه بوده است. نجبگان سیاسی، روشنفکران و روحانیون آن دوران دست در دست هم تلاش کرده‌اند تا برده را متقاعد کنند که در ساختار جامعه استعماری در جای خود قرار داشته است. یک برده چیست؟ کالایی ساده که تلاش می‌شود به خریداری که بهای بیشتری پیشنهاد می‌کند فروخته شود. کلیسا نیز به نوبه خود می‌کوشید به بردگان بقبولاند که رنج و محنتی که در این دنیا متحمل می‌شوند ضامن پاداش آرمیدن در بهشت در آخرت است. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

یا زایشی در آزمایشگاه بودیم. اگر جویای حال و سرنوشت سرخ‌پوستان آمریکا هستید باید بدانید که هنوز در اردوگاه‌ها یا به تعبیر خود آمریکائیان در «قرارگاه»‌های خود در قرنطینه‌اند.

لحظه تاریخی

اغلب این پرسش مطرح می‌شود که این ماجرا چه زمانی در آمریکا شروع شده است. چهارصد سال پیش با تجارت برده. نخستین کشتی‌های حامل بردگان در آن تاریخ در سواحل آمریکا لنگر انداختند. چهارصد سال پیش ممکن است به نظر ما گذشته‌ای بس دور به نظر برسد اما اگر از منظر تاریخی بنگریم همین دیروز است. اخلاف یا نوادگان بردگان به تمامی می‌کوشند این «سده‌های خونین» را به یاد داشته باشند، حال آن که اخلاف یا نوادگان مهاجران اروپایی، یا به دیگر سخن برده‌داران، از هیچ کوششی برای فراموشی سپردن این سده‌ها کوتاهی نمی‌کنند. آدم‌ها همیشه در یک لحظه معین به یک چیز فکر نمی‌کنند. برای یافتن تاریخ تولد این ویروس باید به زمانی بازگشت که قاره اروپا را حرص و آز ثروت‌اندوزی از این نیروی کار رایگان بی‌پایان به تسخیر خود درآورده بود. هدف در یک کلام پول بود. به بیگاری واداشتن دیگران یا به دیگر سخن برای خود حق مالکیت بر زندگی و مرگ دیگران قائل شدن. هنوز هم در ایالات متحده آمریکا به کسانی بر می‌خوریم که در حسرت آن روزگار به سر می‌برند. از ایالات متحده آمریکا نام می‌برم زیرا تازه‌ترین رویداد در این ارتباط در آن کشور به وقوع پیوسته است. در عین حال، از مشاهده بهت و حیرت اروپایی‌ها از خشونت و نژادپرستی در آمریکا هم به خنده می‌افتم زیرا فراموش می‌کنند که خودشان منشأ و منبع این پدیده‌اند. تجارت برده و برده‌داری نخستین بیماری عالم‌گیر است زیرا سه قاره‌ی اروپا، آمریکا و آفریقا را دربرگرفت.

راز

نکته‌ای که کماکان رازآلود و سر به مهر

رودربایستی را کنار بگذاریم و رک و صریح باشیم. نژادپرستی همچون یک ویروس زاده می‌شود، زندگی می‌کند و حتی ممکن است روزی بمیرد. واگیردار است و از فردی به فردی دیگر سرایت می‌کند. با وجود این، می‌توان شرایط و اوضاع و احوالی را ایجاد کرد که در آن سرعت سرایت و قدرت تخریبی این ویروس افزایش یا کاهش یابد. باید دانست که می‌توان پیشاپیش علائم بروز و شیوع این ویروس را دریافت و دید. گاه از بروز و شیوع این بیماری شگفت‌زده و متعجب می‌شویم، حال آن که علائم و نشانه‌هایی از قریب‌الوقوع بودن بروز آن خبر داده‌اند. بیکاری، فقر، خشونت‌های شهری و فقدان ادب و احترام متقابل میان مردم از جمله عواملی هستند که می‌توانند حضور جنینی این ویروس را به حضوری گسترده و فراگیر تبدیل کنند. با وجود این، یکی از ویژگی‌های نژادپرستی این است که هیچ‌گاه در جایی که با آن روبه‌رو می‌شویم زاده نشده است. نژادپرستی ویروسی است که همیشه از جای دیگری می‌آید.

کامران پورشمسی
متخصص و مشاور در امور
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams
Experienced Professional Realtor
Residential, Commercial,
Property Management



Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478

◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می‌توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties
با در دست داشتن لیست کامل خانه‌های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000
Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200

1630 W. Campbell Ave., Campbell, CA 95008

جدیدی برای صلح ارائه شد. چنین بنظر می رسد که هم اینطرف و هم آنطرف در آرزوی چنین صلحی بودند زیرا سلطان بزرگ به سپاه خود در اروپا نیاز داشت و تهماسب خان هم می خواست نقشه ای را که از مدت ها پیش در سر داشت اجرا کند و تاج پادشاهی ایران را بر سر بگذارد. فتحی چنین قطعی و قطع هرگونه دشمنی، بنظر او موقعیت مناسبی آمد و مجمع بزرگی از بزرگان کشور را دعوت کرد. فرمان دعوت حاوی این مطلب بود که همه اشخاصی که از نظر نسب، شایستگی و عقل و دانش متشخص اند باید در روزی که معین خواهد شد در «مغان چول» که در فاصله چهار یا پنج روز راه از تبریز است، جمع شوند. وی می خواهد در آنجا دولت را تشکیل دهد و آنها را در جریان امور بسیار مهمی که بسود دین و کشور است قرار دهد. برای اجرای این نقشه دستور داد خیمه ای باشکوه که ۷۰ تراز طول آن بود و توسط سه ردیف ستون نگاه داشته می شد برپا کنند. هر ردیف دارای ۱۴ ستون بود که فاصله ستون ها از همدیگر ۵ تراز بود. هر یک از ستون ها از سه قطعه تشکیل شده بود که در داخل حلقه هایی از مس ضخیم مطلا جای گرفته بودند.

شد در صورتی که تلفات ترک ها را به سی هزار نفر برآورد می کنند که فرمانده آنها عبدالله و چندتن از افسران عالی رتبه جزو کشته شدگان بودند. فاتحان چند نفر اسیر هم گرفتند که یکی از دامادهای سلطان بزرگ جزو آنها بود. سردار ایرانی با این پیروزی خود را مالک غنائم جنگی قابل ملاحظه ای از آذوقه و پول دید و تمام آن سرزمین را از سوی «قارص» و «ارزروم» در معرض تاراج قرار داد و تعداد زیادی هم برده گرفت. اندکی بعد ساخولی گنجه که نفرتش در اثر بیماری بسیار کم شده بود با معاهده ای که بسته شد تسلیم گشت و به «قارص» فرستاده شد، سپس «ایروان» باوجود آنکه بسیار مستحکم بود و دارای هر نوع آذوقه بود و محاصره هم نشده بود، از سکنه خالی و تسلیم تهماسب خان گشت. پیش از تسلیم شدن ایروان، تفلیس که از مدت ها پیش در محاصره بود، مجبور شد تسلیم گردد. تصور می شد که ترک ها پس از شکست در این جنگ، دوباره جمع خواهند شد و کوشش های تازه ای خواهند کرد ولی به عکس در حالت عدم فعالیت باقی ماندند و تهماسب خان نیز پس از تصاحب گنجه و تفلیس و ایروان پیروزی های خود را به جاهای دورتر نبرد و حتی پیشنهادهای



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش سی و شش)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

استحکامات بود. قلعه تفلیس ضعیف تر بود ولی بتازگی استحکامات آن بیشتر شده بود و دسته های بسیار از سربازان وارد آن شده بودند. علاوه بر این از مدتی پیش عبدالله پاشا سردار کل سپاه عثمانی با سپاهش در راه بود و به «قارص» که از گنجه دور نیست، رسیده بود. تهماسب خان اندیشید که باز گرفتن این شهرها که بوسیله ترکان اشغال شده بودند با حضور سپاه عثمانی کار آسانی نیست. بنابراین تصمیم گرفت که با سردار عثمانی که در چند فرسنگی ایروان اردو زده بود به جنگ بپردازد. از این رو آنها را در وضعی گذاشت که ناچار به جنگ شدند. هنوز دیری از درگیری آنها نگذشته بود که نمی دانم چه وحشتی ناگهانی بر سپاهیان عثمانی مستولی شد و اغلب آنها بی آنکه تیری بیندازند شروع به گریز کردند و در واقع این یک جنگ نبود بلکه هزیمت بود. شگفت آور بود که از سوی ایرانیان حدود صد نفر کشته

پس از جنگ داغستان تقریباً ده هزار مرد به سپاه ایران افزوده شد که چهار هزار نفر از آنها را در این ایالت به سربازی گرفته بودند و شش یا هفت هزار نفر دیگر از جاهای مختلف ایران آمده و به سپاه او پیوسته بودند. تهماسب خان با سپاه خود بسوی گنجه روانه شد. اگرچه به او وعده داده بودند که آن را پس خواهند داد، ولی از پس دادن آن سر باز زدند و نیز از باز دادن ایروان و تفلیس نیز امتناع شد. مدتی بود که گنجه در حال محاصره بود ولی حلقه محاصره مانند روز اول بود و پیش نمی رفت. چون این شهر در دشت واقع است و از هیچ طرف اشرفی ندارد، ایرانیان تپه مسطحی برافراشتند تا توپها را بر روی آن قرار دهند. برج و باروی آنجا بسیار مستحکم است و دارای دو محوطه و سه خندق است. آنجا دارای ساخولی خوبی بود و برای دو تا سه سال همه نوع آذوقه داشتند. ایروان نیز مانند گنجه دارای

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



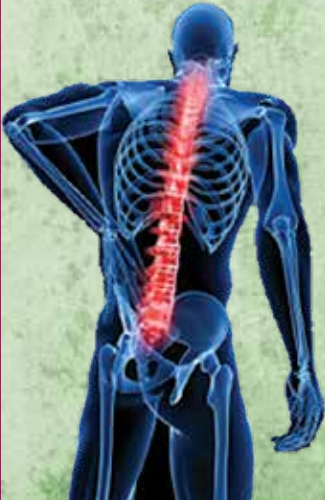
Fataneh Hooshdaran, D.C.

- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050



غلامحسین ساعدی و آذربایجان

بخش آخر

دکتر حسن جوادی



داستان بلند «توپ» که در سال ۱۳۵۶ چاپ و در همان سال چند بار تجدید چاپ شد، در یکی از دهات همین نواحی اتفاق می‌افتد. در سال‌های انقلاب مشروطه حکومت قصد دارد برای جلوگیری از پیوستن ایلات به مجاهدین تبریز، مردم روستاها را از ده خارج کرده و عشایر را در روستاها مستقر سازد و دستور این کار را به رحیم خان، یکی از خوانین ایلات می‌دهد. او از این دستور سر باز می‌زند. در این میان روس‌ها به بهانه کمک به رحیم خان، ژنرال دولماچف را روانه آنجا می‌سازند که توپ مهیبی را به همراه دارد. رحیم خان برای ملاقات با ژنرال نمی‌رود و این کار موجب عصبانیت ژنرال شده و دستور می‌دهد تا توپ را به بالای تپه ببرند. داستان زمانی آغاز می‌شود که قزاق‌ها مشغول مستقر کردن توپ خود بر تپه ای مشرف بر گذرگاه ایلات هستند. مردم روستای موویل از ترس قزاق‌ها به غارها گریخته‌اند. ملای جوانی بنام میرهاشم که برای نجات گوسفندانی که در میان ایل‌ها دارد به کوه و بیابان زده است، توسط قزاق‌ها اسیر شده و حاضر به راهنمایی روس‌ها به محل بیلاق ایلات می‌شود. وقتی که آنها به بیلاق طاووس گولی می‌رسند اثری از ایلات نمی‌بینند. شاهسون‌ها قبلاً خبر شده‌اند و علی‌رغم دشمنی‌های همیشگی با هم اتفاق کرده‌اند و یک دفعه روس‌ها را غافلگیر می‌کنند و توپ آنها را که تنها وسیله برتری ایشان است بدست می‌آورند. خبر همراهی میرهاشم با قزاق‌ها در دهات منتشر شده و او را از اعتبار انداخته‌اند، و خان‌ها که او را عامل راهنمایی روس‌ها می‌دانند، گوسفندان او را به چوپان‌ها بخشیده و برای نابود کردن او و قزاقان متحد شده‌اند. دلماچوف هم آوارگی خود را ناشی از توطئه میرهاشم دانسته و او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. خان‌ها دلماچوف و قزاقانش را می‌گذارند برود ولی ملاهاشم بخت برگشته بی‌آن که فرصت دفاع از خود را داشته باشد کشته می‌شود. در آخر داستان توپ بر قله ای مسلط بر همه آبادی‌ها مستقر می‌شود. مردم گرد می‌آیند، کیسه‌ای

محتوی گلوله بر پشت ملا بسته‌اند او را به بالای تپه برده، به لوله توپ می‌بندند و سپس شلیک می‌کنند. در داستان توپ دو روایت در هم تنیده شده‌اند: یکی روایت تاریخی از زمان مشروطه و آمدن ژنرال دولماچف به ایران است و دیگری داستان ملال انگیز ملاهاشم است که گرفتار روس‌ها شده و در ضمن اعتبار خود را از دست داده است. در ضمن کشاندن و بردن توپ گول پیکر از کوه و دشت و عاقبت ربودن آن محور داستان است. فضای داستان «توپ» مثل بعضی از داستان‌های ساعدی وهم انگیز است. به گفته حسن عابدینی در صد سال داستان نویسی ایران «آدم‌ها و ماجراهایی نامنتظر واقعیت را با امور غیر عادی رنگ آمیزی می‌کنند. حتی وصف طبیعت هم جنبه ای وهمی می‌یابد تا نشان دهنده اضطراب آدمیان گردد. وقتی افراد ایل حاج ایلدرم مورد تهدید قرار می‌گیرند، صدای تشویش بر انگیز بادهای عجیب اوج می‌گیرد، یا صدای همه‌شبه شبیه به خنده موجودات ناپیدا از دره به گوش می‌رسد. خزندگان ناپیدا از درخت‌ها بالا می‌روند تا سقوط ماه را تماشا کنند.

همه چیز رازی دارد: دره، آسمان و دشت در زندگی انسان‌ها حضوری هراس‌آور دارند. وقایع طبیعی راز آمیز می‌شوند تا وقوع فاجعه را گوشزد کنند و زمینه را برای توسعه فضای وحشت از توپ فراهم سازند. آدم‌های بدوی و اسیر مقتضیات طبیعی‌اند.» (۱)

چنان که قبلاً هم ذکر شد، مجموعه هشت داستان عزاداران بیل و فیلم گاو که از روی یک داستان آن ساخته شده است، فضایی همچنین وهم انگیز دارد و در دهات ایلخچی اتفاق می‌افتد. این سبک خاص بوجود آوردن فضایی وهم انگیز و آفرینش موجودات عجیب که گاهی ترکیبی از انسان و حیوان هستند و یا استحاله شخصیت‌ها که همه از ویژگی‌های رئالیسم جادویی گابریل گارسیا مارکز است در برخی از آثار ساعدی مانند عزاداران بیل، مولوس کورپوس، آشفته حالان بیدار بخت و ترس و لرز دیده می‌شود و علت گرایش

داشته است. علاقه مندی او به نوشتن به آذربایجانی و راجع به آذربایجان تنها بخاطر عشق و علاقه او به زادگاه او و زبان مادریش نبود بلکه بخاطر اهمیتی بود که به گویش‌ها و زبان‌های مردم سراسر ایران می‌داد و حتی با همگون سازی و یک رنگ و یک شکل ساختن همه گویش‌های فارسی محلی هم مخالف بود. می‌نویسد: «وقتی می‌گویم زبان پایتخت، اعرافی در کار نیست. لهجه تهرانی را می‌خواستند به جای زبان فارسی حقه کنند. لهجه خراسانی و جنوبی و شیرازی و شمالی، همه در برابر لهجه پایتخت توسری می‌خورند.»

اگر می‌گذاشتند، بعضی از آثارش را به ترکی آذری می‌نوشت. ساعدی می‌خواست با نشان دادن رنگارنگی فرهنگی همه ایرانیان شباهت‌های انسانی میان همه آنها را نشان دهد.

۱) حسن میر عابدینی، صد سال داستان نویسی ایران، نشر چشمه، تهران ۱۳۸۰، جلد ۲، ص ۵۱۵.

۲) نگاه کنید به «رئالیسم جادویی در آثار غلامحسین ساعدی» از دکتر حسین مسجدی در پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۹، ص ۹۳.



دکتر فرانک پورقاسمی

متخصص و جراح پا

♦ درمان بیماری‌های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت‌های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا ♦ درمان بیماری‌های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Hammer Toe, Bunion, Callus, Corn ♦Foot related diseases
♦Heel Pain & Sports Medicine & Injuries ♦Ingrown Toe Nail
♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot
♦Skin & Nail Conditions ♦Flat Feet & Orthotics

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه‌ها پذیرفته می‌شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

گذاشته و فقط از عایدات حق فیلم رمان هایی که در ایام جوانیش نوشته مانند لردها زندگی می کند. آن یکی دیگر که نوشته جاتش ارزش ادبی هم چندان ندارد در مملکت خودش سه برابر حقوق یک وزیر عایدات نویسندگی دارد و به اندازه حقوق یک معاون وزارتخانه به زن خودش خرج لباس تنها می دهد. اصلا پول سرش را بخورد. احترامات گوناگون است که روی سر نویسنده می بارد. انتقادات سنجیده و فهمیده است که از روز انتشار کتابش، تا سال ها بعد، راجع به آن نوشته می شود. تشویق هاست که مستقیم و غیرمستقیم از او به عمل می آید. جایزه هاست که تقدیمش می شود. دعوت هاست که از او به شهرهای دیگر و حتی ممالک خارج می شود. مرد و زن و کودک خط و امضایش را می قاپند و کلکسیون می کنند. خانه اش را از طرف دولت یا ملت زیارتگاه عمومی قرار می دهند و از قلم و صندلی و کتاب ها و لباس ها و عکس ها و اسباب و اثاثیه اش موزه درست می کنند. زن های مثل ماه نزد او می روند و اگر موفق شدند آشکارا افتخار می کنند که من با فلان نویسنده بزرگ خوابیده ام. هر حرفی که بزند توی صداها روزنامه به چاپ می رسد و اثر خودش را می بخشد. کله گنده ها خوشامدش را می گویند و از او هزار جور دلجویی می کنند. خوب، اگر شخص با استعدادی در چنین محیطی ترقی کند چه تعجبی دارد؟... اما این جا هر کسی که مطابق میل موقتی چار تا جنده لگوری... عبارت های پوچ و بی لطف و حتی پر از غلط های گرامری زبان مادری خودش پشت هم ریسه کرد و به زور هو چند صد نسخه از آن را به فروش رسانید خودش را نویسنده محترم و عالیمقدار می پندارد.»^(۵)

۱- صادق هدایت، وغ وغ ساهاب، ص ۱۴۱

۲- همان، صص ۱۴۲-۱۴۳

۳- همان، صص ۱۴۸-۱۴۸

۴- Arthur Conan Doyle (۱۸۵۹-۱۹۳۰)، نویسنده انگلیسی که به خاطر نوشتن داستان های پلیسی شرلوک هولمز Sherlock Holmes معروف شد.

۵- صادق هدایت، وغ وغ ساهاب، ص ۱۵۰-۱۵۲

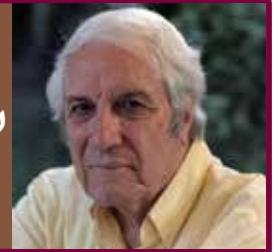
و جنس کاغذ و رنگ جلدش را انتخاب کنیم و شکنجه غلط گیریش را بکشیم و بالاخره که با صد خون دل از چاپ درآمد کتاب ها را نقد و یکجا به کتاب فروش بسپاریم و اگر بختمان آورد و او از طبقه کتاب فروش های صحیح بود پول خود را نسیه و خرد خرد به مرور زمان از او دریافت داریم. و اگر خدا نکرده او از آن طبقه دیگر باشد که پناه به عزرائیل^(۳) هدایت در ادامه این درد دل ها طبقات گوناگون ناشران و نوع کار ایشان را شرح می دهد؛ اوضاع و احوالی که باگذشت بیش از نیم قرن از نوشته نویسنده دردمند و بزرگوار ما چندان تغییر نکرده است. در پی آن هدایت، با حسرت، از واقعیت روابط ناشر و نویسنده در سرزمین های متمدن می گوید:

«در همین دوره... اگر ما در ممالک خاج پرست بودیم برایمان سر و دست می شکستند... ما در عوض این همه سگ دوی کاری جز این نداشتیم که یک سیگار هاوان کنج لیمان بگذاریم و افکار جانبخش خودمان را از پشت دوده های آن به یک زن جوان خوشگل خوش نوالت باسواد که سرانگشتان ظریف خودش را با ذوق و شوق تمام به نرمی و چالاکي روی کلیدهای براق یک تایپ به اطاعت ما فرود می آورد دیکته بکنیم. بعدش نماینده فلان کمپانی بزرگ و محترم کتابفروش سر ساعتی که وقتش را قبلا از ما درخواست کرده بود حاضر می شد و با خوش رویی و منت اجازه طبع آن را از ما می گرفت و پول هنگفت نقدا تقدیم می نمود و قرارداد می بست که در چاپش از هزار، ده هزار یا صد هزار نسخه فلان مبلغ عاید ما بشود. و قولش هم قول بود نه بول... کونان دوئل^(۴)، انگلیسی که مقامش حتی در میان نویسندگان معاصر خودش از ملت خودش درجه اول نبود همین پارسال پیرارسال ها چاپ هفدهم یکی از سی چهل کتابش را به مبلغ چهل هزار دلار پیش فروش کرد. و تازه این اتفاق منفردی نیست. هفته ای نمی گذرد که نظیرش یا بالاترش پیش نیاید. آن یکی دیگر اصلا قلم و کاغذ را هم کنار

بر گرفته از کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی

بخش پنجم

دکتر ایرج یارسی نژاد



و مترجمان و فیلسوفان دانشمند: «معلومات اربعه را احتکار کرده و به کمک شهرت متقدمان برای خود اسمی به دست آورده اند. و پس از چندی خرده خرده خود را از استادان خویش هم بالاتر شمرده ایشان را به هیچ می گیرند و عاقبت لقب ادیب اریب و دانشمند شهیر و یگانه فرزند ادب پرور و فیلسوف هنرمند را به دمب خود می بندند و استفاده های مادی می نمایند.»^(۲)

هدایت پس از ترسیم چنین تصویری از اوضاع ادبیات و فرهنگ حاکم بر جامعه ایران حال و روزگار نویسندگانی مثل خودش را هم شرح می دهد. این که:

«[باید] سالها صبر کنیم و غاز غاز پس انداز نماییم یا با ریح گراف قرض کنیم تا مخارج چاپ یک کتاب کوچولو فراهم شود. سپس وقت و پول و قوای جسمی و فکری خودمان را صرف آن کنیم که قطع و نمره حروف کتاب را معین نماییم

مقوله دیگر اخلاق و فلسفه است: «این فن را اساس و مایه ای در کار نیست. همین که چند لغت قلنبه از بر کردی هر کجا رسیدی آن را تکرار کن و در خلال سطور همه نوشته هایت بگنجان. البته آب و تاب لازمه آن است. همواره از مطالب قلنبه و پیچ در پیچ دم بزنی و دل و روده خود و شنوندگان را برهم بزنی، تا بگویند دریای علمی و واقف بر مجهول و معلوم. هرگز فراموش نکن که اگر از اهمیت عصمت در جامعه و شئون اخلاقی عالم بشریت و این گونه موضوع های بزرگ ظاهر و پوچ باطن در نوشته ها و گفته ها، با مناسبت و بی مناسبت، در خواب و بیداری دم بزنی دیری نمی گذرد که مقلب به فیلسوف دانشمند و مصلح اجتماعی خواهی شد.»^(۱)

طبیعی است که در چنین اوضاع و احوالی جایی برای ادبیات اصیل و خلاق باقی نماند. زیرا که جماعت محققان و مورخان

دفتر خدمات بین المللی

✦ قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

✦ کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

✦ امور مربوط به Social Servies در آمریکا



By
Appointment
Only

Office of International Services



(408)909-9060



نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624



شیرازی فتوا داده که این ها را بکشید» و پیکر نیمه جان اسماعیل خان پاسبان را بردند نزدیک قصابی میدان مجسمه و با ساطور قصابی شکمش را دریدند و روده هایش را بیرون ریختند و بعد با بینی او را از چنگک قصابی آویزان کردند.

آنها که او را کشتند هموطن و همشهری او بودند و فراموش کرده بودند در آن زمستان های سرد که آنها در رختخواب گرم و نرم خود خوابیده اند اسماعیل خان در کمره خیابان دارد پاسداری می دهد تا آنها آسوده بخوابند تا کسی جرأت نکند به خانه امن آنها حمله ور شود. آنها که او را زدند، آنها که او را کشتند، نمی دانم چه می کنند! اما نام این سردار کوچک که فقط همه کاره یک سه راه بود و رانندگان دستور او را اطاعت می کردند، امیدوارم حداقل از یاد همان مردم وحشی که دیوانه وار شهر را بهم ریختند و کشتند و کشتند و کشتند و هنوز هم می کشند نرود. اگر چه بیش از چهل سال از آن روزهای شوم می گذرد ولی هستند کسانی که آن روز تلخ را بیاد دارند و شاید خودشان دستی در آن قتل وحشتناک نیز داشته اند و با خودشان می گویند کی بود کی بود من نبودم. یاد سردار سه راه چهار طبقه اسماعیل خان پاسبان تا ابد گرامی باد.

ایستاد و شوشکه ای در دست و به چند تا افسر اطرافش دستورات لازم را صادر می کرد. حتی می گفت تیمسار رستگار یکی از لات های معروف مشهد را که اسمش غلامحسین پشمی بود دستور داده آنقدر بزنند تا پشم هایش بریزد.

اسماعیل خان پاسبان کم کم پیر شد و پیرتر تا جائیکه فقط حوصله رفتن به قهوه خانپسر کوچه را داشت و دیگر نمی توانست خیابان های مشهد را گز کند و کم کم صداهایی مانند زنده باد مرده باد هم گوشش را آزار می داد، چندانکه از خانه اش که در همان نزدیکی بود در نیامد و فریادهای دلخراش «ما هم سرباز توئیم خمینی» جانش را آنقدر آزار داد که زد به کوچه و بعد خیابان که فریاد بزند «نکنید، این مملکت را خراب نکنید، به آخوند اعتماد نکنید، من می دانم این موجود کثیف است»، اما صدای او در میان فریادهای مردم دیوانه، گم شد و دید در برابر این دریا قطره ای بیش نیست و خواست به خانه بازگردد. ناگهان از میان جمعیت یکی فریاد زد «آی مردم، این همان اسماعیل خان پاسبانه، او طرفدار شاهه، او دشمن اسلامه، او مأمور ساواکه» و در یک لحظه اسماعیل خان پاسبان در زیر مشت و لگد مردم له و لورده شد. یکی فریاد زد «آیت الله



یک سینما سخن

مسعود سپند

صدای او را نمی شنید سوت زنان بطرف اتومبیلش می دوید و دادی هم سر او می کشید، برای ما بچه ها که تازه پشت لب مان سبز شده بود، این تفریح خوب و بی دردسری به حساب می آمد.

آن روزها نام این سردار سه راه چهار طبقه مشهد «اسماعیل خان پاسبان» بود. بعد هم که استوار شده بود هنوز اسماعیل خان پاسبان از او نام می بردند. آن روزها گذشت، روزهای خواب و خیال، روزهای نگاه های از دور و اخم و لبخند، روزهای حال کردن با سایه دختر همسایه از پشت شیشه پنجره، روزهای نوشتن انشاء های خیالی.

چندین سال بعد که برای دیدار فامیل به مشهد رفته بودم و بیاد آن روزهای خوب در ارگ مشهد قدم می زدم، وقتی رسیدم به سه راه چهار طبقه دیدم دیگر سه راه نیست و چهار راه دروازه طلائی شده و از اسماعیل خان پاسبان هم خبری نیست. می گفتند بازنشسته شده و روزها با لباس شخصی خیابان های مشهد را گز می کند. گاهی در قهوه خانه نزدیک میدان مجسمه می نشیند و از خاطرات خوش گذشته صحبت می کند. از بیدار خوابی های دوران پاسبانی در زمستان های سرد مشهد و پوستین کزائی که سرمای زیر صفر هم در آن نفوذ نمی کرد و آن تفنگ برنوی سنگین که در سنگینی، کمتر از چناری نبود و اتفاقات آن دوران و مشکلات زواری که برای زیارت به حرم امام رضا می آمدند. دوستانش می گفتند دهان شیرینی دارد. می گفتند گله می کرده که زود او را بازنشسته کرده اند. خیلی چیزها می گفتند اما او از دوران طلائی خدمتش سخن می گفت. از رئیس شهربانی اسبق، تیمسار رستگار، که قیافه اش عین رضا شاه بود و می آمد دربست بالا خیابان و روی پل نهر بالا خیابان می

در دوران نوجوانی چنان که افتد و دانی! در مشهد مقدس هیچ تفریحی کم خرج تر و بهتر از این نبود که به اتفاق دوستان و همکلاسی ها برویم در خیابان معروف به ارگ مشهد قدم بزنیم. دوچرخه را توی جوی خیابان پارک می کردیم و از فلکه سوم اسفند برو بالا تا سرچهار طبقه معروف و دوباره سرازیر شو و گاهی اینطرف خیابان گاهی هم سوی دیگر. اگر پول سینما رفتن نداشتیم به تماشای عکس های توی ویترین بغل سینما بسنده می کردیم. البته روزهای شنبه که به مدرسه می رفتیم یکی از بچه ها که فیلم سینمایی را دیده بود با آب و تاب فراوان از آرئیسته و دختره، گاهی موسیکه یعنی همان مضحکه فیلم داد سخن می داد. و اما بچه هائی که می خواستند آن فیلم را برونند و ببینند حاضر نبودند آخر فیلم را بدانند و می رفتند آنطرف تر و ما هم با صدای بلند داد می زدیم «آرئیسته آخرش میمیره» و طرف دلخور می شد اما ما دوباره با هم بلند داد می زدیم که آرئیسته آخرش میمیره. این بود تفریح ما. و اما در سه راه چهار طبقه یک مأمور پلیس راهنمایی مانند یک سردار دلاور اتومبیل ها را راهنمایی می کرد و داد و بیداد راه می انداخت و صدای سوتش گوش ها را کر می کرد. ما توی آن دوره نوجوانی از برنامه های این سرکار پلیس چه حالی می کردیم و گاهی هم به چشم خویش می دیدیم که اگر آدم مهمی به چراغ نزدیک می شد، فوراً چراغ را برایش سبز می کرد و احترام نظامی هم به او می گذاشت. دیدار لحظه های زیبای قدرتمندی این سردار کوچک که فقط کارش راهنمایی اتومبیل ها بود و فریادهای او که «هوی... مگر کوری، چراغ قرمز» یا اینکه «تند برو راه را بند آوردی» و اگر راننده ای

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست



کترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com

Like Us On
facebook

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

Notary Public

(408) 909-9060

By Appointment Only

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت



Jeffrey Zinder

وکالی سابق شرکت های بیمه
با بیش از ۶۰ سال تجربه



Ali Moghaddami

Maintaining the highest level of Professionalism & Integrity.

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute
- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

Free Consultation

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

ستاره شناسان و زیست شناسان می گویند برخلاف نوشته های کتاب مقدس مسیحیان، پیدایش تمامی اجزای جهان هستی و پیدایش همه انواع گیاهان و جانوران به صورت هم زمان صورت نگرفته بلکه فاصله های چند صد میلیون سالی بین آنها وجود داشته است. و نیز برخلاف ادعای بزرگان و رهبران دین و مذهب، جهان هستی، ستارگان، گیاهان و جانوران به شکل امروزی خود آفریده نشده اند بلکه در صدها میلیون سال گذشته تغییر کرده اند و از آنها ستارگان جدید یا جانداران تازه ای پدید آمده اند. افزون بر این، جریان خلقت یا به زبان علمی پدیده پیدایش و مرگ که در واژه «دگرگونی» خلاصه می شود به پایان نرسیده و اگر بخواهیم از دو واژه دینی کمک بگیریم «امر خلقت» هم چنان ادامه دارد. در عالم هستی ستارگان تازه ای «خلق» می شوند و در جهان جانداران پیوسته گیاهان و جانوران تازه ای در حال آفریده شدن بوده و هستند.

دانشمندان علوم طبیعی- مادی می گویند در جریان پیدایش کهکشان ها، ستارگان و در کار حرکت آنها و نیز در پدیده پیدایش جانداران و دگرگونی آنها در طی صدها میلیون سال، وجود «دستی از خارج» لازم نیست.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۳

امروزی نبوده بلکه منظومه شمسی و کره زمین که جزئی از آن است حدود ۱۰۰۰۰ میلیون سال جوان تر از بسیاری از کهکشان ها و ستارگان هستند.

زمانی که سیاره زمین از مادر خود یا خورشید جدا شد و به گردش به گرد آن پرداخت به مانند خورشید بی نهایت داغ و سوزان بوده است. هزاران میلیون سال گذشته اند تا کره زمین آمادگی تولید گیاهان و جانوران را پیدا کرده و شرایط پیدایش جانداران پدید آمده است. شاید بیش از ۴۰۰۰ میلیون سال سیاره زمین بر گرد خورشید می گردیده اما در تمامی این دوران بسیار دراز هیچ جاننداری در اقیانوس ها و خشکی ها وجود نداشته است. نخستین جانداران ذره بینی در روی سیاره زمین حدود ۱۰۰۰ میلیون سال پدید آمدند و پس از گذشت صدها میلیون سال جانوران تکامل یافته تر و در پایان نوع انسان که تکامل یافته ترین جاندار روی زمین است حدود دو میلیون سال پیش پدید آمده است. ده ها میلیون سال هزاران نوع از گیاهان و جانوران بر روی سیاره زمین می زیسته اند اما هنوز از پیدایش نوع انسان خبری نبوده است. انسان تازه ترین، جوان ترین و تکامل یافته ترین جاننداری است که شرایط ویژه سیاره زمین و قوانین تکامل تولید کننده آن بوده اند.

برخورد علم و دین

دکتر احمد ایرانی
بخش چهارم



آغاز خلقت جهان چیزی نمی گوید اما بیشتر بزرگان و روحانیان مسیحیت بر این باورند که آغاز آفرینش جهان هستی ۴۰۰۴ سال پیش از پیدایش پیام آور مسیحیت بوده است.

براساس فرضیه و نظریه های علمی، کهکشان ها و ستارگان حدود ۱۵۰۰۰ میلیون سال پیش با آرایش و در مدارهای کنونی خود پدید آمده اند. جهان هستی از عدم پدید نیامده و پیش از آن به شکلی دیگر و در آرایشی دگرگونه وجود داشته است. خورشید که یکی از ستارگان کهکشان شیری است حدود ۵۰۰۰ میلیون سال پیش شکل کنونی خود را یافته و در مدار امروزی به حرکت پرداخته است. سیاره ها و ماه های این سیارات که همگی به دور خورشید می گردند هم زمان با پیدایش خورشید پدید آمده اند و دستگاه خورشیدی را تشکیل داده اند. پیدایش دستگاه خورشیدی به شکل کنونی هم زمان با پدید آمدن کل عالم هستی با وضعیت

چگونگی پیدایش جهان از نظر دین و از دیدگاه علم

براساس نوشته های کتاب مقدس مسیحیان یا «انجیل» جهان هستی به فرمان پروردگار عالم از عدم پدید آمده است. آفریننده عالم وجود برای آفرینش کل دنیای هستی به شش روز وقت نیاز داشته است. در نخستین روزها بخش بزرگی از عالم و جایگاه زندگی بشر یا زمین پدید آمده اند. در روز چهارم آفرینش نوبت به پیدایش ستارگان، خورشید و ماه رسیده است. در روز ششم آفرینش نوبت به خلق نوع انسان رسیده و آدم و حوا آفریده شده اند. زمین فقط پنج روز بدون حضور انسان وجود داشته است. در پایان روز ششم، کار آفرینش برای همیشه به پایان رسیده و در روز هفتم پروردگار توانای جهان هستی پس از کار پر زحمت خلقت، به استراحت و رفع خستگی پرداخته اند. کتاب آسمانی مسیحیان در مورد زمان آفرینش یا تاریخ

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقض قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تاراجگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



ملت های ایران و
خاورمیانه در آتش
کشمکش های
تاراجگران نفت
در خلیج فارس

این ندای اطلاعاتی نویسنده کتاب است که دردهای اجتماعی ملت های ایران و خاورمیانه را به تصویر می کشاند و با زبان ساده برابر با قوانین بین المللی، راه چاره و رهایی از ظلم و تجاوز را با پیشنهادات کامل اعلام می کند.

DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عبارهای مختلف و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!

*We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair*

**WE BUY
GOLD**

*One of the largest
selection of Rolex Watches*



Certified Pre-Owned Rolex Watches

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)*

No Interest if Paid in Full within 12 months

On qualifying purchases made with your Synchrony Luxury Credit Card. Interest will be charged to your account from the purchase date if the promotional purchase is not paid in full within the promotional period. Minimum monthly payments required.

Apply Today!

(408) 241-3755

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**

به دورن خیمه رفتند و سخن آغازیدند، تور با درشتی با وی سخن آغاز کرد که تو از ما کهنتری پس چرا کلاه مهی بر سر نهادی و پدر سرزمین کیان بر تو بخشید. ایرج با آرامی و آشتی جویانه سخن آغازید که:

**من ایران نخواهم، نه خاور، نه چین
نه شاهی، نه گسترده روی زمین
سپر دم شما را کلاه و نگین
ترا زین پس از من مباد ایچ کین
جز از کهنتری نیست آیین من**

مباد از و گرد نکشی دین من
با همه سخنان آشتی جویانه و پر مهر ایرج، تور را که دیو خشم و حسادت آموزگار بود گریزی از کردار اهریمنانه و شیطانی نبود از جای برخاست و گرفت آن گران کرسی زر به دست و آن را بر سر ایرج کوفت، ایرج از او به جان زنهار خواست و او را گفت که نه شرم از پدر داری و نه ترس از خدای، ریختن خون من که گناهی نکرده ام سرانجام ترا دامن می گیرد.

**به خون برادر چه بندی کمر
چه سوزی دل پیر گشته پدر**

**جهان خواستی، یافتی، خون مریز
مکن با جهاندار بزدان ستیز**

اما تور را که خشم و حسادت و بدخواهی درهم پیچیده بود آرامی پدید نیامد و خنجر بر کشید و با آن خنجر تیز زهر آلود پیکر برادر به خون کشید بی هیچ شرمی از کردار اهریمنانه خویش و داغی که بر دل پدر می نشاند. پس آن سر ناجور از تن جدا کردند و بر تابوت نهادند و با بی شرمی و گستاخی برای پدر فرستادند. درد اندوه مویه های فریدون بر تابوت پسر دردناک تر از آن است که به توصیف آید و ما از این مبحث پرانده می گذریم تا در مقوله ای دیگر با زاده شدن منوچهر نواده دختری ایرج، سخن را پی گیریم و به علت دشمنی ایران و توران و پی آمدهای آن و پیکار بین این دو سرزمین دست یابیم.

را دلداری داد و گفت من برای آشتی و بردن پیام دوستی نزد برادرانم خواهم رفت و نیازی به سپاه و سلیح ندارم و آنان را به دوستی فرا می خوانم.

**دل کینه ورشان به دین آورم
سزاوارتر زانکه کین آورم**

و به این سان پدر را با خویش هماهنگ ساخت که در طلب آشتی به نزد برادران رود و به آنچه آنان می خواهند عمل کند. پس شاه فریدون نامه ای به پسران نوشت و پس از ستایش و تمجید بسیار از ایشان آنان را به دوستی با یکدیگر فرا خواند و ایشان را گفت که ایرج برادر کهنتر شما در برابر شما رسم کهنتری به جای می آورد و به درگاه شما می آید شما نیز شیوه مهتری بجای آرید و:

**بدان کو به سال از شما کهنترست
نوازیدن مهتر اندر خورست**

پس مهر شاه بر نامه نهادند و ایرج به درگاه برادران پر حسد و کینه روان شد و چون به سرزمین ایشان رسید، سپاه سرزمین آنها از دیدن برز و بالای ایرج و شکوه بزرگی که در سرپای وی نمودار بود با شگفتی و تحسین بر او می نگریست و

**سپاه پراکنده شد جفت جفت
همه نام ایرج شد اندر نهفت**

سلم که از کرانه به لشکرگاه نظر افکند و ستایش بزرگی ایرج را در نگاه های آنان دید با تور و مشاوری به رایزنی نشست و آنان را اندیشه بر آن قرار گرفت که فرمان به کشتن ایرج دهند و سلم تور را گفت که چون سپاه روم و توران را می نگریستم به این پی آمد رسیدم که از این پس هردو سپاه جز او کسی را به شاهی پذیرا نیستند و اگر ما بیخ این درخت را نخشکانیم از این پس تخت سلطنت برای ما برجا نمی ماند. پس ایرج چون به برادران رسید:

**پر از مهردل، پیش ایشان دوید
ایشان را با مهر در آغوش کشید و شادمانی
خویش از دیدار آنان آشکار کرد ولی چون**



پیشینه نبردهای ایران با ترکستان و چین (به روایت شاهنامه)

**بدین بخشش اندر مرا پای نیست
به مغز پدیرت اندرون رای نیست**

**سزد گر بمانیم هر دو دژم
کزین سان پدر کرد بر ما ستم**

و بالاخره پیکری به نزد پدر فرستادند و گله ها و شکایات خویش بازگفتند و قاصد را که موبدی گرانقدر بود گفتند که پدر را بگو که تاجی که به ایرج داده ای از او بگیر و او را از خویش دور کن و گر نه:

**فراز آورم لشکری گرز دار
از ایران و ایرج بر آرم دمار**

موبد روانه درگاه شاه فریدون شد و با دیدن عظمت و بزرگی درگاه او بر خاک برآورد او را آفرین و ستایش گفت و پیام را با پوزش زیاد به درگاه شاه باز گفت:

**منم بنده ای شاه را ناسزا
چنین بر تن خویش ناپادشا**

**پیامی درشت آوریده به شاه
فرستنده پرخشم و من بی گناه**

**بگویم چو فرماید شهریار
پیام جوانان ناهوشیار**

شاه فریدون چون آن پیام نابخردانه بشنید مغزش برآمد به جوش، اما فرستاده را گفت که تو از من پوزش خواه آن نابخردان گوهر خویش آشکار کردند و مغزشان را از شرم پدر و ترس خدای تهی کردند. ایشان را بگوی که:

**سپهری که پشت مرا کرد کوز
نشد پست و گردان به جایست نوز**

**نماند شما را همان روزگار
نماند خمائیده هم پایدار**

آسمانی که پشت مرا خم کرد هنوز برجاست و پشت شما را نیز خم خواهد کرد. من نیز جز نیکی و انجام خوب برای شما فرزندانم نخواسته ام

**کسی کو برادر فروشد به خاک
سزد گر نخوانندش از آب پاک**

و با فرستادن پند و اندرز فراوان به پسران، پیک را روانه کرد. از آن سوی ایرج چون اندوه پدر بدید او

در این مبحث از نبردهای مابین ایران و توران سخن می گویم، اما در این مورد ابتدا باید به پیشینه دشمنی ایران و توران نگریست و این به اسطوره بخش کردن شاه فریدون، جهان را مابین پسرانش، باز می گردد.

در شاهنامه آمده است که شاه فریدون جهاندار جهان چون پسرانش را به آزمون آزمود با آگاهی به شایستگی ایشان گیتی را بین آنها بخش کرد. ابتدا جهان را به روم و خاور، ترک و چین و ایران زمین تقسیم کرد و روم و خاور را به سلم فرزند مهتر خویش بخشید و:

**بفرمود تا لشکری برگزید
گرازان سوی خاور اندر کشید**

**به تخت کیان اندر آورد پای
همی خواندندیش خاور خدای**

سپس فرزند میانین را برگزید و سرزمین توران را به تور بخشید:

**دگر تور را داد توران زمین
ورا کرد سالار ترکان و چین**

**بباید به تخت کیی برنشست
کمر بر میان بست و بگشاد دست**

و بعد از آن ایران زمین را به ایرج کوچکترین فرزند خویش بخشید

**هم ایران و هم دشت نیزه وران
همان تخت شاهی و تاج سران**

**بدو داد کو را سزا بود تاج
همان تیغ و مهر و همان تخت و تاج**

در ابتدا ایشان به خوشی روزگار می گذراندند و هر یک راضی و خشنود به خواسته و بهره خویش بودند تا اینکه پس از چندی سلم را اندیشه آزدرون از دانش درایت دور کرد و با کینه و حسادت پیکری به جانب توران فرستاد برادر را بر ضد پدر و ایرج برانگیخت که پدر ایرج را از ما گرامی تر داشته و نزد خویش نگاه داشته و بر تخت ایران زمین نشاند و ما را که مهتر و بزرگ تر از او هستیم از خود دور کرده و:

واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:
حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی
تالیف: دکتر احمد ایرانی،
کارشناس ترجمه
لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶
بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار
Ahmad Irani
201 Glenwood Cir., Apt. 319
Monterey, CA, 93940

**با درج آگهی در نشریه پژواک، کسب و خدمات
خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!**
(۴۰۸)۲۲۱-۸۶۲۴



برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های آگوست و سپتامبر ۲۰۲۰

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc

فعالیت‌ها و خدمات مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در دوره بیماری کوید-۱۹

در پی شیوع ویروس کرونا ۲۰۱۹، فعالیت‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا نیز با تغییراتی روبرو شده و این مرکز، تمهیداتی را برای خدمت‌رسانی در این دوره در نظر گرفته است. این تمهیدات به شرح ذیل است.

۱- خدمات عمومی:

خدماتی همانند عقد، ازدواج، طلاق، تشریف به اسلام، تدفین از سوی مرکز انجام می‌شود، اما برگزاری جلسات ترحیم و یا عروسی تا اطلاع ثانوی مقدور نیست.

۲- کمک به همشهریان نیازمند:

با کمک برخی حامیان وفادار مرکز، بودجه‌ای متناسب در نظر گرفته شد تا به افرادی که در این دوره سخت با کسری مالی روبرو هستند، کمک‌هایی انجام شود. برای پرکردن فرم درخواست کمک مالی، لطفاً به سایت مرکز مراجعه کنید.

۳- اطلاعیه برای فروش قبر در آرامگاه‌های هیوارد و سن حوزة: ICCNC تعدادی قبر در مناطق خوب آرامگاه‌های سن حوزة و نیز هیوارد دارد که به متقاضیان با شرایط ویژه می‌فروشد. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن (510) 832-7600 تماس بگیرید و یا به سایت ما سرزنید.



برنامه‌های تاسوعا و عاشورای محرم ۱۴۴۲، از پنج‌شنبه ۲۷ تا شنبه ۲۹ آگوست ۲۰۲۰



کلیه جلسات مرکز تا اطلاع ثانوی از طریق Zoom برگزار می‌شود.

۴- درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش شامل "شرح دفتر نخست مثنوی"، "شرح کیمیای سعادت امام محمد غزالی" و "قرآن و انجیل". (برای اطلاع از روز و ساعت برگزاری به سایت و کانال تلگرام مرکز مراجعه کنید.)

۵- دعای کمیل و خطبه‌های نماز جمعه: دعای کمیل؛ پنج‌شنبه‌ها از ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ عصر، و خطبه‌های نماز جمعه از ۱:۳۰ تا ۲:۳۰ عصر از سوی برادر احمد راشد سلیم برگزار می‌شود.

۶- جلسات شرح خطبه متقین از سوی آقای مصطفی دانشگر در ساعت ۵ عصر روزهای شنبه.

با مراجعه به سایت و شبکه‌های اجتماعی مرکز، از تازه‌ترین تغییرات در برنامه‌ها مطلع شوید.



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشریف به اسلام، و تدفین



zoom

Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. At the present time, ICCNC can provide limited services for the wash and burial services. please contact the office for details (510-832-7600)



Marriage: Islamic Marriage Ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D. C.



Divorce: The Islamic Divorce Ceremony and recitation of "Khotbeh Talagh" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of IRI.



Accepting Islam: ICCNC helps individuals interest in giving "Shahada" and accepting Islam to become Muslims. We can held it via ZOOM. ICCNC issues a certificate for this process.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc



ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com

فوتبال بدون تماشاگر در انگلیس، اسپانیا و ایران قهرمان را شناخت. در انگلیس لیورپول در اسپانیا، رئال مادرید و در ایران پرسپولیس قهرمان شدند. خبر به سرعت برق سفر می کند. سرعت و دقت در انتشار خبر، پرهیز از افراط و تفریط، صداقت و امانت داری، پرهیز از ایجاد تنش های آسیب زا در افکار عمومی در ورزشگاه های بدون تماشاگر. آیا این آن چیزی است که همه می خواهند یا حضرت کرونا برای همه تصمیم می گیرد؟

توپ طلای ۲۰۲۰ به کسی داده نمی شود. طبق اعلام نشریه فرانس فوتبال توپ طلای ۲۰۲۰ به دلیل تعطیلی زیاد فوتبال، به دلیل شیوع ویروس کرونا به هیچ بازیکنی اعطا نخواهد شد و هم چنین مراسم اهدای توپ طلا به علت شیوع کرونا برای اولین بار از سال ۱۹۵۶ در امسال برگزار نمی شود.

کرونا همه را خانه نشین کرده است اما هنوز هم آنچه مکزیک فوتبال فروش ترین است. در فروشگاه ها بیشتر از هر آنچه دیگری به فروش می رسد. بسیاری از خیابان های شهرهای کالیفرنیا نام مکزیک دارند، و اغلب در بارها و رستوران ها که حالا همه بسته شده اند تکبلا عرق ناب مکزیک سرو می شود، اما کرونا جلوی همه چیز را گرفته است. اگر تکبلا با کرونا می خواهید می توانید آن را در منزل نوش جان کنید.

می گویند ورزش به عنوان بخشی از مجموعه تلاش های اجتماعی برای چیره شدن بر واپس ماندگی جایی دارد و خواهد داشت اما کرونا ورزش بدون تماشاگر را اندک اندک رایج می کند. در ایران آقای

کاری را که دوست دارید انجام دهید نیازی به آقای پروین نیست و موفقیت دور از دسترس نیست. گاه باید رفت دل به دریا زد و جرات کرد. باید گفت آقای وزیر شما باید روزه بگیرید نه برای نخوردن غذا بلکه روزه انسان بودن.

انسان از تجربه بسیاری می آموزد. اینترنت فرهنگ های جهان را بهم نزدیک و در یکدیگر ادغام کرده است. جهانی شدن فرهنگ با جهانی شدن سیستم های سیاسی و اقتصادی این تفاوت را دارد که می توان در صفحه تلویزیون فوتبال را دید که بدون تماشاگر ادامه دارد و همه چک های مریبان و بازیکنان به موقع پرداخت می شود. پس ما چرا این قدر عقب هستیم.

کالدرون، استراماچونی، شفر و برانکو با وکیل هایشان پولشان را می خواهند. قضیه آقای ویلموس جداست. تمام آدم های دست اندر کار باید محاکمه شوند. این درست نیست که جناب انصاری فر هروقت هوس کرد از کیسه خلیفه چک بگیرد و صاف و اتو زده دروغ بگوید و کسی هم توان گفتن حرفی را ندارد چون برادر بزرگترش مسئول حراست است. اگر آقای تاج مریض است و توان خوردن شلاق را ندارد، آقای ساکت که مشکل سلامتی ندارد. او حتی می تواند سهم بیشتری را از یار دبستانی خود به عهده بگیرد. چه کسی می توانست مثل زوج آنها کشتی به گل نشسته فوتبال را

چنین بی آبرو و بی وجدان کند که آقای وزیر دوباره سراغ آقای کفاشیان بفرستد. در میان شانزده تیم لیگ برتر فقط چهار تیم مریبان خود را تعویض نکردند. این یعنی بیست و پنج درصد و هفتاد و پنج باقی تیم خود را رها کردند و به تیم دیگری رفتند. مثل آقای گل محمدی که با اولین پرواز هواپیمائی که از مشهد عازم تهران شد، از مشهد گریخت. آیا مریبگری یک تعهد اخلاقی نیست

بدون تردید ورقی دیگر از فوتبال باشگاهی ما بروی هم گذاشته می شود و روزی باید به روانکاو این شانزده تیم و شانزده مربی پرداخت. با همه این ها باید افزود تا زمانی که اتحادیه مریبان ایران شکل نگیرد، هرج و مرج و بده بستان ها، هم چنان حرف اول را می زنند بدون آنکه بتوانیم از جزئیات بگوئیم. وقتی باشگاه ها بی تاریخ مثل قارچ از زمین روئیده اند کسی جوابگوی چیزی نیست. بهرحال این آقایان مریبان هم باید با سهمی از شلاق خوردن های آقای ساکت سهیم شوند. این مریبان که آمده اند، باخته اند و ناکام رفته اند و همه آنها از نظر اخلاقی موظف بوده اند که گزارش کامل عملکرد و گرفتاری های خود را بازگو کنند. گرفتاری های شغلی در یک باخت اخلاقی می تواند تجزیه و

تحلیل شود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**

تحلیل شود.

تحلیل شود.

تحلیل شود.

تحلیل شود.

تحلیل شود.

تسلیت

استاد ارجمند، آقای حسن شرفه،

پرواز همسر عزیزتان به ابدیت اندوه بزرگی بر دل مهربان تان نشانده است. ما دوستان و شاگردان شما این رویداد ناگوار را به شما و خاندان شرفه تسلیت می گوئیم.

شب شعر فیموس کباب - خانه ایران ساکرامنتو - انجمن سخن شمال کالیفرنیا - رادیو بامداد ساکرامنتو - ماهنامه پژواک

بانوی فرزانه ناهید شرفه، همسر حسن شرفه همجان عزیزمان، در غربت غروب کرد. او بانویی فرهیخته و ادیب بود که از میان عاشقان فرهنگ ایران رفت و اندوه فراوان بر دل های ما نهاد.

حسن پژوهش، افسانه و فرهنگ دانشور، علیرضا شجاع پور میترا و فرامرز غفاری، مریم و بهرام گرامی

سند همکاری ایران و چین

سیاوش اردلان

بازنگری مفاد کلیه وام‌های چین را آغاز کرده است. رکود اقتصادی ناشی از کرونا روند بازبینی قراردادهای اقتصادی با چین را شتاب داده اما چینی‌ها به صبوری مشهورند و می‌دانند که سخت‌گیری زیاد در چند و چون و زمان‌بندی بازپرداخت صدها میلیارد دلار بدهی به نفع خودشان هم نیست و این فرصتی است که کشورهای فقیر و نیازمند سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی می‌توانند از آن استفاده ببرند، از جمله ایران.

ملاحظات ایران

جزئیاتی که تا الان از قرارداد ۲۵ ساله ایران و چین منتشر شده آنقدر نیست که بتوان قرارداد را از اساس زیر سؤال برد یا به صرف جبران زبان تحریم آمریکا بی‌چون و چرا از آن دفاع کرد. علی آقا محمدی مشاور رهبر ایران کوشید اطمینان دهد آنچه امروز به عنوان قرارداد مطرح شده سندی است راهبردی که ابتدا باید به تفاهم‌نامه و در مرحله آخر به قراردادی بینجامد که جزئیات در آن روشن شده باشد. با توجه به منافع ملی و راهبردی آمریکا برای جلوگیری از گسترش نفوذ چین طبیعی است که قرارداد ۲۵ ساله ایران و چین، به خصوص در بُعد نظامی، به سود واشنگتن تلقی نشود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

همه این نهادها لزوماً با همه طرح‌ها و سرمایه‌گذاری‌هایی که به اسم پیشبرد راج مطرح می‌شوند موافق نیستند. بخصوص در بعضی کشورهای آسیای میانه که بعضی پروژه‌ها بیش از آنکه منطق اقتصادی داشته باشند منطق راهبردی دارند.

هیچکدام از این نکات به این معنی نیست که ایران نباید در انعقاد یک قرارداد بزرگ با چین حساسیت و ریزبینی به خرج دهد. کشورهای زیادی هستند که امروز به فکر بازبینی قراردادهای خود با چین افتاده‌اند. در بعضی کشورها این قراردادها حتی به موضوع مهم انتخاباتی بدل شده‌اند.

«فقط یک آدم مست حاضر بود چنین قراردادی را با چین امضا کند.» این جمله‌ای بود که رئیس جمهور تانزانیا بعد از لغو قراردادی ده میلیارد دلاری با چین بر زبان راند. این قرارداد یکی از بندرهای تانزانیا را برای ۹۹ سال بطور کامل در اختیار چین قرار می‌داد. این یک نمونه از موج جدید مخالفت با قراردادهای وام‌هایی است که کشورهای متعددی در در آسیا و آفریقا به چین بدهکار می‌کند. در مصر و بنگلادش پروژه ساخت معدن‌های زغال سنگ لغو شده و مجلس نیجریه هم از سه ماه پیش

اقتصادی مناسب با غرب هم مشارکت در «راج» برای ایران اجتناب‌ناپذیر بود. «راج» ایران را در تقاطع کریدورهای بین‌المللی داد و ستد قرار می‌دهد و این با خود رونق اقتصادی و شغل می‌آورد. بانک جهانی برآورد کرده است پروژه‌های حمل و نقل مربوط به «راج»، تولید ناخالص داخلی کشورهای شریک را سه تا چهار درصد افزایش می‌دهد. برای طرحی که هزینه آن چندین برابر طرح مارشال برآورد شده تعجبی هم ندارد.

بسیاری معتقدند راج چیزی نیست جز توسعه نفوذ اقتصادی و سیاسی و نظامی چین در دنیا. دلیلش اهمیت فراوانی است که دولت چین برای این طرح قائل شده تا حدی که نه تنها انتقاد از آن در این کشور تابوی سیاسی است بلکه پیشبرد آن اکنون در قانون اساسی چین قید شده است. با این حال به نوشته مجله اکونومیست مخالفت یا موافقت با این طرح اکنون بی‌معنا شده است: «اینقدر وسیع و بی‌در و پیکر است که اجزا مختلف و پروژه‌های متعددی محل مناقشه و رقابت‌های جناح‌ها و نهادهای هیات حاکمه چین شده است.»

قضاوت درباره آنچه قرارداد ۲۵ ساله ایران و چین نامیده شده خارج از چارچوب طرح «راه ابریشم جدید» قضاوتی ناقص خواهد بود.

راه ابریشم جدید (راج) طرح ایجاد شبکه به هم پیوسته راه‌های آبی و خشکی برای متصل کردن آسیا به آفریقا و اروپاست. کشورهایی که در این مسیر به هم وصل می‌شوند ۴۰ درصد اقتصاد و دو سوم مردم دنیا را تشکیل می‌دهند.

تحریم‌های آمریکا و پرهیز اروپا از داد و ستد عملاً ایران را به مشارکت در راه ابریشم جدید هل داده است. مقام‌های ایران به وضوح گفته و حتی فاش کرده‌اند که «بعضی‌ها» ده سال پیش نگذاشتند ایران با چین چنین قراردادی ببندد.

شاید اگر ایران اکنون سرمایه‌گذاری غرب بود، قراردادش با چین شکل دیگری می‌گرفت اما ایران امروز ضعیف و آسیب‌پذیر است. صدها میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فرسوده در شرایط فعلی چیزی نیست که مقام‌های ایران بتوانند به راحتی از آن چشم‌پوشی کنند. حتی با وجود رابطه



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴-۴۰۸

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



👉 کارت سبز، ویزای نامزدی

👉 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

👉 ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

👉 تشکیل شرکت‌ها

👉 تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

تفاوت دارد. فیلم جایی تمام می شود که اقدامات آنها برای اقامت دائم به جایی نمی رسد و آنان همچنان سرگردان در ترکیه باقی می مانند.

فیلم را «اوامول ود» مستند ساز هلندی ساخته که فیلم های: سال امید، مرد مدرن، دخمه... را در کارنامه اش دارد. اما آنچه این فیلم را از مستندهای او مستثنی می کند صرف زمانبست که او با این خانواده طی هفت سال در لحظات خوب و بد، خوشی و غم... سپری می کند بی آنکه تماشاگر وجود او و دوربین اش را که دایم شاهد گذران و پستی و بلندی زندگی آنان برای تنازع بقاء است احساس کند. این دومین فیلمی است که یک فیلمساز به زندگی چند شخصیت، یکی از درون به خارج (همین فیلم)، دیگری از برون (در جستجوی فریده) که زن جوانی که یک زوج خارجی او را به فرزندی پذیرفته اند می کوشد تا پدر و مادر اصلی اش را پیدا کند می پردازد که در هر دو مورد زندگی انسان های واقعی را به نمایش می گذارند. بدون سینمای مستند، امکان دانستن، دیدن و فرا گرفتن از زندگی انسان ها امکان پذیر نیست. این فیلم، نمونه دیگری از لزوم و اوج سینمای مستند است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

ترکی است که آنان را قادر می کند تا سد زبان را از سر راه بردارند. نیز دانستن

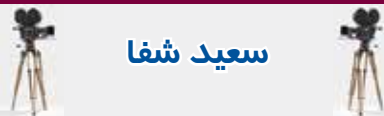


Love Child

زبان انگلیسی به هر دو امکان می دهد تا در مدرسه ای به تدریس پردازند. درباره ایرانیان مهاجر که اکثرا با مسایل و دشواری های بسیار روبرو می شوند و اغلب در کشورهای مختلف (آلمان، یونان، استرالیا...) در وضع اسفناکی بسر می برند، فیلم های متعددی ساخته شده که اکثرا ریشه سیاسی یا اقتصادی داشته. در مورد شخصیت های این فیلم که هفت سال تلاش آنان را تعقیب می کند، مسئله ازدواج و رابطه غیرقانونی با فرد دیگری است که با فیلم های مشابه

دنیای سینما

سعید شفا



«رومئو و ژولیت» افغان!

گرچه سینمای افغانستان هم نظیر وضعیت کنونی این کشور در حالت نامعلومی بسر می برد، اما توجه سینماگران ایرانی به شخصیت های افغانستانی و سوژه هایی مرتبط به مردم این کشور به سینمای آن بُعد جدیدی داده که از زمان کوچ افغان ها به ایران به خاطر گریز از فشار طالبان ها، سینماگران ایرانی را راغب ساخته تا به سوژه های مربوط به این کشور و ساکنان آن گرایش هایی پیدا کنند که فیلم دیدنی و خوش ساخت

با استفاده از بازیگران غیر حرفه ای، با داستانی قوی و محکم، به جنگ مشکلات مهاجرت و پناهندگی و پذیرفته نشدن در یک کشور نو... با تبدیل این داستان به فیلم، توانسته با رعایت کلیه جوانب فیلمسازی، اعم از نگارش فیلمنامه، دیالوگ، تکنیک، با محدودیت های بسیار کنار بیاید و فیلمی عرضه کند که دیدنی و قابل تعمق است.

بازی «گلی» و «جواد» دو جوان افغان در قالب «رومئو و ژولیت» دیدنیست و از آن جا که آنها به عمق شخصیت دو جوان افغان به عنوان نمونه جامعه کشورشان آشنا هستند، سخت پذیرفتنی و به یاد ماندنی است.

«اللهیاری» که پیشتر فیلم های: من وین را دوست دارم، فلامینگوی سیاه... را ساخته، درس طب خوانده



صحنه ای از فیلم «گلی جان»

و به عنوان روانپزشک در وین اتریش فعالیت دارد و فیلمسازی را هم ادامه می دهد. ادغام این دو حرفه، توانسته شخصیت های فیلمش را از دیدی روان شناسانه مورد بررسی قرار دهد، ولی نقش فیلمساز بودن اوست که فیلم را متفاوت و دیدنی می سازد.

Love Child

وقتی انسان ها پل های پشت سرشان را به دلایلی منهدم می کنند و به کشور بیگانه ای پناهنده می شوند و می کوشند زندگی نوینی را آغاز کنند بی شک با مسایل بی شماری مواجه می شوند که همراه با سختی، سرخوردگی، ناکامی و یأس است.

«Love Child» (اشاره به کودکی که خارج از ازدواج دو نفر به دنیا می آید) داستان زن و مردی است که رابطه خوبی با همسرانشان ندارند و در موقعیتی باهم آشنا و پس از چندی صاحب فرزندی می شوند.

در جامعه مذهبی ایران چنین موردی قابل قبول نیست لذا آنان تصمیم می گیرند ایران را ترک و راهی ترکیه شوند. برتریت موقعیت اینها نسبت به اکثر مهاجران ایرانی به خارج دانستن زبان

«گلی جان» ساخته «هوشنگ اللهیاری» از آن جمله است.

فیلم داستان دختریتیست به اسم «گلی» که پدرش توسط طالبان ها سر مسئله اشتراک آب کشته می شود و عمویش تصمیم می گیرد او را به مردی مسن بدهد که او نمی خواهد. برای گریز از این ازدواج اجباری، مادر «گلی» تصمیم می گیرد او را با جوانی که عازم ایران است همراه کند تا از این وضعیت نجات پیدا کند. اما در چنین موقعیت هایی، مشکلات انتهایی ندارد و دو جوان که بعد به هم دل می بازند، با پایانی مشابه «رومئو و ژولیت» زندگیشان را ترسیم می کنند که قربانی محیط و چالش های اجتماعی و سنت های دست و پا گیر خانوادگی و فرهنگی هستند.

فیلم از روستایی در افغانستان شروع می شود و در ایران ادامه پیدا می کند و در انتها به جایی می رسد که آنها در ایران هم قادر نیستند به جبر زندگی ادامه بدهند و به تصور واهی آزادی در اروپا، باز راهی کوه و بیابان می شوند تا به مدینه فاضله شان «اتریش» برسند. «اللهیاری» که خود ساکن اتریش است.

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law



♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ Business, Corporation, Nonprofit
IRS, BOE, FTB disputes
Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses,
Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate
♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Office: (800) 493-7065 ♦ Cell: (415) 314-1003

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

حکایتی از گلستان سعدی

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد. پسر را گفت: نباید که این سخن با کسی در میان نهی. گفت: ای پدر! فرمان تو راست، نگویم، ولكن خواهم مرا بر فایده این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت: تا مصیبت دو نشود: یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه.

که لاجول گویند شادی کنان مگوی آنده خویش با دشمنان

جمعی و بدتر از همه تولدها هم دسته جمعی شده. ولی ای کاش این دسته جمعی شدن تولد در مجلسی، در هتلی و یا در خانه ای انجام می شد. تولدهای فیس بوکی خیلی متداول است و شما هیچ زحمتی نمی کشید برای بیاد آوردن تاریخ تولد دوست تان، خواهرتان یا فرزندتان. فیس بوک همه چیز را برای شما انجام می دهد تا اینجای کار هیچ ایرادی ندارد. فقط زحمت شما کم شده. فیس بوک حتی کارت تولد و گل را هم برای شما آماده کرده که برای شخص مورد علاقه تان بفرستید و تولدش را تبریک بگوئید. تنها چیزی که من نتوانسته ام به قول بچه ها هضم کنم این تولدهای دسته جمعی است. به خودمان حتی زحمت آن را نمی دهیم که با یک کارت

مصنوعی، یک دسته گل دروغی و یک جمله تکراری، تولد دوست مان را تبریک بگوئیم. ترجیح می دهیم برای اینکه حتی زحمت بازی کردن با دکمه های کامپیوتر یا تلفن مان را به خودمان ندهیم، تولد چند نفر را که هیچ آشنایی باهم ندارند، هیچ تشابه سنی باهم ندارند را چون فقط در یک روز متولد شده اند، یکجا برایشان آرزوی سالی خوش بکنیم و همه آن افراد باید دسته گل مجازی فیس بوک را ببینند و ببوسند و یک نامه تشکر باز هم در فیس بوک از شخص نویسنده و تبریک گوینده بکنند. واقعا همه چیز دیده و شنیده بودیم مثل گورهای دسته جمعی، عروسی های دسته جمعی، بازداشت های دسته جمعی و حالا شاهد تولدهای دسته جمعی در فیس بوک هستیم.



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهر خند

عزت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

تولدهای دسته جمعی

حتی گل هایی را که سفارش می دادیم گل های مورد علاقه دوست یا پدر یا مادرمان یا کسی بود که برایش جشن تولد گرفته بودیم. چه هیجانی داشتیم وقتی که آن شخص کارت های تولدش را دانه دانه باز می کرد، می خواند و سر به سر نویسنده کارت ها می گذاشت. مجلس حال و هوای بخصوصی به خود می گرفت. حالا همه سنت ها را فراموش کرده ایم. عادات خوب گذشته را از یاد برده ایم. نه اینوری هستیم نه اونوری. استیک را با قورمه سبزی می خوریم و ودکارا در لیوان خیار و سکنجبین می ریزیم و پز هم می دهیم که ابتکار جالبی کرده ایم. اصولا همه چیز دسته جمعی شده است. مردن ها دسته جمعی، عروسی ها دسته

یادش بخیر جشن تولدهای قدیم البته نه خیلی قدیم ولی منظورم پیش از اینترنت و فیس بوک و این داستانهاست. آنوقت ها از چند ماه پیش از تولد مادر، پدر، بچه ها یا دوستان در فکر روز تولدشان بودیم. کادوی مورد علاقه شان را از قبل تهیه می کردیم و کیک مخصوص تولد را سفارش می دادیم. گاهی اوقات، مخصوصا دوستان مان را سورپراز می کردیم و بدون آن که متوجه باشند همه آشنایان را خبر می کردیم و در محل مورد علاقه دوست مان جمع می شدیم، چراغ ها را خاموش می کردیم و دل توی دل مان نبود تا وقتی که آن دوست عزیز در را باز کند و ما چراغ ها را روشن کنیم و فریاد تولدت مبارک را به گوشش برسانیم.



هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408) 559-7864

Cell: (408) 771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

* *Breakfast & Brunch*

* *Omelettes*

* *Sandwiches*

* *Salads*

* *Coffee & Tea*

* *Fresh Juices*

* *Dessert*

* *Milkshakes*



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 6:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with

DOORDASH - GRUBHUB

منطقه فضول آباد

دل‌بحال مردهای «زن ذلیل» می‌سوزد

اصطلاح عامیانه «زن ذلیل» در لغت نامه های فارسی ما نیامده و معنا هم نشده. باید رفت این اصطلاح را در فرهنگ عامیانه ما در حرف (ز) پیدا کرد و معنایش را دریافت. من هم تا وقتی که در جنوب زندگی می‌کردم، چنین اصطلاحی نشنیده بودم. در تهران که آن را شنیدم بهر حال «زن ذلیل» به مرد بیچاره و مظلومی می‌گویند که در خانه خودش هیچ‌کاره است، چون زنش زورگو، یک دنده، اهل کولی بازی و علم شنکه است و اجازه نمی‌دهد مردش نفس بکشد، جم بخورد و درباره هرچی نظر بدهد یا تصمیم بگیرد. حتی درباره نیازهای خودش هر جور دلش بخواهد عمل کند. اگر هم مردش زیر بار این اخلاق منفی نرود زنش هزار جور بامبول در می‌آورد و روزگارش را سیاه می‌کند. برای اینکه نمونه‌هایی از این دست گفته باشم به جریانات زیر توجه کنید.

مرد: «می‌خوام این هفته به خواهرم و خانواده اش بگم که جمعه بیان خانه ما.»
زن: «چندبار بگم من از خواهرت خوشم نیاید. بیان که چی بشه!»

مرد: «عصر بریم کفش بخریم.»

زن: «اسم کفش نیار. مگه کفشات چشه. ببخود می‌گی از ریخت افتادن گشاد شدن.»
مرد: «می‌خوام برم چند کتاب رمان خوب بخرم.»

زن: «می‌خوای از توی این کتابا چی دربیاری. گفتیم کتاب خوب گیر نیاید.»

مرد: «می‌بینی لاغر شدم. این شلوارها دیگه برام گشادن. بریم من یکی دوتا شلوار بخرم.»
زن: «باشه، اما به شرطی که من باشم که بگم چه مدلی، چه رنگی و چه قیمتی بخری بهتره.»

یادمه یه ماشینی سوار شدم که مرد رانندگی می‌کرد. زنش آنقدر به او در رانندگی امر و نهی کرد که اولاً آن مرد بیچاره پیش ما کلی خجالت کشید و هول شده بود که بالاخره چه جور باید رانندگی کنه که همسرش راضی باشد و کوتاه بیاید.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمان-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



نویسید، از کلاس ما هم تعریف کنید.
♦ چرا هیچ نویسنده یا شاعری به مدرسه ما نیامد تا ما اگر سوالی داریم از آنها پرسیم.
♦ آقا شما خودتان هم تجدید یا رفوزه شده اید؟
♦ آقا چرا بعضی از معلمها روز امتحان این قدر سوال های سخت میدن.
♦ آقا بابای من هم معلمه چرا حقوقش این قدر کمه.
♦ آقا بابای من همه اش دنبال نمره بیست می‌گرده از کجا بیارم.
♦ آقا چرا معلمها میان از کتابخانه مدرسه کتاب بگیرند. من مسول کتابخانه ام.
♦ آقا بابای من تو خونه خیلی فحش میده چکار کنیم.
♦ آقا شما از کجا کت می‌خرین. کت های بابای من مثل پالونه.
♦ آقا به معلم ها بگین نمرات بد بچه ها را توی کلاس نگن. شاگردی که نمره خیلی بد گرفته مسخره اش می‌کنند و آبروش میره.
♦ آقا چی بخونیم که به پول و پله یا مقامی برسیم؟

حرف های تامل انگیز شاگردان من
مهرماهی بود و باز قیل و قال مدرسه. هنوز کلاس بندی ها خوب انجام نشده بود و وقت بیشتری لازم داشت. من عجالتا رفتم به یک کلاسی برای اینکه بچه ها بیکار نباشند و کاری انجام دهند، گفتم: «از میز آخر یکی یکی بیائید و یه جمله مناسبی روی تخته سیاه بنویسید.» بخشی از نوشته های آنها این حرف ها بود:

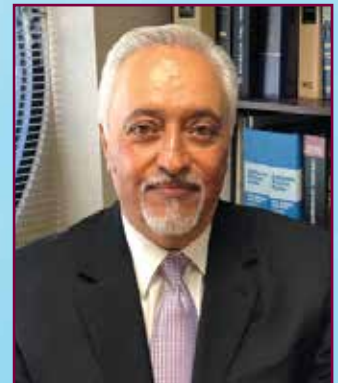
♦ آقا این کلاس نزدیک توالته من نمی‌خوام در این کلاس باشم.
♦ آقا اگر مبصر انتخاب کردید، خود مبصر رئیس کل بی تربیت ها نباشه و به کسی فحش نده.
♦ آقا من چشمم کم سو اجازه بدین بیام جلو بنشینم.
♦ آقا توی این کلاس جاسوس زیاده مواظب باشید.
♦ آقا ببخشید شما معلم عربی هستین. ولی بچه ها عربی دوست ندارن. نمرات خوبی از این درس نمی‌گیرند.
♦ آقا شما که در روزنامه ها مقاله می

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت

وکلای سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute



- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

است، موجود نانجیب، سوارکُش و گمراه‌کننده‌ای است. شغلی که من شما را امروز به سوی می‌فرستم، به همراهش یابویی در حرکت است، مواظبش باشید.

در روزهایی که خواهد آمد در حالی که خیال می‌کنید بر توسن قلم سوارید و کلمات جاده‌های مهربان زیر پای شما هستند، ممکن است سوار یابو شده باشید و این یابو ناگهان آنطور که او دلش می‌خواهد و نه آنطور که شما می‌خواهید، شما را به راهی ببرد که در صورتان نمی‌گنجد.

دیر یازود شما صاحب حوزه‌ای خواهید شد که به آن حوزه خبر می‌گویند. در این محوطه اگر با پای پیاده بروید و با احتیاط به هر طرف نگاه کنید، اطلاع درست را به دست خواهید آورد. اما در حوزه خبر، آدم‌های زیرکی هستند که تا به شما می‌رسند با چرب زبانی از پیاده بودن شما اظهار تأسف می‌کنند و یک حیوان به ظاهر مؤدب و مهربان را که در گوشه‌ای ایستاده است پیش می‌آورند و اصرار می‌کنند که بر آن سوار شوید.

این جانور محترم همان یابوست که ذکرش رفت. تعارف‌کنندگان از تسلط شما بر خبر، از نگاه وسیع و عمیق شما بر اتفاقات، از نثر شیرین و دلپذیر شما در گزارش‌ها تعریف می‌کنند.

نکنید که تکلیف‌ها سخت است، زیاد است، وقت نداریم، اصلاً به چه درد می‌خورد گزارش از شخص، گزارش از واقعه، گزارش از محل نوشتن؟

اما پیش از آنکه در آب بیفتید می‌خواهم شما را از جانوری که لب این آب ایستاده است بترسانم. این جانور کنار دریای خیر کمین کرده، در انتظار ساده‌دلانی است که فکر می‌کنند با سوار شدن بر او، از شب تاریک و بیم موج‌رها خواهند شد و به آن طرف دریا که قلّه شهرت و افتخار به خیال آنان در انتظارشان است، خواهند رسید. جانور عجیبی است. اسمش را زیاد شنیده‌اید. اما خوب نمی‌شناسیدش. نام نامی این جانور «یابو» است.

یابو اسب درشت هیكلی است مثل اسب‌های مجار که توپ صحرایی را با همه سنگینی در پیچ و خم راه‌های کوهستانی حمل می‌کند و در تحمل بار سنگین صبور است و دم نمی‌زند. اما یابو را با اسب مجار اشتباه نکنید.

یابو حیوانی است بی‌محبت، نمک‌نشناس و عاشق بر زمین زدن سوار. آیا هرگز اصطلاح «یابو برداشتن» را شنیده‌اید؟ این اصطلاحی است که عوام برای کسانی که ناشناخته به جای اسب، سوار یابو می‌شوند به کار می‌برند زیرا یابو برخلاف اسب که حیوان نجیبی

یادداشت‌های بی تاریخ

دکتر صدرالدین الهی



مواظب یابو باشید!

زمستان ۱۳۵۳ در آستانه اعزام ده کارآموز به روزنامه‌ها

دفترچه‌ای دارم یادگار سال‌هایی که معلمی می‌کردم و هرسال در آغاز یا پایان سال، حرفی داشتم با شاگردانم که در حقیقت همسفران راهی بودند که من پیش از آنها در آن قدم گذاشته بودم. در این سال‌ها بر این یادداشت‌ها چند تکه‌ای افزودم. به مناسبت آن که هنوز در خم گیسوی این لعبت و سوسه‌گر گرفتارم و از پیچ و تاب‌هایش بسیار آموخته‌ام. فکر کردم وقتی آنها را پشت سر هم چاپ کنم و بعد هم جزوهای فراهم آورم که بماند. تنها نکته‌ای که باید همه و بخصوص همسفران به خاطر داشته باشند این است که در نوشتن و بعد چاپ کردن این نوشته اصلاً قصد نصیحت و راهنمایی و وعظ و خطابه در کار نبوده است. بلکه باورهایی است که با من در این کار به دنیا آمده و با من تا واپسین دم خواهد ماند و نیز نمی‌خواهم که این نوشته به هیچ عنوان به صورت دستورالعملی، یا باید نیایدی تلقی شود. والسلام.

از شما لازم است قبل از اخذ درجه لیسانس و پز روزنامه‌نگار لیسانسیه را دادن، توی آب بیفتید و ببینید که معلم تان که سالهاست در این بیکرانه بیرحم دست و پا می‌زند چه حالی دارد، شاید دلتان به حالش بسوزد و آنقدر غرغر

بچه‌های عزیز من، امروز من گروهی از شما را به کیهان و چند نشریه دیگر می‌فرستم تا کارآموزی عملی را آغاز کنید. معمولاً ما این کار را در پایان سال سوم می‌کنیم که آمادگی بیشتر است، اما امسال من فکر کردم که بعضی

مریم سالاری

مری یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است. یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

با توجه به شرایط موجود، کلاس‌ها از طریق زوم (Zoom) برگزار می‌شود. برای اطلاعات بیشتر با ما تماس بگیرید!

MINDFUL YOGA Group



با انجام یوگا شما می‌توانید:

- ♦ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ♦ قبول وضعیت جسمی و روحی ♦ بالا بردن نیروی تفکر ♦ شناخت انرژی‌های درونی
- ♦ تعادل بین چاکراها ♦ هماهنگی بدن، فکر و روح ♦ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

♦ Therapeutic Yoga ♦ Vinyasa Yoga ♦ Chair Yoga

(408) 802-8882

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس‌ها با ما تماس بگیرید

mary_salari@yahoo.com

http://mindfullyogagroup.com

به عنوان شکنجه محکوم است، چگونه می‌توان آویزان کردن او را از گردن تا زمان جان دادن او توضیح داد؟ اگر مشاهده اتصال برق ۱۰۰ ولت به اندام های حساس یک مرد حال ما را به هم می‌زند، چه واکنشی می‌توان در مقابل مشاهده اتصال برق ۲۰۰۰ ولت به بدن او تا هنگام مرگ وی داشت؟ اگر گذاشتن لوله تپانچه بر سر کسی و یا تزریق مواد شیمیایی به بدن فردی و مشاهده درد و رنج حاصل از آن به روشنی گواهی بر شکنجه است، اسم کشتن یک انسان با گلوله یا تزریق مواد شیمیایی در رگ هایش را چه باید بگذاریم؟ آیا واقعا صرف پروسه قانونی در اجرای این بیرحمی‌ها این رفتار غیرانسانی را توجیه می‌کند؟ رنج و درد جسمانی که در زمان عمل کشتن به شخصی وارد می‌شود قابل اندازه‌گیری نیست، همچنین رنج و درد روانی برای فردی که در انتظار مرگ است. این که حکم اعدام شش دقیقه پس از پایان دادگاه انجام شود و یا شش هفته پس از یک دادگاه طولانی و یا شانزده سال پس از یک روند طولانی‌تر قانونی، شخص اعدامی در هر کدام از این موارد به درجات متفاوت تحت شکنجه و آزار روحی قرار گرفته است.

وقتی کشور در جنگ با دیگر کشورها یا درگیر جنگ داخلی است و یا زمانی که قوای انتظامی باید بطور فوری برای دفاع از جان خود یا دیگری اقدام نماید، حتی در چنین مواردی مقررات حقوقی مورد توافق جهانی برای همه جنبه‌های ایمنی و مقابله با زیاده‌روی در استفاده از نیروی مرگ‌زا وجود دارد. چنین شکل برخوردی نیز فقط متوجه مواردی است که طرف مقابل از نیرویی استفاده می‌کند که خسارات فوری را ببار خواهد آورد. مجازات اعدام اما یک واکنش در دفاع از خود در مقابل یک تهدید آنی برای زندگی نیست. مجازات اعدام اجرای قتل است از پیش تصمیم گرفته شده درحالیکه فرد زندانی را می‌توان با شیوه‌هایی که خشونت کمتری دارد مجازات کرد. هرگز هیچ توجیهی برای شکنجه و بیرحمی، تنبیهات و رفتارهای غیرانسانی و دون شان یا تحقیرکننده نمی‌توان داشت. بیرحمی در مجازات اعدام کاملا آشکار است. همچون شکنجه، اعدام شدیدترین ضربات روحی و جسمی را بر متهم وارد می‌آورد، متهم بی‌دفاعی که قبلا توسط مقامات دستگیر شده است، اگر آویزان کردن یک زن از دست هایش، بطوری که به او درد شدیدی وارد آید،

دنیاله مطلب در صفحه ۵۴

چرا مجازات اعدام باید لغو گردد؟ حکم اعدام در مقابل حقوق بشر!

عفو بین‌الملل/برگردان: رضا فانی یزدی
rezafani@gmail.com



است که با خونسردی و با تصمیم از پیش از طرف حکومت انجام می‌گیرد. حکومت‌ها با عمل اعدام که فرد را از حق زندگی محروم می‌سازد، بیشترین قدرت ممکن را بر یک فرد اعمال می‌کنند. از این رو، این سوال اساسی مطرح است که آیا واقعا حکومت‌ها دارای چنین حقی هستند. ای کاش به این مساله زمانی که حکومت‌ها برای شکل‌گیری سازمان ملل شش دهه پیش دور هم جمع شدند، توجه می‌شد که چه اتفاقی خواهد افتاد وقتی حکومت برای خودش هیچ حد و مرزی در رابطه با زندگی انسان قائل نیست. زمانی که در دسامبر ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل بدون مخالفت «اعلامیه جهانی حقوق بشر» را پذیرفت،



هنوز میزان بیرحمی و خشونت و ترور و عواقب جنایاتی که در دوران جنگ جهانی دوم اتفاق افتاده بود برای مردم سراسر جهان آشکار نشده بود. اعلامیه جهانی حقوق بشر پیمانی است میان ملت‌ها که حقوق بنیادی را به عنوان زیربنای آزادی، صلح و عدالت ترویج می‌کند. حقوقی که در این اعلامیه مطرح شده است متعلق به تمامی بشریت است. این حقوق امتیاز محسوب نمی‌شود که دولت‌ها برای رفتار خوب بعضی از شهروندان به آنها بدهند و یا برای رفتار بد برخی از شهروندان از آنها سلب نمایند. حقوق بنیادین بشری موازینی است که دولت‌ها را به آنچه در رابطه با زن و مرد و کودک می‌توانند انجام دهند محدود می‌کند. مهم نیست که دولت‌ها به چه دلیل و به چه اشکالی اعدام را انجام می‌دهند. اعدام به هیچ عنوان نمی‌تواند از مساله حقوق بشر جدا شود. جنبش لغو اعدام نمی‌تواند از جنبش حقوق بشر جدا باشد. به نظر عفو بین‌الملل، با توجه به اینکه اعلامیه جهانی حقوق بشر با به رسمیت شناختن حق زندگی و با بیان اینکه هیچکس نباید مورد شکنجه، یا رفتار یا مجازات بیرحمانه، غیرانسانی، یا تحقیرآمیز قرار گیرد، اعدام را نقض حقوق بشر می‌داند. در برخی موارد کشتن انسان توسط حکومت به بهانه دفاع از خود توجیه می‌شود. مثلا

مجازات اعدام بیشتر قربانیان خود را از جمعیت فقیر و یا اقلیت‌های قومی و ملی در آن کشورها گرفته است. همچنین مجازات اعدام به عنوان یک وسیله برای سرکوب سیاسی به کار رفته است. اعدام یک مجازات غیر قابل بازگشت است بدین معنا که اگر در موردی به اشتباه اعمال گردد، امکان تصحیح آن وجود ندارد. اعدام نقض آشکار و اساسی حقوق بشر است. در طی یک دهه گذشته بطور متوسط سالانه سه کشور با لغو مجازات اعدام به شان و زندگی بشر احترام خود را نشان داده‌اند. با این وجود هنوز تعداد قابل توجهی از دولت‌ها بر این باورند که می‌توانند به حل مسائل عاجل اجتماعی و مشکلات سیاسی خود با اعدام تعدادی و گاه حتی صدها نفر از زندانیان خود فائق آیند. تعداد قابل توجهی از مردم در بسیاری از کشورها هنوز نمی‌دانند که مجازات اعدام بیشتر به خشونت و بیرحمی در جامعه منجر می‌گردد تا به حفاظت از آن. لغو مجازات اعدام روز به روز مقبولیت بیشتری پیدا می‌کند اما نه با سرعت لازم. مجازات اعدام در حقیقت اقدامی است که تحت نام تمام یک ملت انجام گرفته و همه درگیر آن هستند. همه باید بدانند که اعدام چیست، چگونه استفاده می‌شود و چه تأثیری بر آنها دارد و چگونه حقوق اولیه و اساسی آنها را نقض می‌کند. اعدام در واقع تصمیم به قتل یک انسان

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال‌ها تجربه، سرعت عمل،
و دقت، شما را یاری می‌دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکیوریتی

**Iranian
Services**

- ♦ مدیر و مدیکل
- ♦ سوشیال سکیوریتی (SSI)
- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- ♦ دریافت حقوق پرستار
- ♦ دریافت حقوق بازنشستگی
- ♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکیوریتی
- ♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکیوریتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129



Kathryn Burke
Attorney at Law

کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی و ترکی زبان
از دفتر خدمات بین المللی



- ♦ Business & Investment Visa
- ♦ Employment Based Green Card
- ♦ Family-Based Green Card
- ♦ Deportation & Asylum
- ♦ Citizenship & Naturalization
- ♦ Fiance Visa
- ♦ Tourist Visa
- ♦ Student Visa
- ♦ Entertainment Visa



By Appointment Only

- ♦ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ♦ کارت سبز از طریق کارفرما
- ♦ کارت سبز از طریق خانواده
- ♦ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ♦ تابعیت
- ♦ ویزای نامزدی
- ♦ ویزای توریستی
- ♦ ویزای تحصیلی
- ♦ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: **(408) 909-9060**

Toll Free: **(888) 350-9060** ♦ Fax: **(408) 503-0040**

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

آیا اعتراضات به نتیجه می‌رسند؟

زیب توفیقی - برگردان: هامون نیشابوری

۶۰۰ (The Occupy movement) در محله و ۷۰ شهر بزرگ به سرعت برگزار شد و سپس ابعادی جهانی پیدا کرد اما نابرابری از آن زمان بدتر شده است. تعداد معترضان یا حضور در خیابان‌ها راه‌حل‌هایی سحرآمیز برای ایجاد تغییرات نیستند.

زمانی که معترضان دست به کارهایی متفاوت بزنند، چه روی خواهد داد؟ زمانی که معترضان اقداماتی انجام دهند که خطر زندانی شدن داشته باشد، مانند ورود غیرقانونی صلح‌طلبان کاتولیک به تأسیسات تولید سلاح‌های اتمی و پاشیدن خون بر روی آنها، یا خطر مرگ داشته باشد، مانند برگزاری راهپیمایی در زمانی که حکومت یا شبه‌نظامیان به مردم شلیک خواهند کرد و آنان را خواهند کشت، چه تأثیری خواهد داشت؟ روشن است که اقدامات پرخطر، به ویژه اگر بتوانند مشوق مشارکت توده‌های مردم باشند، احتمالاً تأثیر بیشتری بر جای خواهند گذاشت. در سال ۱۹۸۶، میلیون‌ها فیلیپینی علیه تلاش‌های رئیس‌جمهور فردیناند مارکوس، که به مدت ۲۰ سال در مسند قدرت بود، برای تداوم بخشیدن به حکومت خود از طریق دستکاری در انتخابات، دست به راهپیمایی زدند. دنباله مطلب در صفحه ۴۸

باشد صرف موفق شدن در سازماندهی راهپیمایی هشدار برای اصحاب قدرت است اما زمانی که سازماندهی کاری بسیار ساده باشد، وقوع آن صرفاً پرسشی است که پاسخ در آینده مشخص خواهد شد، شاید راه به جایی برد و شاید هم نه. جای شگفتی نیست که کارهایی که تلاش زیادی نمی‌طلبند، تهدید معتبری نیز به نظر نمی‌رسند. به همین دلیل است که چیزهایی مانند برنامه‌های کاربردی (apps) که ارتباط بین مردم و نمایندگانشان را تسهیل می‌کنند چندان مفید نیستند، اگر انجام اقدامی آسان باشد، نمایندگان نیز به سادگی درمی‌یابند که انتخاب مجدد آنان را با خطری جدی مواجه نمی‌کند. (حضور پر تعداد در برابر دفاتر آنان احتمالاً تأثیر بیشتری دارد زیرا نشان می‌دهد کار بسیار بیشتری صورت گرفته است).

در حقیقت، در چند دهه گذشته اعتراضات گسترده بسیاری در آمریکا روی داده است بدون آن که به سرعت منجر به تغییری شده باشد. تعداد زیادی از مردم در اوایل سال ۲۰۰۳ در اعتراض به حمله قریب‌الوقوع به عراق در سرتاسر کشور راهپیمایی برگزار کردند اما در مارس همان سال جنگ و اشغال عراق به وقوع پیوست. در آمریکا جنبش اشغال

هم بر سایر اعضای جامعه می‌گذارند. در کوتاه مدت، نتیجه اعتراضات می‌تواند ترساندن اولیای امور و وادار ساختن آنان به تغییر رفتار باشد. اعتراض‌ها پیامی در بر دارند: «ما راضی نیستیم و با وضع موجود کنار نخواهیم آمد.» اما برای این که نتیجه بدهد، بخش «کنار نخواهیم آمد» باید باورپذیر باشد. امروزه، اعتراضات گسترده گاهی باورپذیر نیستند زیرا فناوری‌های دیجیتال سازماندهی آنها را بسیار آسان کرده است. زمانی که تنها در عرض چند ماه یا چند هفته بتوان از فعالیت در صفحات فیسبوک به حضور میلیونی در خیابان‌ها رسید، مانند راهپیمایی زنان در سال ۲۰۱۷، اعتراضات دیگر نمی‌توانند مانند گذشته، یعنی زمانی که سازماندهی آنها بسیار دشوارتر بود، تأثیرگذار باشند. در مقام مقایسه، راهپیمایی تاریخی در واشنگتن، در ۱۹۶۳، ده سال طول کشید تا از ایده به مرحله سازماندهی برسد و ماه‌ها فقط صرف آماده‌سازی تدارکات شد و موانع بسیاری بر سر راه آن قرار داشت. زمانی که انجام کاری این اندازه دشوار

در میانه بیماری همه‌گیر کنونی، تحولاتی چشمگیر در حال وقوع است و شاهد برگزاری گسترده‌ترین و مستمرترین اعتراضات در دهه‌های اخیر آمریکا هستیم. هفته‌ها از آغاز اعتراضات می‌گذرد و تقریباً از هر پنج آمریکایی یک نفر می‌گوید در آنها شرکت داشته است. همانند سایر دانشگاهیانی که موضوع مطالعه آنان اعتراضات و جنبش‌هاست، از من نیز اغلب می‌پرسند که آیا اعتراضات راه به جایی می‌برد. این پرسش در رابطه با اعتراضات «زندگی سیاهان مهم است»، اهمیت ویژه‌ای دارد زیرا حضور در آنها، مانند سایر تجمعات در دوران این همه‌گیری احتمال خطر ابتلا را افزایش می‌دهد. آیا این فعالیت‌ها دستاوردی خواهد داشت؟ پاسخ این است که بله؛ اعتراضات نتیجه می‌دهند اما معمولاً نه در محدوده زمانی و به شیوه‌ای که بسیاری از مردم تصور می‌کنند. اعتراضات گاه در کوتاه مدت به شکست می‌مانند اما قدرت اصلی آنها در اثرات طولانی مدت است که هم بر معترضان و

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1



قربان حواس جمع!

می گویند: آدم دستپاچه دو جا می باشد. حالا حکایت ماست.

سه چهار روز پیش بود. انگار از آسمان آتش می بارید. خیال می کردی جناب آقای باریتعالی دروازه های جهنم را باز کرده است بلکه جهنمیان هوای تازه ای بخورند! گرمای هوا به صد درجه فارنهایت رسیده بود.

غروب که شد نگاهی به گل های حیاط خانه انداختیم و گفتیم: آخی... طفلکی ها! بد جوری تشنه شان است. باید آب شان داد و گرنه پژمرده می شوند و می میرند. رفتیم شیلنگ آب را باز کردیم و به همه گلدان ها آب دادیم. بعدش هم دست و روی مان را شستیم و مثل یک آقای معقول و مودب آمدیم نشستیم پای کامپیوترمان. نیمه های شب بود که صدای شرشر آب به گوش مان خورد. آمدیم نگاهی به حیاط انداختیم و بمصداق «شب گریه سمور می نماید» چیزی به چشم مان نیامد. آمدیم گرفتیم یکسره تا صبح خوابیدیم. صبحش هم کفش و کلاه کردیم و رفتیم پی بد بختی هامان. غروب که بر گشتیم خانه دیدیم جلوی خانه مان از یک سوراخی آب می جوشد. عینهو چشمه های آب گرم سادات محله رامسر. خیال کردیم لابد یکی از لوله های آب همسایه مان ترکیده است و آنها خبر ندارند. رفتیم سراغ شان. گفتیم: «آقا جان، همسایه جان، پنداری لوله آب تان ترکیده.» زن و شوهر آمدند بیرون و نگاهی به آن چشمه جوشان انداختند و گفتند: «جناب گیله مرد! گاو تان زاییده. انگاری توی باغچه تان لوله ای چیزی ترکیده. خداوند به شما صبر جزیل عنایت بفرماید! چهار صد پانصد دلاری نقره داغ می شوید.»

تشکری کردیم و رفتیم توی باغچه مان. اول خواستیم تلفن بزینم لوله کشی کسی بیاید و ما را از مخصصه برهاند. بعدش گفتیم مگر ما خودمان چه مان است؟ ماشاءالله هزار ماشاءالله ما خودمان ناسلامتی کدخدای ولایتی هستیم! این بود که آستین ها را بالا زدیم و دو تا چشم داشتیم دو تا چشم دیگر هم قرض کردیم و رفتیم دنبال پیدا کردن محل شکستگی. آقا! جای تان خالی بود. حقیقتا جای تان خالی بود. وقتی قدم مبارک مان را توی

باغچه گذاشتیم دیدیم همان شیلنگ آبی را که ۲۴ ساعت پیش باز کرده بودیم آنجا روی چمن ها افتاده است و آب از آن فوران میزند. معلوم شد که باز سر به هوایی کار دست مان داده و یادمان رفته است آب را ببندیم. به خودمان گفتیم: «خسته نباشید جناب آقای گیله مرد! واقعا دست مریزاد! حکایت حضرت مستطاب عالی حکایت همان کوسه ای است که رفته بود دنبال ریش اما سیبل مبارک اش را هم گذاشته بود رویش! قربان حواس جمع! باز هم از این کارها بفرمایید قربان! تعارف نفرمایید! کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست!»

اینکه چه نقره داغی بابت این سر به هوایی خواهیم شد داستانی است که فقط حضرت باریتعالی و اداره مستطاب آبرسانی ولایت مان از آن خبر دارند. باری پس از کشف این مصیبت عظاما! همسرجان مان چنان نگاه ملامت باری به ما انداخت که کم مانده بود زهره مان آب بشود. سرمان را انداختیم پایین و معقول و مودب گفتیم: «خانم جان! چیکار کنیم؟ جناب آقای باریتعالی ما را اینجوری سر به هوا خلق فرموده! تقصیر خودمان که نیست. هست؟»

پرور پروران پرور

سید باقر شفتی در زمان محمد شاه قاجار، امام جمعه اصفهان بود و در آن منطقه دم و دستگاهی داشت که به دم و دستگاه شاه قاجار پهلو میزد. ثروت این مجتهد در سال ۱۸۴۳ میلادی معادل دو میلیون و پانصد هزار فرانک بود. میرزا محمد تنکابنی در کتاب «قصص العلما» درباره این مجتهد قدرتمند می نویسد: «از زمان ائمه اطهار تا آن عهد، هیچ یک از علمای امامیه به آن اندازه ثروت و مکتند نداشته اند.»

این مجتهد دو هزار دکان و ده ها کاروانسرا داشت و تنها از یک روستای کروند نهند خروار برنج مقرری می گرفت. درباره سلوک آقاسید باقر شفتی با خلائق نوشته اند که: «متممین را ابتدا به اصرار و ملایمت و با این وعده که خودم روز قیامت پیش جدم شفیع گناهانت خواهم شد به اقرار و اعتراف وا داشته، سپس غالبا در حالیکه گریه می کرده آنان را

فلسفی را در نوردید: ای خواجه بفرما به کی مانم به کی مانم من مرد غریبم، نه از این شهر جهانم گر دم نزنم تا حسد خلق نجنبند دانم که نگویم، نتوانم که ندانم **بکش ولی خوشگلم کن!**

می گفت: «دختر عموی ۲۱ ساله ام چهارده سال پیش بخاطر جراحی بینی توی یکی از همین کلینیک های غیراستانداردی که ارزان تر از بیمارستان ها هستند کشته شد. بماند که چندماه زجر کشید ولی در عوض یکی از عکس هایش با دماغ جدید روی اعلامیه ترحیمش چاپ شده بود!» آن دیگری می گفت: «دختری آمده بود توی محل کارمان و ناله و ندبه می کرد که پدرش را در جنگ از دست داده و مادرش هم بیمار و زمین گیر است. ما برای اینکه این دختر خانم، که بر و روی هم داشت، به فساد کشانده نشود و زندگی اش سر و سامانی بگیرد با همکارانم دست بدست هم دادیم و از دوستان و رفیقان و فامیل و همسایه و کس و کارمان پول گرفتیم و مبلغ قابل توجهی جمع کردیم و به این دختر خانم دادیم. چند روز بعد دیدیم رفته است دماغش را عمل کرده است و با بینی پانسمان شده توی خیابان ها رژه می رود!»

گردن میزده و خودش بر کشته آنان نماز می خوانده و گاهی هم در حین نماز غش می کرده است!»

تانم که نگویم، نتوانم که ندانم

بامداد امروز، چشم که باز می کنم آفتاب و آسمان آبی و درخت و کوهسار و جلگه ای سبز را در چشم انداز خود می بینم و صبحم را با ترنم شعری از دیوان شمس می آغازم.

چون آینه راز نما باشد جانم

تانم که نگویم، نتوانم که ندانم

از جسم گریزان شدم از روح به پرهیز سوگند، ندانم نه از اینم نه از آنم

اندر کژی ام منگر، وین راست سخن بین تیر است حدیث من و من همچو کمانم زیر ساخت های معرفتی مولانا و شیوه او در بیان هیجانات روحی اش همواره مرا به اعجاب فرو می برد. برای درک آثار مولانا نخست باید جهان بینی او را شناخت. جهان بینی او آتشفشان معرفتی است و این آتشفشان معرفتی را نمی توان حتی در قالب های فلسفی، همچون مکتب های مشایی و اشراقی و ایده آلیسم و رئالیسم، ریخت. نگرش او به همه پدیده های هستی یک جهان بینی عرفانی مبتنی بر وحدت وجود است که برای دریافت و شناخت آن باید پیچ و خم های بفرنج

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه
منطقه
منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!
Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen. I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408) 366-2180 + (408) 253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA.95070

مرگ بیمار می شوند. بسیاری از خطاها، اشتباه انسانی محسوب نمی شوند، مثلاً از کار افتادن تکنیکی pace maker و Defibrillatorها که نیاز فوری به صحیح کردن دارند در این گروه قرار می گیرند و همگی برای زنده بودن بیمار خطر می آفرینند.

چنانچه بیمار دچار مخاطره شود، افرادی که از بیمار نگهداری می کنند دچار اضطراب شده، فشار خون آنها بالا می رود، طپش قلب گرفته و دست و پای خود را گم می کنند که موقعیت را بدتر می کند. به همین دلیل باید دوره های آموزشی کافی را طی کرده که آرامش خود را حفظ کنند و به فکر جان بیمار باشند.

انتقال بیمار به خانه (Discharge)

در بسیاری موارد پس از جراحی یا بستری شدن در بیمارستان و مرخص شدن از هر پنج بیمار، یک بیمار مجدداً به بیمارستان بر می گردد که به دلایل زیر می باشد:

بیمار زودتر از موقع لازم مرخص شده است. عدم اطلاعات کافی راجع به مرخص کردن بیمار، عدم مراقبت بعد از عمل در منزل، بدتر شدن وضعیت و حال بیمار.

باید توجه داشت که مرخص کردن بیمار از بیمارستان حائز اهمیت زیادی است و گزارش شده است که بی توجهی به مرخص کردن بیمار منجر به مرگ بیمار در خانه خود شده است.

بیشتر بیمارستان ها جهت جلوگیری از اشتباهات و خطاهای پزشکی تیم هایی تشکیل داده که اطلاعات کافی در اختیار تیم های پزشکی قرار دهند، بتوانند در موارد اضطراری بیماران را از معرض خطر نجات دهند، ولی اتفاقات ناخودآگاه و یا تکنیکی و یا خطای انسانی در هر صورت گاه به گاه اتفاق می افتد که باید مورد بررسی کامل قرار گیرند که دیگر تکرار نشوند.

آموزش تیم پزشکی: عدم آموزش و یادگیری کافی و عدم دادن اطلاعات کافی به افرادی که از بیماران نگهداری می کنند و یا پرستارهای غیر منطقه ای (Travel nurses) و آشنا نبودن آنها با روش های بیمارستانی مشکلات زیادی به بار می آورد.

عدم تیم پزشکی کافی: نبودن کادر کافی در هنگام جراحی یا رادیولوژی ممکن است منجر به اشتباه نشود ولی افراد موجود را در مخاطره اشتباه کردن قرار می دهد چون باید بیشتر از وظیفه خود عمل کنند و تحت استرس کار قرار گیرند.

اشتباهات تکنیکی: اغلب روش ها و دستگاه هایی که جهت تشخیص به کار می روند متکی به تکنولوژی جدید هستند (روش های رباتیک جراحی)، هرگونه اختلال در سیستم های کامپیوتری و یا مسائل پزشکی منجر به ایجاد خطا شده و بیمار ضرر آن را می دهد.

عدم دستورات کامل پزشکی: نبودن اطلاعات و دستورات پزشکی کافی از طرف پزشکان یا سیستم های درمانی منجر به عدم کارائی تیم پزشکی شده که باعث خطای پزشکی می شود.

خطاهای پزشکی قابل پیش بینی و جلوگیری کردن هستند و نیاز به توجه کافی و اطلاع رسانی دقیق دارند. اشتباه در دارو درمانی و اشتباه در بررسی نتیجه آزمایشات خون بیمار و حتی عمل جراحی را می توان با دقت بیشتر جلوگیری کرد.

اشتباهات جبران ناپذیر (Never Events)

عمل جراحی روی دست و پای اشتباه، ارسال حباب های هوا به داخل لوله های تزریقی (IV injection)، جا گذاشتن وسایل جراحی در شکم بیمار نظیر قیچی ها و یا اسپانج (sponge) و غیره به هیچ وجه نباید اتفاق بیفتند چون باعث ضرر و



مهمترین اشتباهات پزشکی (Medical Errors)

می شود. چه بطور شفاهی و یا کتبی در هر دو مورد بین پزشکان و پرستاران و سایر اعضای تیم پزشکی و حتی بیمار باعث اشتباهات جبران ناپذیری شده است. **عدم امکانات کافی و اطلاع رسانی:** انتقال اطلاعات پزشکی بین تیم های پزشکی بسیار مهم است. عدم ارسال اطلاعات کافی زمانی که بیمار را از یک مرکز پزشکی به مرکز دیگری منتقل می شود و یا از یک بخش بیمارستان به بخش دیگری می رود، باعث اشتباهات مهمی می تواند شود. مثلاً عدم فرستادن نتیجه آزمایشات بیمار، عدم اطلاع کافی راجع به داروهای بیمار و عدم هماهنگی لازم اطلاعات.

خطاهای انسانی: عدم انجام دستورات پزشکی و یا دنبال نکردن قوانین بیمارستانی بطور دقیق نظیر یادداشت نکردن اطلاعات مهم راجع به بیمار، زدن برچسب اشتباه روی لوله های آزمایشگاهی و نبودن اطلاعات مورد نیاز فوری به علت فراموش کردن، جزو خطاهای انسانی محسوب می شوند.

مشکلات در رابطه با شناسائی بیمار: عدم شناسائی یا اشتباه کردن بیماران و یا پرونده آنها با یکدیگر، عدم گرفتن رضایت نامه قبل از عمل جراحی از بیمار منجر به خطاهای پزشکی می شود.

طبق یک مطالعه جدید از دانشگاه جانز هاپکینز (Johns Hopkins) در مرلند آمریکا، اشتباهات و خطاهای پزشکی اکنون در رده سوم مرگ و میر در آمریکا هستند. بطوریکه از هر هفت نفر، یک نفر از بیمارانی که در بیمارستان ها بستری می شوند ممکن است قربانی یک اشتباه پزشکی شوند.

اشتباهات پزشکی می توانند در بیمارستان ها، در کلینیک ها، مراکز جراحی، دفاتر پزشکان، خانه سالمندان، داروخانه ها و حتی در خانه بیماران اتفاق بیفتند.

مهمترین خطاهای پزشکی به شرح زیر هستند:

عبارتند از اشتباهات داروئی، خطا در رابطه با بی هوشی بیماران هنگام جراحی، عفونت های ناشی از بستری شدن در بیمارستان، عدم یا تشخیص اشتباه بیماری، تاخیر در درمان، عدم مراقبت صحیح بعد از عمل یا درمان، عدم بررسی دقیق پس از یک روش جراحی، اشتباه در نتیجه آزمایش های پزشکی در آزمایشگاه، تاخیر در پیشگیری بیماری و خطاهای دستگاه های مورد استفاده در پزشکی.

چگونه این اشتباهات رخ خواهند داد:

مشکلات مکاتبه ای: عدم مکاتبات صحیح و بدون وقفه پزشکی باعث خطای بزرگتر

معرفی کتاب



Nutrition Topics for Healthcare Professionals

در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

ناشر: شرکت AuthorHouse

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان

برای فروش

در آرامگاه «لوس گاتوس مموریال پارک» دو قطعه قبر جدا از هم، زیر قیمت، به فروش می رسد.

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس بگیرید.

(408) 249-7355

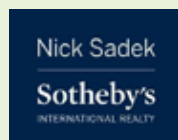
(408) 368-4420



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 + (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA

متن توافقنامه چينکمانچاي!

شراگيم زند

بسم الله الرحمن الرحيم / به نام مائوي بزرگ

این توافقنامه فیما بین نظام مقدس جمهوری اسلامی به رهبری «حضرت آیت الله خامنه ای» ارواح ملت فداه و دولت فخریه جمهوری خلق چین به رهبری رهبر عالی مقام «شی جین پینگ» منعقد می گردد. به موجب این توافقنامه دولت فخریه چین و نظام مقدس جمهوری اسلامی در خلال یک دوره همکاری بیست و پنج ساله نسبت به هم تعهداتی خواهند داشت که به شرح زیر خواهد بود.

فصل اول: تعهدات دولت فخریه جمهوری خلق چین
یک- از آنجا که حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی «اوجب واجبات» است دولت فخریه چین متعهد خواهد بود که موجودیت نظام مقدس جمهوری اسلامی و «تمامیت ارزی» مقامات لشکری و کشوری ایران را به هر قیمتی حفظ و تضمین نماید.
دو- دولت فخریه چین متعهد است که نظام جمهوری اسلامی را تحت الحمایه خود قرار داده و هر حمله و تهدیدی علیه جمهوری اسلامی را حمله به خاک

خود قلمداد کند. این به معنای آن است که تمامی پروژه های «انتقام سخت» از این پس به صورت «کنتراتی» به دولت فخریه چین واگذار خواهد شد و جمهوری اسلامی صرفاً نقش «مستشاری» و «تبلیغاتی» در گرفتن انتقام سخت از دشمنان نظام خواهد داشت.
سه- دولت فخریه چین متعهد خواهد شد که خاک ایران را درست مانند خاک میدان «تیان آن من» دانسته و در صورت بروز اغتشاش و ناآرامی، مجاهدانه و غیورانه مانند «حماسه بزرگ میدان تیان آن من» وارد عمل شده و با تانک از روی معترضین عبور نماید. دولت فخریه چین متعهد است که در مواقع بروز ناآرامی تا قلع و قمع کامل اغتشاشگران و معترضین و رفع فتنه، در کنار برادران خود در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی باقی بماند.
چهار- دولت فخریه چین به عنوان یک قدرت هسته ای متعهد خواهد شد که اجازه بازديد و دست زدن به تسلیحات هسته ای را به مقامات عالی رتبه نظام



جمهوری اسلامی و به خصوص به رهبر عظیم الشان انقلاب بدهد. همچنین دولت فخریه چین باید حق جمهوری اسلامی را برای انجام معاملات نظامی هسته ای به رسمیت بشناسد

فصل دوم: تعهدات نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران

یک- جمهوری اسلامی متعهد است که نام رسمی کشور را به «جمهوری خلق اسلامی ایران و چین» تغییر دهد. این تغییر نام حرکتی نمادین و در جهت رساندن پیام برادری و اتحاد دو کشور به جهانیان است.

تبصره: در فاز اول پیمان همکاری های دو جانبه، فعلاً نیاز به تغییر پرچم نیست و جمهوری اسلامی می تواند پرچم رسمی خود را فعلاً داشته باشد. انشاء الله در همکاری های بیست و پنج ساله بعدی این مساله یکی از محورهای مذاکره خواهد بود.

دو- جمهوری اسلامی باید سرود ملی خود را بازنویسی کرده و حداقل دو بار نام جمهوری خلق چین، مائوی بزرگ و رهبر عالمقام فعلی چین در این سرود گنجانده شود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

و بسته پیشنهادی خود را برای تحویل چند عدد موشک با کلاهک هسته ای به جمهوری اسلامی ارائه نماید.

تبصره: جمهوری اسلامی با اینکه در رد و یا قبول بسته پیشنهادی چین مختار است، اما پیشاپیش هرچه که باشد قبول است!

پنج- دولت فخریه چین متعهد می شود که جمهوری اسلامی را از تجربیات ارزنده خود در زمینه بستن اینترنت، سانسور، شنود، پایش، رصد، استراق سمع، اعدام بی سر و صدا و ایجاد اردوگاه های کار اجباری بهره مند کرده و زیرساخت های لازم را برای ایجاد یک شبکه ملی اطلاعات و بدون درز، فراهم نماید.

شش- دولت فخریه چین متعهد می شود حق ماهیگیری با قلاب را برای ساحل نشینان خلیج فارس به رسمیت شناخته و در زمینه صدور مجوز صید ماهی با قلاب برای مردم بومی تمهیدات و تسهیلات لازم را فراهم نماید.

مهین مطلق

مشاور املاک



با بیش از ۱۸ سال تجربه در امور

خرید و فروش املاک در بی اریا، ساکرامنتو و حومه

با همکاری تیم با تجربه، منزل شما را برای فروش با بالاترین قیمت، با هزینه ای کمتر و در کوتاهترین مدت آماده خواهیم کرد!

هدف ما رضایت کامل شماست!

CALL ME FOR

FREE no obligation home evaluation

FREE list of active properties for sale

FREE Real Estate consultation & more



Mahin Motlagh

BRE# 01320595

Specializes in helping home buyers, home sellers & investors throughout the Bay Area & surrounding since 2001

(650) 309-2700

mahinrealty@gmail.com

برای مشاوره رایگان در امور خرید، فروش و سرمایه گذاری املاک مسکونی و تجاری، دریافت لیست کامل اماکن مسکونی و گرفتن تخفیف ویژه، لطفاً با من تماس بگیرید!

دیپستان را برعهده داشت، اما من در آموزشگاه خزانلی و درسیکل دوم ریاضی شاگرد کلاس ریاضی ایشان بودم. می گفت پدر من هم مثل جلال که هم سن و سالش بود، به خوردن مشروب خیلی علاقه داشت و اغلب به منزل آنها میرفت و با جلال می نشستند و میگساری می کردند و از آنجا که پدر من از اخراجی های نیروی دریائی بود که چندین سال در فرانسه تحصیل کرده بود و طبعاً زبان فرانسه هم می دانست، با آل احمد، که او هم با زبان فرانسه آشنا بود، خیلی نزدیک بودند. جلال چند کتاب هم از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده بود، از جمله «بیگانه» آلبر کامو که آن را به اتفاق علی اصغر خیره زاده، به فارسی برگردانده بود.

مهندس پورفتحی می گفت: اما روزی دیدم پدرم با خشم و خیلی زودتر از معمول از نزد آل احمد به خانه برگشت و گفت: «من با این مردک دیگر معاشرت نخواهم کرد. امروز صحنه ای دیدم که واقعا جگرم به حال سیمین دانشور سوخت. همینطور که ما مشغول خوردن مشروب و مخلفات بودیم، دیدم سیمین بیرون در اتاق نشسته و درحالیکه آرام آرام گریه می کند، کفش های شوهرش را واکس میزند و براق می کند و من وقتی از او پرسیدم، جلال این چه وضعی ایست و چرا باید این زن کفش های تو را واکس بزند!» او مثل آنکه حق آباء و اجدادی اش است گفت که: «خوب وظیفه زن است که کارهای شوهرش را انجام دهد. او همیشه کفش های مرا واکس میزند.» که من دیگر طاقت نیاوردم و بلافاصله بلند شدم و تصمیم گرفتم دیگر هرگز به خانه این مردک قدم نگذارم و اضافه کرد که انصافاً پدرم پس از آن، هرگز به خانه آل احمد نرفت و قدم آنجا نگذاشت و مدتی بعد هم خبر درگذشت آل احمد در روزنامه ها انتشار یافت.

من با شنیدن این حرف گفتم: «البته جلال مرد خودخواه و تندی بود و از قرار با حق و حقوق خانم ها هم زیاد موافقتی نداشت. اما به نظر من این تقصیر سیمین بوده است که در برابر جلال نایستاده. چه معنا دارد خانمی که نویسنده معروفی است، استاد دانشگاه ادبیات است، تحصیلاتش بالاتر از جلال است، مدتی نیز در دانشگاه «استانفورد» تحصیل کرده است، حاضر شده با گریه کفش های او را واکس بزند، آنها هم نه یکبار، بلکه به گفته جلال، همیشه واکس زدن کفش های جلال با سیمین بوده است!»

در چنان بیغوله ای آشنایی غنیمتی بود، آن هم با نیمه. از آن به بعد که همسایه او شده بودیم، پیرمرد را زیاد می دیدم، گاهی هر روز، در خانه های مان یا در راه. او کیفی بزرگ به دست داشت و به خرید می رفت و برمی گشت. سلام علیکی می کردیم و احوالی می پرسیدیم و من هیچ فکر نمی کردم که به زودی خواهد رسید روزی که او نباشد. «از نوشته پیرمرد چشم ما بود جلال آل احمد»

من، یعنی نویسنده این مطلب، بعنوان یکی از دوستان ارشدان و داستان و نویسی البته برای خانم سیمین دانشور، نویسنده گران قدر، احترام بسیار قائلم به ویژه کتاب «سووشون» ایشان که درد دنیا و موقیبت یافت و به زبان های گوناگون از جمله روسی ترجمه شد، از نظر من کتابی است ارزنده با داستانی دلنشین که گمانم براساس آنچه دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در یکی از کتاب هایش، سال ها پیش نوشته بود، در آن هنگام، یعنی چندی پس از انتشار نسخه فارسی آن، بیش از یکصد هزار جلد آن، به زبان روسی تنها، در شوروی آن زمان به فروش رسیده بود و ایشان در همان نوشته می افزاید که وقتی اشکالی برای درجه دکترای خانم دانشور پیش آمد و به وی ایراد گرفتند که ایشان غیرفارسی فقط یک زبان خارجی بیشتر نمی دانند، من (باستانی پاریزی) همین تیراژ بالای کتاب «سووشون» را بعنوان مدرکی برای زبان سوم ایشان مثال آورده و اضافه کردم که ارزش این موقیبت کتاب ایشان به ویژه در شوروی بیشتر از ارزش و اهمیت زبان سوم است و به این ترتیب درجه دکترای ایشان هم تصویب شد.»

امامخفی نماند که با منش و رفتار ایشان هم از نظر سیاسی و هم از نظر رفتاری که ایشان با زنده یاد جلال آل احمد داشتند، یعنی اطاعت محض، مخالف هستم و البته این قضاوت من به سبب مطالبی است که در اینجا و آنجا خواننده یا شخصاً از زبان کسی شنیده ام. یکی از معلمین ریاضی من در دوره متوسطه آقای قدرت الله پورفتحی بود. من بطور اتفاقی با پسر ایشان که تحصیل کرده ایتالیا و مهندس آرشیستک هستند در سن حوزه آشنا شدم نزدیک چهل سال است در سن حوزه زندگی میکنم. ایشان به نقل از پدرشان می گفت که خانه ما به خانه جلال آل احمد و سیمین دانشور خیلی نزدیک بود. یعنی ما در کوچه کاشف زندگی می کردیم (پدر ایشان از جمله در دیپستان شاپور تجریش هم ریاضی تدریس می کرد و بعداً هم ریاست این



حسین جعفری

از هر دری...

حکایتی درباره جلال آل احمد

سر کوچه «رهبری» امروز و سابقاً «نیما» که کوچه ای سه متری بود و حالا عریض تر است، خانه نیما، کنج حیاطی که عالمی اشغال در آن ولو شده، کز کرده است. اهل محل می دانند که اینجا خانه «پدر شعر نو» در تهران بوده است، اما حال و روز این خانه دیگر به این اسم و رسم نمی خورد. از دیوار کوتاه کناری، می شود سر بلند کرد و وضع حیاط را دید که چند میل زهوار در فته کنجش افتاده اند، زمینش پر از آت و اشغال است و درخت ها خشکیده و بی جانند. خانه هم تعریفی ندارد، بنای پهلویی که رنگ آبی دیوارهای دو اتاق تو در تویش پوسیده، یکی از پنجره هایش را از قاب درآورده و شیشه درها و پنجره های دیگر را شکسته اند. تا اواخر سال ۲۶ یکی دو بار به خانه اش رفتیم. آن وقت ها، خانه اش کوچه پاریس بود. شاعر از بوش گریخته و در کوچه پاریس! عالیله خانم رو نشان نمی داد و پسرشان که کودکی بود، دنبال گریه می دوید و سر و صدا می کرد.

جلال آل احمد می نویسد: «دیگر او را ندیدم تا به خانه شمیران رفتند، شاید در حدود سال ۲۹ و ۳۰. یکی دو بار با زخم به سراغ شان رفتیم. همان نزدیکی های خانه آنها تکه زمینی وقفی از وزارت فرهنگ گرفته بودیم و خیال داشتیم لانه

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ◆ (408) 370-9696



Water Tower Kitchen

In the heart of Downtown Campbell

The patio at this fabulous hotspot in DownTown Campbell is large with plenty of seating and the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen.

Beautiful Outdoor Patio, Take-Out & Doordash pickup



با مدیریت ایرانی آماده پذیرایی از شما عزیزان!

www.watertowerkitchen.com

(408) 502-9550

201 Orchard City Drive, Campbell

Accidents

LAWYERS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

Settlements & Verdicts



Serious Injuries



Brain & Spinal Injuries

How do I find an injury lawyer?
www.yadidilaw.com

Law & Health Care Malpractice Insurance in the aftermath of an auto accident



ACC

POWERFUL LAWYERS

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979



گل رعنا
(گل دورنگ، گل دوروی)
بهرام گرامی
bgrami@yahoo.com

دل ز رعنا یان باغ دهر برکندم که نیست

جز دورنگی و دورویی در گل رعنا ی او

(علیشیر نوایی - فانی)

گل رعنا دورو و دورنگ است، از برون زرد و از درون سرخ و از این رو رخسار عاشق و روی معشوق، جام زربین و می گلگون، و روی زرد و دل پرخون را به آن تشبیه کرده‌اند. نرگس دورنگ را، با گلبرگ‌های سپید و جام زرد میانی، نرگس رعنا گفته‌اند. واژه رعنا با مفهوم دورویی و دورنگی به آدمیان نیز نسبت داده شده و در ادب فارسی از زاهدان و صوفیان و ناصحان رعنا بسیار سخن رفته است.

گل رعنا، گل دورنگ و گل دوروی مترادفند. هر سه نام متعلق به گلی است از جنس گل سرخ (Rose) که از برون زرد و از درون سرخ دیده می‌شود. (فرهنگ انجمن آرا، غیاث اللغات، تحفه حکیم مؤمن) در مقامات حمیدی این شرح از گل دورنگ آمده: «گل دورنگ چون عاشق منافق یک سوی زرد و یک سوی لعل، باطن دیگر و ظاهر دیگر، رنگ به رنگ می‌نماید و مس به زر می‌انداید، اگر از وی وفای معشوقان جویی رخ زرد عاشقان پیش آرد و اگر نیاز عاشقان طلبی عارض لعل معشوقان آرد، شراب ناز در قفح نیاز ریخته و عاشقی با معشوق برآمیخته، نه در معشوقی صاحب جمال و نه در عاشقی صاحب کمال.» ابوریحان بیرونی در صیدنه آورده: «و گفته‌اند از اصناف گل موجه است یعنی دوروی و گل دوروی است که او را زرسهر گویند» که سهر به معنای سرخ و سهرورد همان گل سرخ باشد، با بیتی از مسعود سعد برای گل موجه:

به جام زربین همچون گل موجه / درونش احمر باشد برونش اصفر
هلالی جغتایی و سلمان ساوجی در دو بیت زیر جام زربین و می گلگون را به گل رعنا تشبیه کرده‌اند:

پر می لعل شد پیاله زر / گل رعنا نمود پیش نظر

گل رعنا چو سر نرگس مخمور گران / دید در ساغر زربین می حمرا آورد

در ابیات زیر، عاشق یکدل و یکروست و معشوق چون گل رعنا دوروست. عاشق دو روزی بیش پای بند معشوق دوروی نمی‌ماند و دل از او برمی‌گیرد، با دو بیت زیر از امیرشاهی سبزواری و چهار بیت بعد از حزین لاهیجی، وحشی بافقی، علیشیر نوایی (فانی) و سنایی:

ما یکدل و یکروی چنین وان گل رعنا / افسوس که از هر طرفی روی دگر داشت

سرو ما را هر زمان دل می‌کشد سوی دگر / چون گل رعنا که دارد هر طرف روی دگر
سرو ما = معشوق ما.

روی نیاز چون گل رعنا دورنگ نیست / یکسان دلم به کعبه و بتخانه آشناست

بلبل آن به که فریب گل رعنا نخورد / که دو روز بست وفاداری یاران دورنگ

دل ز رعنا یان باغ دهر برکندم که نیست / جز دورنگی و دورویی در گل رعنا ی او
او = باغ دهر، روزگار.

گرچه باشد با سنایی چون گل رعنا دوروی / در ثنای او سنایی ده‌زبان چون سوسن است
صائب در ابیات زیر مضامینی بدیع در مورد گل رعنا دارد:

نیرنگ چرخ چون گل رعنا درین چمن / خون دل از پیاله زر می‌دهد مرا

صد کاسه خون اگرچه کشیدم در این چمن / زردی نرفت چون گل رعنا ز رو مرا
ز می بگذر که باشد در قفا همچون گل رعنا / خمار زردرویی باده‌های ارغوانی را
دل تو چون گل رعنا دورنگ افتاده‌ست / وگرنه حسن خزان و بهار یکدست است
کفر و دین روشن ضمیران را نمی‌سازد دودل / کی شود شبنم دورو گر بر گل رعنا نشست
پیوسته در این باغ دلم چون گل رعنا / رویی به بهار و رخ دیگر به خزان داشت
دل یکرنگ در غم‌خانه دنیا نمی‌باشد / در این بستان گلی غیر از گل رعنا نمی‌باشد
از دورویان در جهان آثار یکرنگی نماند / کاش زین گلزار این گل‌های رعنا کم شود
به زور گریه نتوان یار را یکرنگ خود کردن / دورنگی اشک شبنم از گل رعنا نمی‌شوید
دورنگی اشک شبنم = اشک شبنم دورنگی را.

باده یک ساغرند و پشت و روی یک ورق / چون گل رعنا خزان و نوبهار زندگی

نرگس ایرانی با شش گلبرگ سپید و جام زرد میانی درواقع گلی دورنگ است و از این جهت شبیه گل رعنا. به همین سبب در اشعار بسیار از نرگس به‌عنوان نرگس رعنا

نام برده شده است، با سه بیت از خواجه کرمانی، محتشم کاشانی و انوری:
زرگر باد بهاری از کلاه سیم‌دوز / قبه‌ای از زر به نام نرگس رعنا زده
یک جهان شوخی به یک عالم حیا آمیختند / کان دو رعنا نرگس از بستان حُسن انگیختند
گل رعنا به یاد نرگس مست / جام زربین به دست بردارد
منوچهری در مصرع اول بیت زیر، لاله سرخ را به سیاره سرخ مریخ و داغ سیاه آن را به گرفتگی مریخ مانند کرده و در مصرع دوم، برون و درون گل دوروی را به زردی ماه و درخشندگی ستاره سهیل تشبیه کرده است که باور داشتند فقط در یمن دیده می‌شود:
لاله چون مریخ لختی شده به کسوف / گل دوروی چو بر ماه سهیل یمن
لختی = کمی، قدری.

در مناظره میان گیاهان در رمزالریاحین رمزی کاشانی، گل سرخ گل دورنگ را به باد مذمت می‌گیرد:

کسی کان را دورویی کار باشد / کجا بر هر در او را بار باشد

دورویی در میان یکدلان نیست / دورنگی شیوه آزادگان نیست

نداری جز دورنگی و دورویی / نیاید از دورو هرگز نکویی

شاید دو بیت متوالی زیر از مُنجیک ترمذی و دو بیت متوالی بعد از بهرامی سرخی از نخستین اشعار فارسی در مورد گل دورنگ باشند که از برون زرد و از درون سرخ می‌نماید:

نیکو گل دورنگ را نگه کن / دُر است به زیر عقیق ساده

یا عاشق و معشوق روز خلوت / رخساره به رخساره بر نهاده

در بیت بالاتر، «زر» به رنگ زرد مقبولتر از «دُر» سفیدرنگ مینماید.^(۱)

ما هر دو بتا گل دورنگیم / بنگر به چه خواهمت صفت کرد

یک نیمه آن تویی به سرخی / وان نیم دگر منم چنین زرد

در شعر قدیم فارسی، واژه رعنا با مفهوم دورویی و دورنگی به آدمیان نیز نسبت داده شده و زاهدان و صوفیان آماج آن بوده‌اند، مفهومی که در فرهنگ لغات کمتر به چشم می‌خورد، با دو بیت زیر از قاسم انوار و دو بیت بعد از شاه نعمت‌الله ولی و سه بیت آخر از سنایی، عمادالدین نسیمی و علیشیر نوایی (فانی):

برو ای ناصح رعنا مکن دیگر نصیحت‌ها / که من از دولت عشقش طریق مستبین دارم
مستبین = روشن و معلوم.

ای عاشق شیدایی از مرگ مترسان دل / ای زاهد رعنا ی رخ سوی ندامت کن

مرو با زاهد رعنا در این ره / که ایشان را در این ره پا بجا نیست

به شادی نعمت‌الله جام می نوش / دمار از زاهد رعنا برآور

از این مشتی ریاستجوی رعنا هیچ نگشاید / مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بودردا
بودردا = ابوالدرداء، از یاران پیامبر.

زمان زرق و سالوسی گذشت ای زاهد رعنا / بیا می خور که تقوا را لبالب گشت پیمان
از صوفی رعنا چه صفا چشم توان داشت؟ / کش عمر گرامی همه در زرق و ریا رفت



واژه‌های دورو و دورنگ، و به تبع آنها گل دورو و گل دورنگ، در شعر حافظ نیامده است. واژه رعنا هشت بار در دیوان غزلیات حافظ آمده که پنج بار از آن در ارتباط با نرگس رعنا و یار دورو و روزگار دورنگ بی‌اعتبار در زیر آورده می‌شود:

چشمت از ناز به حافظ نکند میل آری / سرگرانی صفت نرگس رعنا باشد

ناز = بی‌اعتنایی و تکبر. میل کردن = تمایل نشان دادن. سرگرانی = سرسنگینی، به خمیدگی نرگس بر روی ساقه گل اشاره دارد. نرگس رعنا = نرگس دورنگ، نرگس زرد و سپید، دورو، مایل ولی با تظاهر به بی‌میلی. [چشمانت از ناز و نخوت نگاهی به حافظ نمی‌کند، اما جای شگفتی و شکایت نیست، زیرا سرسنگینی و دورویی از صفات نرگس رعناست.]

قرار برده ز من آن دو سنبل رعنا / فراغ برده ز من آن دو نرگس مکحول

فراغ = آسودگی و آرامش. مکحول = (کحل = سرمه) سرمه کشیده. ترکیب سنبل رعنا قبل از حافظ دیده نشده و بعد از او فقط یک بار در دیوان فروغی بسطامی آمده است.

بیت بالا در حافظ قزوینی/غنی و چند نسخه اساس حافظ خالری به این صورت آمده:

قرار برده ز من آن دو نرگس رعنا / فراغ برده ز من آن دو جادوی مکحول، که ضبط مقبول‌تری به‌نظر می‌رسد، زیرا رعنا با دورنگ بودن نرگس تناسب دارد و معشوق نیز با نگاه جادویی و چشم سرمه کشیده عاشق را بی‌قرار می‌کند. جادو هم با چشم سیاه سرمه کشیده تناسب دارد.

بگشا به‌شیوه نرگس پُر خواب مست را / وز رشک چشم نرگس رعنا به خواب کن

[چشم مست پُر خوابت را به‌عشوه باز کن تا نرگس رعنا و دورنگ از رشک و حسد نتواند تو را ببیند و دیده برهم گذارد - بساط خود را جمع کند.]

ارتباط بین چاکراها و هاله در انسان

مریم سالاری

در ماهنامه گذشته به بررسی تعریف هاله (Aura) و معنای آن از دیدگاه جوامع مختلف پرداخته شد. در اینجا برای روشن شدن تفاوت چاکراها و هاله ها و تاثیر هر یک بر دیگری به تعریف جداگانه هریک اشاره می شود و ارتباط آنها را با هم بررسی می کنیم. در صورت تمایل داشتن به دانش کامل راجع به هر یک از چاکراها می توانید به وب سایت پژواک (www.pezhvak.com) مراجعه کرده و اطلاعات مربوط به چاکراها را در ماهنامه های قبلی مرور کنید.

چاکراها

درون ما جریان می یابد و از طریق کانال های نادی در سرتاسر بدن توزیع می شود. انرژی هر چاکرا بر غدد و ارگان های مختلف بدن تاثیر گزار می باشد. پس متعادل بودن انرژی در چاکراها از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد، چرا که در واقع این انرژی بر روی جذب، گوارش و توزیع انرژی حیاتی در کل بدن نقش مهمی ایفا می کند. درست در زمانی که ذهن در زندگی دچار چالش است، این جریان، تاثیر مستقیم بر مراکز انرژی گذاشته و باعث خارج شدن بالانس انرژی و یا مسدود شدن انرژی در این مراکز می شود. این پدیده باعث توزیع نشدن انرژی در سطح بدن شده و به طور متقابل تاثیر مستقیم بر سلامتی جسمی، روحی و روانی افراد می گذارد.

چاکراها به معنای چرخ در زبان سانسکریت، مراکز ورود انرژی در بدن می باشند. از ۱۱۴ چاکرای موجود در بدن انسان هفت چاکرای اصلی ما (چاکرای ریشه، چاکرای خاجی، چاکرای خورشیدی، چاکرای قلب، چاکرای گلو، چاکرای چشم سوم و چاکرای فرق سر) در راستای ستون فقرات قرار گرفته اند. هریک از چاکراها دارای رنگ و فرکانس منحصر به فرد می باشند و محل انتقال انرژی در سیستم بدن هستند. انرژی حیات (prana) که توسط مواد غذایی مصرف شده، هوای استنشاق شده و یا جذب نیروهای آسمانی و زمینی از طریق این مراکز انرژی (چاکراها) وارد بدن می شوند. در اصل انرژی از طریق چاکراها به

هاله چیست؟

همان طور که در ماهنامه قبل اشاره شد، هاله میدان انرژی است که بدن ما را احاطه می کند. تمام موجودات، چه جاندار و چه بی جان، دارای هاله می باشند که هاله انسان از همه قوی تر است. هاله انسان توسط چاکراها ایجاد می شود و مانند یک رنگین کمان متشکل از هفت رنگ، بدن را در بر می گیرد. این هفت لایه به طور محسوس از هم جدا نیستند. وضعیت چاکراهای ما، هاله ما را تشکیل می دهند. یعنی هرچه انرژی در چاکراها منظم تر و چرخش این انرژی در بدن راحت تر باشد، هاله احاطه شده اطراف بدن سالم تر است. همان طور که برای آگاهی از وضعیت داخلی بدن پزشکان دستور ام. ار. آی و یا سی تی اسکن می دهند، متخصصان آگاه به دانش و علم یوگا و چاکراها قادر به دیدن لایه های انرژی احاطه شده اطراف بدن انسان می باشند. در اصل هاله مانند خواندن نقشه انرژی است که بازگو کننده وضعیت داخلی بدن و سلامتی جسمی و روحی ما می باشد. هاله ما در مورد ما اطلاعات زیادی می دهد. مثلا اینکه ما خسته، شاد، ناراحت، راضی، افسرده، ناامید، قدرتمند و غیره... هستیم. هاله ما می تواند سالم و پر جنب و جوش و درخشان بنظر برسد، یا می تواند ناسالم همراه با لکه و یا نقاط نازک شده باشد.

تنظیم انرژی در چاکراها و هاله انسانی
در ماه های گذشته در مورد هر یک از چاکراها به طور مفصل صحبت شد و راه های پیشنهادی برای بالانس کردن و باز کردن انرژی ذکر شد. سه عاملی که برای تنظیم انرژی در تمام چاکراها و هاله ها موثر است شامل:

تغذیه سالم: خوردن غذاهای خانگی و تعادل رژیم غذایی.

کاهش استرس: می توانید با سوزاندن برخی از شمع های آروماتراپی، محیط خانه خود را آرام کنید. همچنین می توانید یک اتاق و یا گوشه ای از خانه خود را اختصاص دهید به زمانی و مکانی که حداقل در آن محیط نشسته و به یک موزیک ملایم گوش دهید و یا کتاب بخوانید و یا کارهایی که باعث آرامش روح و روان شما می شود.

مراقبه کنید: اگر عادت به انجام مراقبه ندارید، با نشستن در محیطی آرام و لذت بخش این کار را به مدت پنج دقیقه انجام دهید و هر روز زمان مراقبه را در حد چند دقیقه افزایش دهید. بهترین زمان مراقبه زمان طلوع و غروب آفتاب می باشد.

امیدوارم اطلاعات داده شده در این مقاله بتواند تاثیر مثبت بر جسم و روح و زندگی شما داشته باشد. با آرزوی سلامتی و بهروزی برای تمام شما خوانندگان عزیز پژواک تقدیم با عشق و احترام



مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس های **رایگان** یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.
در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می شود.

با انجام یوگا شما می توانید:

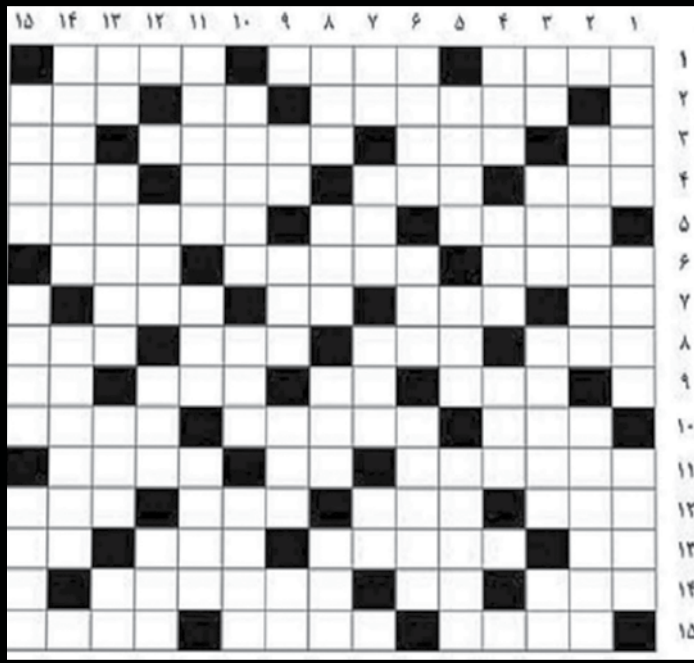
- ♦ برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.
<http://mindfullyogagroup.com>
- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

(408) 802-8882

حل جدول در صفحه ۴۲

جدول



عمودی

- ۱- کوبک - بخشی از صورت - آهسته
- ۲- نوآوری - دریافت ها و دانسته ها
- ۳- عدد اول - تزویر - درجات - مخفف شاه
- ۴- سگ بیمار - جمع «رتبه» - همراه کباب
- ۵- لوله فلزی - اسب چاپار - نیکوکاران
- ۶- دسته - درهم کشیدن ابروان - سراپرده
- ۷- میان - ماچ - نههر - نهی تازی
- ۸- الفت - سطل آبکشی - درخت جنگلی - مقابل آمد
- ۹- طلیعه اعداد - عدد مجهول - ساز و آوا - فرار حیوانات
- ۱۰- نوعی بیماری چشم - خارج ورزشی - ندا دهنده
- ۱۱- طبق روز - تقویت رادیویی - خاتون و خانم
- ۱۲- مروارید چشم - سازنده ساختمان - نوعی شکستگی پوسته زمین
- ۱۳- آب منجمد - پیمینه ها - غربال - حرف دهن کجی
- ۱۴- پیر - عاشق
- ۱۵- پیرو - زشت روی کوتاه قد - دارای محاسن

افقی

- ۱- از مراکز عزاداری محرم-بزرگی و شکوه-مسافر سرزمین عجایب
- ۲- خوشبخت و سعادت مند-تپه بلند- ناپخته
- ۳- علامت مفعولی-سنگریزه-تشنه نیست- قوم ایرانی
- ۴- انتها - شعله آتش - دهان - زهرآگین
- ۵- تار و کدر - دوستی - پروردگار
- ۶- از اوراق بهادار - دین برتر - مسرور و خرسند
- ۷- تصدیق آلمانی - بن و ریشه - اتومبیل کاروان - گروه سواران
- ۸- تصدیق عرب - دستور - عقاب سیاه - گام
- ۹- درس کشیدنی - طرف و جهت - بخشنده - قدم یکپا
- ۱۰- هر چیز شبیه مار - پرده داری خانه خدا - پشیمان
- ۱۱- مباهات - نمایش تلویزیونی - فوق
- ۱۲- ناپدری - عضو پرواز - مادر آذری - تیره
- ۱۳- صوت تنفر - از مقامات ارتشی - علامت تجاری - ضمیر تازی
- ۱۴- گوسفند ماده - سفید ترکی - حماسه ساز ایرانی صاحب «شاهنامه»
- ۱۵- افسار - نوعی انرژي- میوه ترش و شیرین

عشق به دلم درآمد و شاد برفت
باز آمد و رخت خویش بنهاد برفت
گفتم به تکلف دو سه روز بنشین
بنشست و کنون رفتنش از یاد برفت
مولوی

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم (به زبانهای فارسی و انگلیسی)



Immigration & Citizenship Services

لذا برای تعیین وقت در شمال و جنوب کالیفرنیا با اقلین طایف قابل فریاد

408-261-6405 818-616-3091

Pars Equality Center
1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

Pars Equality Center
4854 Van Noy Blvd, Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A DOJ Accredited Agency
501 (c)(3) Nonprofit Organization

- کسب تابعیت (سببی زن شیب)
- کارت اقامت دائم (کارت سبز)
- در خواست مهاجرت خانوادگی
- نماید کارت سبز
- مجوز اشتغال
- معافیت از پرداخت هزینه

Danford Services Inc.

Full Bookkeeping & Tax filing

- ♦ خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- ♦ تهیه و تنظیم کلیه گزارش های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ♦ ثبت انواع شرکت ها در سراسر آمریکا
- ♦ مشاوره و ارایه روش های اصلاحی در کلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت ها
- ♦ صدور چک های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره برداری از روش های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت ها

امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!

♦ Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ♦ Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ♦ Payroll set up (one time charge) ♦ Payroll Processing ♦ W2 or 1099 forms issuance ♦ Business Registration ♦ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)



مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182

Reza Farshchi, MS

reza@danfordservices.com ★ rezad@danfordservices.com

21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

جویای کار

جویای کار در زمینه عکاسی، آموزش شنا و آموزش تنبک
۶۰۰۲-۹۴۶ (۸۱۸)

خانمی با تجربه و دارای گواهینامه رانندگی و ماشین، آماده نگهداری از سالمند
شما بطور شبانه روزی هستیم. ۶۹۹۲-۴۷۹ (۵۱۰)

آماده نگهداری از کودکان و یا سالمندان شما می باشیم.
۵۳۹۲-۵۶۵ (۴۰۸)

جوشکار با بیش از ۱۵ سال تجربه در زمینه CO2 و آرگن
و الکتروود و جوش انواع پرفیل و لوله. ۳۷۴۹-۷۱۶ (۷۱۴)

جویای کار در زمینه Dental Assistant، دارای مدرک دندانپزشکی
از ایران با سه سال سابقه کار به عنوان دندانپزشک. ۵۷۶۷-۵۳۱ (۴۰۸)

جویای کار در زمینه طراحی داخلی، کار دفتری و اداری. ۹۰۷۱-۸۷۰ (۷۰۳)

مشارکت

جهت مشارکت سهمی از زمینی به مساحت حدود ۱۰۰۰ متر مربع در
شمال تهران به فروش می رسد. ۹۱۱۷-۴۲۸ (۸۳۱)

جویای کار

تدریس خصوصی درس ریاضی در مقاطع Middle School و Preschool
۲۵۶۴-۴۳۰ (۶۵۰)

به دنبال یک پرستار پاره وقت (دوشنبه تا جمعه)، با تجربه و با داشتن
گواهینامه معتبر برای نگهداری فرزند دو و نیم ساله ام از اواسط آگوست در
سانفرانسیسکو هستیم. لطفا با شماره ۸۱۷۹-۵۰۴ (۶۱۰) تماس بگیرید.

خانمی با تجربه، مهربان و صبور، به دنبال نگهداری از سالمندان و یا
از فرزندان شما می باشد. ۲۲۵۶-۵۳۱ (۹۴۹)

ماهنامه پژواک

فال ستارگان

دعا	مهتر	تیر	شورودین
خریدی کرده اید که نهایت سود را خواهید برد. دچار اضطراب و نگرانی شده اید. قدر کسانی را که برایتان زحمت می کشند بدانید و شما هم تا می توانید به آنها کمک کنید. کمی استراحت کنید، شاید بیش از انرژی که دارید از خود کار می کشید که باعث خستگی تان می شود. از راه دور تلفنی خواهید داشت که شما را خوشحال می کند.	جاه طلب و بلندپرواز بودن عاقبت خوبی ندارد و خیلی زود انسان را خسته و دلزده می کند. گاهی بسیار غرق رویاها می شوید، این خوب است اما نه آنگونه که شما را از زندگی اصلی دور کند. اگر به کسی علاقه دارید و از او دورید در این ماه غرور را کنار بگذارید و به او زنگ بزنید. به پدر و مادران بیشتر بیشتر توجه کنید و وقت بگذارید.	به برخی مسائل بسیار بی اعتنا هستید و به برخی دیگر بسیار حساس. این افراط و تفریط اصلا خوب نیست. بهتر است کمی متعادل تر برخورد کنید. در این ماه امکان درگیری لفظی با اشخاصی وجود دارد پس تا می توانید با هر کسی هم صحبت نشوید. کمی با دید مثبت تر به اطرافتان نگاه کنید و برای داشته هایتان، شکرگزار باشید.	انرژی انجام کاری را ندارید. کمی ناراحت و دلسرد هستید. نگران نباشید، محکم باشید و موانع را از پیش پای خود بردارید که به قله های موفقیت می رسید. اسرار درونی خود را با کسانی که شناخت کافی از آنها ندارید، در میان نگذارید. در مورد اتفاقی که افتاده زود تصمیم نگیرید! در قضاوت عجله نکنید. بهتر است که بگذارید کمی بگذرد و سپس تصمیم بگیرید.
بهمین	آبان	مرداد	اردیبهشت
قدر فرصت ها را بدانید. اگر با بی خیالی آنها را از دست بدهید دیگر امیدی به موفقیت نمی توانید داشته باشید. فکری در سر دارید، فکر آغاز یک کار جدید، خرید یک وسیله نو یا... اگر می خواهید فکرتان را واقعا عملی کنید بهتر است قبل از شروع این کار با صاحبان نظر مشورت کرده و سپس این کار را آغاز کنید.	گاهی به صلاح نیست که به خواسته خود برسیم یا زمان دلخواه ما زمان مناسب رسیدن به خواسته مان نیست. پس نگرانی های بیخود به خود راه ندهید. در تصمیمی مردد هستید. بهتر است به نزدیکانتان اعتماد کنید و از آنها کم بخواهید. سفری کوتاه ولی مهمی در پیش دارید. با آگاهی کامل به این سفر بروید تا موفق و با نتیجه خوب بازگردید.	حسرت روزهای از دست رفته را خوردن فقط شما را کسل و بی انگیزه می کند، پس به جای غصه خوردن سعی کنید اشتباهات را عبرت بگیرید و دیگر آنها را تکرار نکنید. حد اعتدال را در هر چیزی رعایت کنید. یک سفر کوتاه مدت، می تواند روحیه کسل و غمگین تان را از این رو به آن رو کند. نگران نباشید مشکلات گذرا هستند فقط نگذارید که اثر سوء آنها روی شما بماند.	بیماری دارید، در این روزها او را فراموش نکنید. یکی از آشناهای قدیمی یا شما تماس خواهد گرفت. اگر کار دادگاهی دارید کمی طول خواهد کشید. از دوستان قدیمی خود نیز یادی کنید. شاید تماس با آنها خاطرات خوب گذشته تان را برایتان یادآوری کند. یکی از دوستان به راهنمایی شما نیاز دارد، حتما برای این شخص وقت بگذارید.
استند	آذر	شهریور	خرداد
هدف مهمی دارید. اگر واقعا تصمیم گرفته اید به این هدف برسید، شجاعانه قدم در راه بگذارید و کمی تلاش خود را بیشتر کنید. این ماه باید بیشتر از ماه های قبل انرژی برای خواسته تان صرف کنید. با کسی که دوستش دارید شاید دلخوری پیش آید و اگر یکی از طرفین کوتاه نیاید ممکن است که رابطه تان بهم بخورد.	کاری را شروع کرده اید، شروع هر کاری ممکن است با سختی و مشکلات همراه باشد، اما مهم این است که چگونه آن را به پایان برسانید. قولی که داده بودید را هرچه زودتر انجام دهید. خواب بدی دیده اید که ذهن تان را به شدت مشغول کرده، بهتر است آن بد به دل تان راه ندهید. از راه دور خبر بسیار خوبی را به شما خواهند گفت.	کمی بیشتر قدر خود را بدانید و خود را دست کم نگیرید. حقی از شما زایل شده است ولی با زبان نرمتری هم می توان مقصر را متوجه خط و خطایش کرد. کمی بیشتر به درس هایتان توجه کنید. و اگر شاغل هستید کمی بیشتر به کارتان توجه کنید. درخواستی از شما می شود بهتر است اول خوب در مورد آن فکر کنید. جوانب را بسنجید و سپس آن را قبول یا رد کنید.	شایستگی های شما از چشم هیچکس پنهان نیست پس چرا زمان را با کارهای بیهوده تلف می کنید و منتظر لقمه آماده هستید؟ به آرزویی که دارید می رسید ولی باید اندکی صبر کنید. سعی کنید به کسانی که فقط به ظاهر شما اهمیت می دهند و براساس آن قضاوت می کنند، اعتنا نکنید، چون دوستی با آنها فایده چندانی برایتان نخواهد داشت.

یادی از صمد بهرنگی در پنجاه و سومین سالگرد درگذشت او

ماندانا گرشاسبی



می‌خواستیم از صمد بنویسیم؛ فکر کردم از او چه می‌دانم؟ صمد را از کودکی می‌شناختم، از لحظاتی که کتاب‌های قدیمی را با احتیاط ورق می‌زد و در آن دنیا غرق می‌شد. می‌دانستم که صمد معلمی در روستاهای آذربایجان بوده، همین. بعدها فهمیدم که در رود ارس غرق شده و بعد برای سال‌ها او را فراموش کرده بودم. در سفری به تبریز بود که ناگهان به یادش افتادم و خواستم بدانم که بود و چه کرد. گورستان امامیه تبریز جای عجیبی است، پر از سنگ‌های قدیمی، تاریخ‌های مرگی که خیلی از آنها گذشته، یک جورهایی مرا به یاد ظهیرالدوله انداخت. فقط اینکه تقریباً درختی نداشت و پر از گیاهان خودرو بود که به دست و پایم می‌پیچیدند و راه را برای پیدا کردن آن‌چه دنبالش بودم دشوار کردند. از قبل می‌دانستم که باید به دنبال گور سفیدی بگردم که حفظ و نرده دارد و عکسی هم بالایش است. اما با این نشانی به سنگ قبر سوخته‌ای رسیدم، حاج و واج ماندم و با ناباوری نوشته‌های قبر را که یک نفر با رنگ سفید مشخص کرده بود خواندم. درست آمده بودم، به مزار کاملاً سوخته‌ای که در آن خبری از تصویر و ماهی سیاه کوچولویی نیست.

صمد بهرنگی در دوم تیرماه ۱۳۱۸ در تبریز از عزت و سارا زاده شد. پدرش مرد تنگدستی بود و آرزو می‌کرد که فرزندانش شغل دولتی داشته باشند. صمد فارغ‌التحصیل سال ۱۳۴۱ دانشسرای ادبیات تبریز در زبان انگلیسی بود. از هجده سالگی در روستاهای آذربایجان معلمی کرد. در ابتدا به خاطر انتشار کتاب پاره پاره به زبان ترکی توسط ساواک دستگیر و شش ماه از کار معلق شد. بعضی از داستان‌های او مانند «پسرک لبفروش» حاصل رویارویی‌اش با کودکان روستاهای آذربایجان است. رابطه‌ای صمیمی با بچه‌ها داشت و او را صمد عمی یا عمو صمد صدا می‌زدند. تلاش می‌کرد تا پدر و مادر بچه‌ها را راضی کند تا آنها را به جای کار در مزارع به مدرسه بفرستند. صمد به زبان مادری به شدت علاقه داشت و زبان ترکی استانبولی را هم آموخت. حاصل تلاش‌های او در زنده کردن فولکلور و داستان‌های کوچک بازار آذربایجان، گردآوری مجموعه‌ای با همکاری بهروز دهقانی است. نوشته‌های صمد در مجله توفیق و روزنامه‌های فکاهی با نام‌های مستعاری چون صاد، صاد، ب، قاراقوش، چنگیز مرآتی، بابک بهرامی، بهرنگ، بابک، آدی بانقیش، داریوش نواب مرغی، ص. آدام، داص، سولماز، افشین پرویزی و غیره منتشر می‌شد. معروف‌ترین داستان‌های صمد بهرنگی «اولدوز و عروسک سخنگو»، «اولدوز

زندگی این جوری داشتم؟ در «یک هلو و هزار هلو» که یکی از غمگین‌ترین داستان‌های اوست، صاحبعلی و پولاد که هر سال یواشکی از باغ ارباب ده هلو می‌خورند، مجبور می‌شوند یک هلو را شریکی بخورند و بعد دانه‌اش را می‌کارند. خود هلو خوشحال است که به دست صاحبعلی و پولاد می‌افتد چون دختر ناز پرورده ارباب یک گاز از گونه‌اش می‌گرفت و او را دور می‌انداخت. در پسرک لبفروش، تاری وردی مرد خانواده است، پدرش را کشته‌اند و مادرش بیمار است و او به خاطر خواهرش با مرد ثروتمندی درگیر می‌شود. این داستان از منظر کودکان کار اهمیت دارد. ویژگی این داستان‌ها این است که در عین مطرح کردن مسائل عمیق اجتماعی و فرهنگی با زبانی ساده و روان برای کودکان نوشته شده تا همذات‌پنداری آنها را به ساده‌ترین وجه ممکن برانگیزد و به درک این موارد وادارد.

در دو داستانی که از اولدوز نوشته شده است، عروسک سخنگو و کلاغ‌ها، دختری کوچک که با زن بابا زندگی می‌کند و مدام از طرف او تحقیر می‌شود سعی در زیباتر کردن دنیایش از طریق دوستی با یاشار و عروسکش و آشنایی با کلاغ‌ها دارد. در این داستان‌ها بر دل پاک و سادگی و مهربانی تأکید می‌شود. و در نهایت «ماهی سیاه کوچولو» که داستانی قهرمان‌محور است. ماهی سیاه کوچولویی که از زندگی در جویبار خسته شده و به‌رغم تمام مخالفت‌ها راه دریا را در پیش می‌گیرد. او در راه با ترس‌ها و موانع زیادی برخورد می‌کند و حتی پیروانی به دست می‌آورد. در دریا با گروهی از ماهی‌ها روبه‌رو می‌شود که ماهی‌گیر را به تنگ آورده‌اند. داستان اشارات زیادی به ادبیات مقاومت دارد. سرانجام، ماهی سیاه کوچولو سر از شکم مرغ ماهی‌خوار درمی‌آورد و

در آخرین لحظه با تیغی به بزرگ‌ترین دشمن خود ضربه می‌زند. داستان در قالبی کودکانه بر ارزش‌های مقاومت و فداکاری تأکید می‌کند. اولین باری که این داستان‌ها را خواندم، در پشته قدیمی ساختمانی بود که بچگی‌ام را در آن گذراندم، داخل یک کابینت بزرگ سبزرنگ، پر بود از داستان‌هایی در کتاب‌های کوچک با برگ‌های زردرنگ و قدیمی. آنجا که بودم زمان را فراموش می‌کردم. آنجا بود که ماجراهای اولدوز و یاشار را خواندم. با آنها سوار تور کلاغ‌ها شدم و رقص عروسک‌ها را دیدم. همراه لطیف سوار شتر سفید شدم و دلم از ناتوانی‌اش مجاله شد. با ماهی سیاه کوچولو از جویبار به دریا رسیدم. صمد بهرنگی در اوج جوانی، روز نهم شهریور ۱۳۴۷ در ارس غرق شد و جان زیبایش به آسمان پر کشید. در مورد مرگ او هنوز هم شایعات و گمانه‌زنی‌هایی وجود دارد زیرا پیکرش سه روز بعد در نزدیکی پاسگاه شتربان پیدا شد. ادبیات ایران و آذربایجان یکی از خلاق‌ترین و متعهدترین نویسندگان را از دست داد. بازدید از مزار صمد بهرنگی از پیش از انقلاب اسلامی با حساسیت‌هایی همراه بوده است. ساواک به علت اینکه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران از داستان ماهی سیاه کوچولو همچون بیانه غیررسمی استفاده می‌کرد (که حتی در برخی موارد نام داستان به «چریک سیاه کوچولو» تبدیل شده) روی خوشی به دستداران صمد نشان نمی‌داد. به‌تازگی هم افراد ناشناسی گور او در قبرستان امامیه را سوزانده و عکس و تصویرش را برداشته یا نابود کرده‌اند. مادرش می‌گفت کاش نام او را صمد نمی‌گذاشتیم، هر بار که نماز می‌خوانم، دلم می‌لرزد و به یادش می‌افتم، نمی‌دانم که نماز را چطور تمام کنم.

عشق، هوس، نفرت

بخش چهل
عباس پناهی



خارج میشد و یا همه کسانی که با او در ارتباط بودند، از موضوع مطلع و دست بکار فرار و انکار می شدند. نمی خواست کاری بکند که عیب و نقص داشته باشد و بخصوص که بر مخفی بودن آن کار بسیار تاکید شده بود. سرانجام تصمیم گرفت که خانه پیرمرد که با فاصله یک خانه با خانه رجب همسایه بود را زیر نظر بگیرد و از طریق آن خانه کاری صورت دهد. در پرس و جویی که کرد، دانست پیرمرد زنی دارد که مسلول است و در اتاق پشتی که نور در آن نیست نگهداری می شود و بنابراین اگر وارد خانه پیرمرد شود کسی از ورود و خروجش مطلع نخواهد گردید. نقشه کشیده بود که رجب را برای چند ساعت بیهوش کند بدون آنکه خودش و یا کسی خبردار شود. داروی بی هوشی در اختیار داشت. آنقدر در سر خیابان پرسه زد تا پیرمرد را دید که از خانه خارج و برای کاری به سمت خیابان میاید. خود را در پشت یک تیر چراغ برق قرارداد که چهره به چهره با پیرمرد نشود و به محض آنکه پیرمرد به سمت دیگر خیابان رفت، به سرعت خود را به در خانه پیرمرد رساند و با یک حرکت سریع و ساده قفل در را گشود و وارد حیاط شد و از پله کان بالا رفت و به پشت بام رسید. دنباله مطلب در صفحه ۵۸

کرده بود به داخل حیاط میاورد و پشت در راهرو می گذاشت و یک ورق کاغذ که لیست خریدها و مخارج را نوشته بود در کنارشان قرار می داد و می رفت و فردا که خوراک های دیگر را میاورد، پول روز پیش را که رجب در زیر کفش می گذاشت بر میداشت و به همین منوال ارتباطشان بدون دیدن یکدیگر برقرار می شد.

آقای میراخور محله خانه رجب را زیر نظر گرفته بود و از رفت و آمدهای پیرمرد با خبر شده و ساعات ورود و خروجش به خانه رجب را هم دانسته بود.

میراخور نخست نقشه کشید که رجب را از طریق ننه رجب، به مشهد بکشد و چند روز خانه را خالی در اختیار داشته باشد. اما اجرای این نقشه مشکلات زیادی داشت و تازه معلوم نبود که رجب آنچنان عاطفه ای نسبت به دختر و مادرش داشته باشد که کارش را معطل بگذارد و چند روزی به مشهد برود. بعد نقشه کشید که نقاب بزند و وارد خانه بشود و دست و پای رجب را ببندد و اسناد را بردارد اما متوجه شد که ممکن است در حین انجام این عمل سر و صدایی درآید و همسایه ها پلیس را خبر کنند و او را به جرم تجاوز به حریم خصوصی بازداشت کنند و به این ترتیب بلافاصله همه اسناد یا توسط پلیس جمع آوری و

از همه کسانی که با محرمی در ارتباط بودند یک جاعل سند بود که در کارش براسستی استاد بود و اسناد را به طوری می ساخت که حتی خود کارمندان ثبت اسناد و احوال هم نمی توانستند به آنها شک کنند. جوشنی از یکی از دوستانش خواست که چند سند جعل شده از کارگاه جعل اسناد بیرون بیاورد که آماده تحویل هستند و یکی دو تا سند نیمه کاره و در ضمن از اسناد واقعی که در اختیار دارد هم چند نمونه بردارد. در ضمن از او خواست تا نشانی صاحبان اسناد و نیز سفارش دهنده گان اسناد جعلی را هم از دفتر کارش بیرون بکشد. آقای میراخور مسئول تهیه این مدارک شد. او از نظر بدنی هنوز در فرم کامل بود و برای تعقیب و گریز آمادگی داشت و می توانست از دیوارهای بلند بالا و پایین برود و محکم ترین قفل ها را هم باز کند. به اداره آگاهی رفت و سراغ یکی از زیردستان سابقش که اکنون متصدی اطلاعات و بایگانی بود را گرفت. پس از دید و بازدید و یادی از گذشته ها بالاخره از او خواست تا از آنچه که از مرد جاعل اسناد در دسترس دارد او را مطلع کند. مرد جاعل اهل مشهد بود و مادری داشت معروف به ننه رجب که خانه ای چند اتاقه داشت و آنها را به زوار برای چند روز اجاره میداد و از پولی که از زوار می گرفت زندگی می کرد که پول خیلی خوبی بود و بسیار بیشتر از آنچه که نیاز داشت در حسابش گذاشته می شد. رجب یا مرد جاعل از زن سابقش دختری داشت که نزد ننه رجب بود و اکنون دختری ده ساله است.

شماره تلفن رجب و نشانی ننه رجب و هر گونه اطلاعاتی که ببرد کارش می خورد را از شاگرد سابقش گرفت و دست بکار شد. ساعت ها فکر کرد که چگونه رجب را از خانه و کارگاه جعل اسنادش بیرون بکشد. رجب آنقدر سرش شلوغ بود که حتی چند دقیقه هم از خانه بیرون نمی آمد و فقط به پیرمرد همسایه سپرده بود که برایش نان و مایحتاج خورد و خوراک را بخرد و پولش را از او بگیرد و پیرمرد هم که مخارج را سه لا چارلا حساب می کرد، از این کار راضی بود و سر وقت همه چیز را آماده مصرف می کرد و با کلیدی که در اختیار داشت آنچه را که تهیه

دو سه روز طول نکشید که جوشنی عکس هایی را برای خوشمرام آورد که کار محرمی ساخته شده بود. محرمی بی خیال از همه مراقبت ها و با احساس ایمنی از آن همه حقه بازی ها که در آستین داشت با عمه زری قرار گذاشته بود تا در باغی در کرج یکدیگر را ببینند. آقای مجدی که مامور تعقیب محرمی بود، تا به در باغ کرج او را تعقیب کرده بود و محرمی بی خیال وارد باغ شده بود. مجدی اتومبیلش را در پشت یک کتل خاکی پارک کرده و از دیواری که مجاور باغی دیگر بود بالا رفته و خود را در پشت شاخه های پر پشت درخت توتی پنهان کرده بود و می توانست از داخل ساختمان عکس بگیرد. چند دقیقه ای نگذشته بود که اتومبیل دیگری در مقابل در باغ متوقف شد و با بوق های پی در پی محرمی را از آمدنش آگاه کرد. مجدی از همه لحظه ها عکس می گرفت. اتومبیلی که وارد باغ شد، متعلق به زری خانم بود. تا محرمی دروازه باغ را ببندد، زری خانم اتومبیل را تا به پشت اتومبیل محرمی راند و توقف کرد و همزمان در لحظه پیاده شدن، محرمی به او رسید و یکدیگر را تنگ در آغوش کشیدند و به مدتی طولانی به همان وضع سر و بدن یکدیگر را نوازش کردند و مجدی عکس های زیادی گرفت که بتواند چهره هر دو را به خوبی در عکس ها ثبت کند. آرام یکدیگر را رها کردند و دست در دست یکدیگر وارد ساختمان شدند و در آنجا پیش از هر چیز، برهنه شده روی تختخواب افتادند. عکس ها آنقدر زیاد بودند که سه حلقه فیلم را استفاده کرده بود. دیگر ماندنش در آنجا مدرک بیشتری بدست نمی داد. از دیوار پایین آمد و به همان ترتیب از آن باغ مجاور خارج و به سوی تهران روانه گردید.

فورا به خانه رفت و فیلم ها را در تاریک خانه خود ظاهر و چاپ کرد و به جوشنی خبر داد که برای دیدنش در راه است. جوشنی، مجدی را همراه خود به دفتر خوشمرام برد تا خود مجدی همه دقیق تعقیب و عکس گرفتن ها از آنچه که دیده بود را تعریف کند. خوشمرام طبق وعده ای که داده بود، پاداش نقدی در پاکت گذاشت و با سپاسگزاری از مجدی به دستش داد و از جوشنی خواست تا ارتباط خود را با این آقایان حفظ کند.

زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز

**مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت
علاقتمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد**

- ◆ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)
- ◆ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)
- ◆ جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- ◆ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

**دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور
در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند**

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408) 829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

۱۹۷۹، سالی که دنیا دگرگون شد

ژوسلین کولون برگردان: فؤاد روستایی



تعیین کننده است. انقلاب ایران در فوریه این سال به پیروزی رسید. در ماه مارس همین سال ذوالفقار علی بوتو، نخست وزیر لائیک پاکستان، به دست نظامیانی که خواهان اجرای احکام قرآن بودند اعدام شد. در ژوئیه، واشنگتن مسلح کردن مجاهدان اسلام گرای افغانستان را آغاز کرد. در نوامبر، اسلام گرایان مسلح به مسجد اعظم مکه یا مسجد الحرام (قبله مسلمانان) حمله کردند و ارکان قدرت در عربستان سعودی را به لرزه درآوردند، رویدادی که عربستان را به تقویت و تشدید سیاست‌های اسلام‌گرایانه سوق داد. و سرانجام در ماه دسامبر، اتحاد جماهیر شوروی افغانستان را اشغال کرد، کاری که به بسیج بی‌سابقه‌ای در جهان عربی-اسلامی انجامید و شکست کمونیسم را تسریع کرد.

و ما هنوز با پیامدهای این زیر و رو شدن زندگی می‌کنیم؟

شمار مهمی از لحظاتی که مَهر خود را بر پیشانی عصر ما زده‌اند، از جمله سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و فرو ریختن برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی مَنهتن در نیویورک در سال ۲۰۰۱ ریشه در رویدادهای همان سال (۱۹۷۹) دارند.

دیگر رویداد مهمی که در این «زیر و رو شدن بزرگ» از آن یاد می‌کنید پیروزی مارگارت تاچر در انتخابات پارلمانی بریتانیا در آن سال است. شما این پیروزی را «انقلاب محافظه‌کارانه» می‌خوانید. اهمیت این رویداد ناشی از چیست؟

پیروزی تاچر اگر در چارچوب جنبش ژرف و گسترده دیگری، فراتر از مرزهای بریتانیا، قرار نمی‌گرفت، این قدر مهم نبود. این جنبش، در واقع قیام کنشگران و بازیگران اقتصادی و به طور کلی سرمایه‌داران علیه سلطه و دست‌درازی «دولت» توزیع‌کننده مجدد ثروت بود. برنامه و طرح این انقلاب بر کاهش میزان مداخله و نقش دولت در حیات اقتصادی، محدود کردن هزینه‌های [تأمین] اجتماعی، اعطای قدرت و اختیارات بیشتر به کارآفرینان و کاستن از نفوذ و قدرت سندیکاها استوار بود.

سرنگون کرد. آیا ناصر در آن واحد قهرمان و ویرانگر جهان عرب نبود؟

ناصر در یک لحظه مهم تاریخ این منطقه از جهان وارد صحنه شد. وقتی که ناصر در سال ۱۹۵۲ قدرت را به دست گرفت، او را مُنجی می‌شمردند. ناصر سلسله پادشاهی بی‌اعتباری را سرنگون کرد و غرور جریحه‌دار شده مردم را به آنان بازگرداند. او در سال ۱۹۵۶ با ملی کردن آبراه سوئز و پیروزی سیاسی در برابر فرانسه و بریتانیا و اسرائیل به اوج محبوبیت رسید و به رهبری سیاسی در مقیاس جهانی و بتی برای توده‌های عرب بدل شد. اما سبک حکمرانی ناصر فاجعه‌بار بود. او با تمام قوا «ملی‌سازی» کرد، اپوزیسیون را سرکوب و جوامع اصطلاحاً «مصری‌شده» (صدها هزار یونانی، ایتالیایی، یهودی، سوری- لبنانی و فرانسوی) را که شماری از آنان از چند نسل پیش و از سده‌ها قبل در دره نیل مستقر شده بودند به ترک مصر سوق داد. در سال ۱۹۶۷، در جنگ علیه اسرائیل شکست خورد و هرگز از این شکست قد راست نکرد.

شکست ناصر سرآغاز پیدایش و اوج‌گیری نیروی دیگری است که از مدت‌ها پیش در جهان عربی-اسلامی ریشه دوانده و آن اسلام‌گرایی است. آیا این خمینی ایرانی نیست که از این ظهور و اوج‌گیری به سود خویش بهره‌برداری کرد؟

در واقع، انقلاب خمینیستی ۱۹۷۹ پیروزی چشمگیری برای اسلام سیاسی است که تمدن عربی-اسلامی را به لرزه درآورده و متزلزل می‌کند. ایران، به‌رغم آن که کشوری عربی نیست، خود را قهرمان آرمان‌هایی می‌داند که تا آن زمان دفاع از آن بر عهده ناسیونالیسم عربی بود، آرمان‌ها و جنبش‌هایی مثل جنبش‌های فلسطینی و مبارزه با اسرائیل. نظام‌های سلطنتی جهان عرب به خاطر ضعف خود در برابر غرب آماج انتقاد و سرزنش قرار می‌گیرند. ایران به چشم این کشورها همچون تهدیدی مرگبار جلوه می‌کند.

اما رویدادهای دیگری اسلام‌گرایی را تغذیه می‌کنند؟

در این مورد هم ۱۹۷۹ سالی مرگبار و

به باور امین معلوف، نویسنده و جُستارنویس لبنانی تبار فرانسوی و عضو فرهنگستان فرانسه، بسیاری از رویدادهای پیچیده و از نظر نمادین مهمی که در دوران ما روی داده‌اند — از سقوط دیوار برلین گرفته تا فرو ریختن برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی نیویورک در اثر انفجارهای تروریستی — مبداء واحدی دارند: سال ۱۹۷۹. سالی که شاهد رویدادهایی زیر و رو کننده است که دنیای ما هنوز با پیامدهای آن مواجه است. در سال ۱۹۷۹، دو رویداد مهم دنیا را به لرزه درآورد: انقلاب ایران که آیت‌الله روح‌الله خمینی را به قدرت رساند و انقلاب محافظه‌کارانه‌ی بریتانیا که با پیروزی انتخاباتی مارگارت تاچر همراه بود. این دو رویداد محرک بروز پدیده‌ای است که امین معلوف از آن با عنوان «زیر و رو شدنی بزرگ» یاد می‌کند و جهان هنوز با پس‌لرزه‌های آن دست و پنجه نرم می‌کند. نویسنده‌ی رمان‌هایی مثل «لئوی آفریقایی»، «سمرقند» و بیش از ده رمان و جستار دیگر، در جستاری با عنوان «غرق شدن تمدن‌ها»، جدیدترین اثر خود، می‌گوید که رویدادهای این سال سرنوشت‌ساز جوامع بشری را دستخوش دگرگونی کرده و تمدن‌ها را به لبه‌ی پرتگاه کشانده است. «اکتوالیته» در سفر اخیر امین معلوف به مونترال بخت گفت‌وگو با او را یافته است.

تصادفی هم نیست. من ترجیح می‌دهم که در این جا بیشتر از «مقارنه» یا «تقارن» حرف بزنم. چنان‌که گویی «فصلی» نو به بلوغ رسیده و در یک زمان گل‌های خویش را در هزار نقطه شکوفا کرده است. یا تو گویی «روح زمان» از پایان یک دور و آغاز دوری جدید به ما خبر می‌دهد. از این پس، این «محافظه‌کاری» است که خود را انقلاب می‌خواند، به گونه‌ای که مدافعان «ترقی‌خواهی» هدف دیگری جز حفظ دستاوردها ندارند.

از تنش‌ها و سردرگمی‌های هویتی آغاز کنیم. چرا این معضل و دشواری به‌ویژه در دنیای عربی-اسلامی جلوه می‌کند؟

در کتاب پیشین خود سعی کردم که بفهمم چرا منطقه زادگاه من، جاورمیانه، دچار چنین سرگشتگی یا گم‌گشتگی هویتی مرگباری شده است. من مدعی تبیین و تشریح این پدیده نیستم اما می‌کوشم مسیری را برای اندیشیدن و تأمل در این عرصه ارائه کنم و این کار را با تکیه بر تجربه‌های شخصی‌ام انجام می‌دهم. من زاده بیروت هستم، و این فرصت غم‌انگیز را داشته‌ام که در آوریل ۱۹۷۵ از پنجره آپارتمان خود شاهد کشتاری باشم که نخستین جرقه جنگ داخلی لبنان بود. از این تاریخ است که روند همزیستی میان اعضای جوامع مختلف این کشور دچار گسست می‌شود. تا آن تاریخ، این همزیستی هر چند مسالمت‌آمیز نبود اما ممکن و میسر بود. اما جاورمیانه را رویدادهای دیگری به لرزه در آورده بود. شما (در کتاب‌تان) به اقدامات جمال عبدالناصر اشاره می‌کنید که در سال ۱۹۵۲ رژیم سلطنتی را

شما سال ۱۹۷۹ را سال آغاز آشفتنگی‌ها و ناسامانی‌های جهانی می‌دانید. چرا؟

تاریخ‌هایی وجود دارد که به نحوی به نقطه عطفی در منحنی سیر زمان یا چوب‌الف یا نشانک کتاب شباهت دارند. تاریخ‌هایی که پایان یک فصل و آغاز فصلی دیگر را رقم می‌زنند. در سال ۱۹۷۹ متغیرهای سیاسی و فکری پدید آمدند که دنیا را بدان سان که امروز می‌شناسیم شکل داده‌اند: اوج‌گیری اسلام‌گرایی افراطی و به نحوی عام‌تر تنش‌های هویتی و اوج‌گیری نوعی مدیریت اقتصادی که ویژگی آن افول و کم‌رنگ شدن سیاست‌های تأمین اجتماعی و «دولت رفاه» است. دو رویداد تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز این تحوّل و دگرگونی عبارت‌اند از پیروزی انقلاب ایران در فوریه ۱۹۷۹ و اعلام موجودیت نظام جمهوری اسلامی توسط آیت‌الله خمینی و سه ماه پس از آن پیروزی انتخاباتی مارگارت تاچر در بریتانیا و ظهور پدیده‌ای که آن را «انقلاب محافظه‌کار» خود می‌خواند، انقلابی که رهبران سراسر جهان را تحت تأثیر قرار داد.

این دو رویداد شبیه نیستند. چرا باید میان آن دو پیوند برقرار کرد؟

حرف شما درست است. میان این دو رویداد و دو شخصیت و دو گونه محافظه‌کاری تفاوت‌های چشمگیر و بزرگی وجود دارد. اما این دو رویداد «زیر و رو شدنی» مستمر در عرصه اندیشه و عمل را به جهان ما تحمیل کرده‌اند. بی‌تردید تقارن زمانی این دو رویداد پیامد یا نتیجه اقدامی هماهنگ نیست اما این نزدیکی مطمئناً امری کاملاً

آنها می‌دانستند یک چیز این معادله درست نیست اما جرات بیان و پذیرشش برای آنها سخت‌تر از مرگ بوده است:

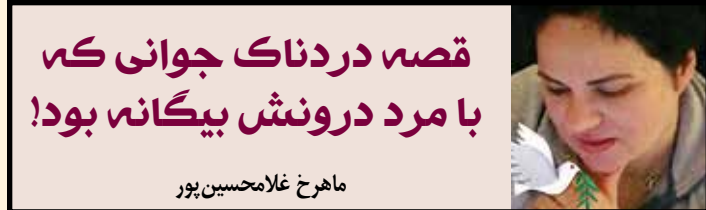
«وقتی رفت تهران خوشحال شدیم. پدرش فکر می‌کرد او پذیرفته که مردی شده و باید برود دنبال کار و فعالیت. فکر کردیم می‌رود از کارگری شروع می‌کند، برای خودش دو ریال پس انداز می‌کند، چند باری که ضربه کاری خورد و زمین خورد و تجربه کسب کرد، برمی‌گردد و با آرامش تقدیرش را می‌پذیرد.»

اما مجتبی هدف بزرگ‌تری داشته. او می‌خواسته برود دکتر. باید با یک نفر حرف می‌زده. بال بال می‌زده در این قفس تنگ. می‌خواسته یک نفر در مورد این نقابی که سال‌های متوالی روی صورتش سنگینی می‌کرده برایش توضیح دهد. شب‌ها توی پارک می‌خوابیده و روزها می‌رفته دنبال درمان و روشنگری. دکتر برایش توضیح داده که او یک فرد منحرف یا نامتعادل نیست. او درگیر یک اختلال است و وقتی شواهد و آزمایش‌ها و مدارک پزشکی نشان داده که او تمام این سال‌ها از «اختلال هویت جنسی» رنج می‌برده و مورد مناسبی برای جراحی تغییر جنسیت و هورمون درمانی است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

می‌کردند. دخترهای فامیل هم از او بیزار بودند و هم‌کلامش نمی‌شدند. اما واکنشی نشان نمی‌داد. رنج می‌برد و سکوت می‌کرد. بیش از همه دل‌سوز من بود. تعجب می‌کردم که چطور همه ظرف‌ها را بی‌هیچ اعتراضی می‌شوید، آشپزی می‌کنید، لباس‌های کهنه را رفو می‌کنید و مراقب درس و مشق برادرها و خواهرهاست.»

حالا مهر قاتل به پیشانی برادر ناتنی مهسا خورده و او در زندان شادگان در انتظار حکم دادگاه تجدید نظر است. تنها هم‌خون مهسا، یعنی پدر او اعلام کرده که شکایتی ندارد و وانمود کرده که مهسا قربانی یک دعوای ناخواسته با برادرش شده و نگفته که: «او را بردیم بیابان به نیت کشتن.»

مهسا ۲۰ ساله که شده دیگر تاب و توان تعارض و درگیری درونی‌اش را نداشته. لباس مردانه می‌پوشیده اما خواسته‌های درونی‌اش و هر آنچه که قادر به کنترلش نبوده، ویژگی‌های فردی و هویتی‌اش و علائقش و همه آنچه که او را به وجد می‌آورده با آنچه که جامعه اطرافش از او می‌خواستند باشد، تفاوت ماهوی داشته. لابد آن لحظه که کوله بارش را می‌بسته تا برود تهران، خودش هم نمی‌دانسته مهساسات یا مجتبی؟ هیچکس از او نپرسیده که چرا بی‌قرار است. نامادری می‌گوید همه



قصه دردناک جوانی که با مرد درونش بیگانه بود!

ماهرخ غلامحسین پور

روزها مدام او را کتک زده و دیگر با جنسیت تازه او کنار آمده. گفت آن روز از کارفرمایش حقوق گرفته و می‌خواهد او را ببرد یک مانتوی تازه برایش بخرد. مدت‌های مدیدی بود که کمترین توجه و احترامی ندیده بود. یاد نمی‌آید آخرین بار کی و چه وقت به او گفته بودند دوستش دارند یا به عنوان عضوی از اعضای خانواده او را به رسمیت شناخته بودند. از روزی که از تهران برگشته بود حداقل روزی سه بار کتک خورده بود. برای همین هم با شنیدن این پیشنهاد خوشحال شد.»

«مهسا» مادر درگذشته‌اش را به یاد نداشت اما با نامادری میانه خوبی داشت. همدم لحظه‌های تنهایی نامادری بود و با بچه‌های قد و نیم‌قدش بازی می‌کرد، جارو و پارو می‌کرد و کمک‌حالش بود. نامادری تا کلاس دهم درس خوانده بود. او گرچه با حقوق اقلیت‌های جنسی آشنا نبود اما به خوبی فهمیده بود پسرک با هویت و جنسیتش مشکل دارد: «از همان روزهای کودکی وقتی صدایش می‌زدند مجتبی احساس می‌کردم بند دلش پاره می‌شد.»

نامادری به روزهای نوجوانی او اشاره می‌کند، به در به دری و غربتی که آن جوان می‌کشیده: «از همان روزهای نوجوانی بی‌قراری شده بود بخشی جدا نشدن از وجودش. با همه مهربان بود و احترام می‌گذاشت. اساسا پسر آرام و درون‌گرایی بود. با بقیه فرق داشت و دلش می‌خواست لاک بزند و موهایش را بلند نگه دارد، دامن بپوشد و برقصد. برادرها رفتار او را مصداق کودکی و مایه خنده و بذله‌گویی می‌دانستند. بعدها که بزرگ‌تر شد دلش می‌خواست عاشق بشود، نوازش بشود و حتی مادر باشد. من این تفاوت‌ها را حس کرده بودم.»

مجتبی می‌دانست مجتبی نیست و کس دیگری است. اما بین طایفه‌ای که یک دختر معمولی امتیازی منفی برای خانواده محسوب می‌شود، چطور می‌توانست بگوید به عنوان یک پسر نوجوان، جنسیت مردانه‌اش را نمی‌خواهد؟

نامادری می‌گوید: «خودش می‌دانست این چه حرف خطرناکی است. برای همین هم این راز را در سینه‌اش پنهان نگاه می‌داشت. گاهی پسرعموها از سر شادی و شوخی او را خاله صدا می‌زدند چون رفتارش بسیار زنانه بود. به او می‌خندیدند و تمسخرش

هیچ نام و نشانی از دخترکی که یک نیمه شب سرد زمستانی در بیابان‌های شادگان به جرم «ترنس‌سکشوال» بودن به دست برادر و پسرعموهایش سلاخی شد در رسانه‌های رسمی و غیررسمی وجود ندارد. به جز خانواده عموها که مردانش در این قتل دست داشتند و دایره کوچکی از عشیره کوچکشان، هنوز کسی نمی‌داند که در بیابان‌های برهوت حوالی شادگان چه گذشت و چاقوی بی‌رحمانه برادر ناتنی ۲۱ ساله چطور در سینه تازه جراحی شده مهسا که از کودکی او را «مجتبی» صدا می‌کردند فرو رفت و در آن سکوت سرد شبانگاهی، پدر نحیفش با شانه‌های فرو افتاده چطور رو برگرداند و گوش‌هایش را گرفت تا صدای التماس‌ها و ضجه‌های مهسا در آن بیابان سرد، او را از تصمیم سختی که به او قبولانده بودند، منصرف نکند.

حالا پدر که هیچ شاکوی خصوصی ندارد و حکمش معاونت و همراهی در قتل است، به قید وثیقه آزاد شده و پسر دیگرش به جرم مباشرت در قتل، کماکان تا رای دادگاه تجدید نظر در زندان. هیچکس شاکوی قاتل نیست و تمام سعی و تلاش خانواده برای رهایی مرد جوان ۲۱ ساله صرف می‌شود. به جز یکی دو تن از همسایگان دور و نزدیکی که به خانه آقای «ح» رفت و آمد می‌کنند و طرف درد دل نامادری مهسا هستند، هنوز کسی نمی‌داند چرا مهسا کشته شد.

«مهسا» نامی بود که او بعد از تغییر جنسیت برای خودش انتخاب کرده بود، گو اینکه چهار سال از ماجرای تغییر نام و جنسیتش گذشته بود. یک روز یکی از همسایگان خانواده آقای «ح» با یک واسطه، با نویسنده این گزارش تماس گرفت. او ترس خورده و وا همه زده بر پنهان نگاه داشتن نام و نشان خانواده اصرار داشت. می‌گفت ماجرا روی دلش سنگینی می‌کند و همه جزئیات را از دهان نامادری دخترک شنیده و در جریان جزئیات قتل است.

سودابه فردای آن روز (به پیشنهاد گزارشگر) حین مکالمه با نامادری صدای او و شرح ماجرا را ضبط می‌کند و برای نویسنده این گزارش می‌فرستد: «چند هفته‌ای می‌شد که از تهران برگشته بود. غروب آن روز پسر دیگرم که اندام درشت‌تری داشت برای اولین بار صدایش کرد مهسا! گفت پشیمان است که این



Farima Berenji
MA - PhD

Sufi and Persian Dance Master and Dance Ethnologist
Certified International Dance Council/ UNESCO Dance Ambassador

Member of National Folk Dance Association
Artistic Director of the Worldwide Simorgh Dance Collective

Classes & Workshops for Kids & Adults

Specializing in Ancient Warrior & Mystical Persian Dance & Sufi Whirling

Dances of Iran, Azerbaijan, Georgia, Kafkaz, Uzbekistan, Tajikistan & Balkan

For information on classes & workshops contact:
website: farimadance.com
email: info@farimadance.com



سال بد، سال زشت، سال کبود
 سال سرچشمه‌های خون آلود
 سال در هم دریدن هستی
 زوزه مرگ از گلوی وجود
 سال آتش گرفتن باران
 سال خورشیدهای دود اندود
 آدمیت، صفا، محبت و عشق
 قصه ای تلخ، کهنه و مطرود
 سال کمبودهای پر بسیار
 سال بسیارهای پر کمبود
 سروها تیشه، اره، داس، تیر
 لاله‌ها مشت‌های نامحدود
 در نماز ایستاده اهریمن
 دیو و شیطان نهاده سر به سجود
 گرگ و میش وطن همه گرگ است
 جای گل هر گلوله باد درود

م. سپند

مرام

جان ز تن پر زد و رفت.
 تا به عرش تو رسید.
 در شب پر شکنی
 تیره و بی خورشید.

واندر آن ظلمت ناب،

مرمر ناز بهشتی تو دید.
 پریای رخت از قلعه عشق
 جان بگریخته، در بند کشید.

تا شد آگاه ز آشفته‌گیم

دلبری کرد و مرامم پرسید.

زیر لب گفتم «عشق»

شاد گردید و لبانم، بوسید

محمدرضا پاک نژاد

عشق او باز اندر آوردم به بند
 کوشش بسیار نامد سودمند
 توستنی کردم ندانستم همی
 کز کشیدن سخت تر گردد کمند
 عشق دریایی ست پایان ناپدید
 کی توان کردن شنا ای هوشمند
 عاشقی خواهی که تا پایان بری
 بس بیاید ساخت با هر ناپسند
 زشت باید دید و انگارید خوب
 زهر باید خورد و پندارید قند

رابعه قزداري

(به یاد ناهید شرفه)

غروب در غربت
 غروب کرد به غربت ستاره ناهید
 فلک شکافته شد با اشاره ناهید
 به روی بال ملائک به آسمان‌ها رفت
 روان روشن و روح سواره ناهید
 نوای ناله برآمد ز زهره چنگی
 به راه کعبه روان شد عمارة ناهید
 سوار توستن رام اجل به جانب دوست
 برون ز باره شد آرام باره ناهید
 شکوه کوه غرور و شعور سنگ صبور
 بنای ساخته با سنگ خارۀ ناهید
 هجوم موج حوادث ز شرم حمله شکست
 چو سر کشید به اوج کناره ناهید
 فزون ز وصف و بیان بود و حد شرح و حساب
 شمارش هنر بی شماره ناهید
 مدیر بود و مدبر چه سخت گشت و گران
 به ناتوانی و پیری اداره ناهید
 رفیق راه وی از پا افتاده بود و دگر
 توان نبود «حسن» را نظاره ناهید
 به قصد راحت جان انیس و همسر خویش
 گذشتن از سر جان بود چاره ناهید
 بدل به اشک روان شد ز دیدگان جهان
 عقیقی از جگر پاره پاره ناهید
 به داغ سینه سرخ «امیر» و «نیلوفر»
 رسید شعله ز شمع «شراره» ناهید
 مگو که نقش و خیالش رود ز خاطر ما
 کتیبه‌ای شده یاد هماره ناهید
 مرا که طبع روان است و قدرت تشبیه
 چه حاجتی که کنم استعاره ناهید
 «فرا» سزاست که درگردش زمان و زمین
 تو این زمانه بنامی هزاره ناهید

فرامرز - ساکرامنتو

آرام کی گیرد دل دیوانه من؟

پندش مده، بندش منه، در خانه من
 سرگرم های و هوی خود می ماند امشب
 این مایه شور و شرمستانه من
 در خلوت شبهای خاموشی که دارم
 جز غم نکوبد حلقه بر کاشانه من
 سرمی کشد چون شعله از جانم غم و درد
 زان خنده گرم تو در پیمانہ من
 در ساغر اندوه من یاد تو جوشد
 وای از تو، وای از ساغر رندانہ من
 خالی نمی ماند صدف از گوهر اینجا
 با یاد تو ای نازنین دردانه من
 ما را (پری) افسوس غم‌ها می فریبد
 پایان ندارد لاجرم افسانه من

پروین دولت آبادی



(رہگذری بگذشت و درودی گفت و تعریفی از رنگ
 کلاہم و این نوشته از آن گذر پدید آمد.)

آن رھگذر، روزت به خیری گفت و بگذشت
 با مہربانی، تعریفی از رنگ کلاہم
 یادش به خیر آن خاطرات نوجوانی
 آنها کہ باید پیش آید تا بدانی
 آن روزها حرف از نگاهم
 از پیچش موی سیاهم
 آنجا فقط من بودم و من
 نہ قصه کفش و کلاہم
 ہیہات، ہیہات
 دستم هنوز از صد ہزاران یک نچیدہ
 خورشید داغم
 کم رنگ و کم رنگ، بر گوشہ بامم رسیدہ
 دیگر شتاب سایہ ہا چشم انتظارند
 تا پای جای پای خورشیدم گذارند
 لختی دگر سرد غروب است

ہما فرہ وشي

بی روی دوست دوش شب ما سحر نداشت
 سوز و گداز شمع و من و دل اثر نداشت
 مہر بلند چہرہ ز خاور نمی نمود
 ماہ از حصار چرخ سر باختر نداشت
 آمد طیب بر سر بیمار خویش لبک
 فرصت گذشتہ بود و مداوا ثمر نداشت
 دانی کہ نوشداروی سہراب کی رسید
 آنکہ کہ او ز کالبدی بیشتر نداشت
 دی بلبل گلی ز قفس دید و جان فشاند
 بار دگر امید رھائی مگر نداشت
 بال و پری نزد چو بدام اندر افتاد
 این صید تیرہ روز مگر بال و پر نداشت
 پروانہ جز بہ شوق در آتش نمی گداخت
 می دید شعلہ در سر و پروای سر نداشت
 من اشک خویش را چو گہر پروراندہ ام
 دریای دیدہ تا کہ نکوئی گہر نداشت

پروین اعصامی





از خاطرات یک دامپزشک

دکتر فریبا مکارمی

روزی غرور آفرین!

دو سالی از بازنشستگی‌ام می‌گذشت. اوایل بهار بود و تازه از خواب بعد از ظهر بیدار شده بودم که تلفن همراهم زنگ خورد. شماره برابم نا آشنا بود. گوشی را که جواب دادم، آقای جوانی با کمال ادب سلام و احوال‌پرسی کرد و خود را «اردلان آتشی» دانشجوی چند سال پیش من معرفی کرد. طبق معمول خوشحال شدم که دانشجویی قدیمی از من یاد کرده است. از او خواستم از کار و زندگی‌اش برایم بگوید. با شوق خاصی که از صدایش معلوم بود، گفت: «برای همین با شما تماس گرفته‌ام که خواهش کنم برای بازدید به کارخانه من بیایید.» دعوتش خیلی به دلم نشست. قرار را برای دو روز بعد پذیرفتم. قبل از اینکه تلفن را قطع کند، یادآور شد که راننده‌اش را به دنبالم می‌فرستد.

برای آنکه تنها نباشم از دو نفر نزدیکانم خواهش کردم با من همراه شوند. از منزلم تا کارخانه بیست دقیقه‌ای در راه بودیم. در مسیر هر جقدر در حافظه‌ام گشتم، تصویری از او را به خاطر نیاوردم. به کارخانه که رسیدیم، راننده ماشین را در جلوی ساختمانی شیک و مرتب پارک کرد. چند ثانیه‌ای نگذشته بود که مردی سی و چند ساله هیکل‌دار و با ظاهری آراسته و چهره‌ای خندان به استقبال آمد و ما را به طرف دفتر کارش راهنمایی کرد. با ورود ما خانم منشی آنچنان به گرمی خوش آمد گفت که گویی سال‌هاست ما را می‌شناسد. اتاق منشی با یک در چوبی و زیبا به یک سالن کوچک باز می‌شد. اردلان ما را به دفتر کارش دعوت کرد. دفتر کارش بزرگ نبود ولی نظم و جاذبه خاصی داشت. در وسط سالن، چند میبل شیک و راحت در اطراف میز بزرگی قرار داشت و در روی میز انواع میوه و شیرینی در ظرفی زیبا و با سلیقه چیده شده بود. در بالای سالن، میز کار نسبتاً بزرگی قرار داشت. هنوز نمی‌دانستم تولیدات کارخانه او چیست. وقتی روی میبل نشستم، تعدادی شیشه کوچک با مایعات رنگارنگ درون آنها که روی میز کار چیده شده بود، توجهم را جلب کرد. تازه متوجه شدم که به یک کارخانه تهیه آب میوه دعوت شده‌ام.

چند دقیقه‌ای نگذشته بود که کاملاً او را به خاطر آوردم. در همان ترمی که او دانشجوی من بود، مادر اردلان نیز درس حرفه و فن را در مقطع راهنمایی به دخترم رایحه تدریس می‌کرد. جویای احوال مادرش شدم، با تأسف برایم شرح داد که او بر اثر بیماری دیابت چند سال قبل فوت کرده است. بعد از پذیرایی از ما خواهش کرد که از کارخانه‌اش بازدید داشته باشیم. همگی با اشتیاق دعوتش را پذیرفتم. چند دقیقه‌ای پیاده راه رفتیم تا به سالن تولید کارخانه رسیدیم. قبل از ورود به منظور رعایت نکات بهداشتی از ما خواسته شد که کفش‌های مخصوص ورود به کارخانه را به ما کنیم و روپوش بپوشیم. در نیم ساعتی که آنجا بودیم، اردلان تمام مراحل تهیه آب میوه را برای ما شرح داد و همکاری‌اش را به ما معرفی کرد. محیط کارخانه بسیار صمیمی و دوستانه به نظر می‌رسید. برایم خیلی عجیب بود که اغلب کارکنان مرا ندیده می‌شناختند. بازدید از کارخانه که تمام شد به پیشنهاد اردلان برای صرف ناهار به دفتر کار او برگشتیم. آن لحظات برایم شیرین و با افتخار بود، چرا که یکی از دانشجویان قدیمی‌ام را در سمت یک مدیر لایق می‌دیدم. دقایقی قبل از خداحافظی، اردلان نگاهی به من کرد و با صدایی آرام و متین گفت: «خانم دکتر، من برای شما احترام خاصی قائل هستم، شما درسی در زندگی به من دادید که موفقیت را مدیون شما هستم. برای تمام همکاری‌هایم نیز آن را تعریف کرده‌ام.»

با تعجب به او نگاه کردم و گفتم: «چه درسی؟» با لبخندی ادامه داد که «به خاطر دارید در واحد عملی درس دامپرووری، دانشجویان را برای بازدید به کشتارگاه می‌بردید؟» با حرکت سر سئوالش را تایید کردم و گفتم: «خوب در کشتارگاه چه اتفاقی برایت افتاد که هنوز آن را به یاد داری؟» خنده بلندی کرد و ادامه داد: «در روز بازدید از کشتارگاه از ما خواستید به سالن لاش‌گیری روده برویم. وقتی وارد آن جا شدیم، بوی تعفن زیادی می‌آمد به حدی که برای بسیاری از دانشجویان غیر قابل تحمل بود. آن قدر حالم دگرگون شد که فوراً از آن جا بیرون آمدم. شما که متوجه

ترک سالن توسط من شدید، آستین لباسم را گرفتید و یادآور شدید، اگر به سالن برنگردی، نمره عملیاتم را صفر خواهید داد. در آن لحظه حاضر بودم هر کاری انجام بدهم ولی دوباره به آن قسمت برنگردم. اما جدیت شما باعث شد چند دقیقه‌ای در آن جا بمانم و به صحبت‌هایتان گوش دهم. زمان خروج از سالن یکی از کارگرانی که نظاره‌گر برخورد شما با من بود، دست روی شانه من گذاشت و با صدایی آرام در گوشم گفت: «داداش، من هم دیپلمه هستم که این جا کار می‌کنم، هیچ حرفی نداشتم که به او بزنم. سرم را به زیر انداختم و سالن را ترک کردم. در هنگام بازگشت وقتی سوار اتوبوس شدید، در تمام مسیر برای ما توضیح دادید تا زمانی که سختی کار را در محیط کار نتوانیم تحمل کنیم، چگونه می‌توانیم انتظار موفقیت داشته باشیم؟ حرف‌های آن روز شما خیلی به دلم نشست، آن طور که هر وقت تصمیم می‌گیرم کاری را شروع کنم، خودم را برای سختی‌های آن آماده می‌کنم. به همین علت احساس می‌کنم، موفقیت را مدیون شما هستم.» صحبت‌های اردلان که تمام شد، نگاهم بر روی صورتش چند لحظه‌ای ثابت ماند. بعد لبخند زدم و با افتخار گفتم: «آقای مهندس، پاداش سی سال خدمتم را امروز گرفتم.»

با آرزوی موفقیت بیشتر برای او کارخانه را ترک کردیم در مسیر برگشت در افکارم غرق بودم که با صدای یکی از همراهان به خود آمدم. علت سکوتم را پرسید. با خنده گفتم: «به یاد یکی از دانشجویانم افتادم که اگر ماجرای او را برایتان تعریف کنم متوجه می‌شوید که چرا به فکر فرو رفتم. سال‌ها پیش وقتی یک گروه از دانشجویان را برای بازدید به کارخانه سالامبور برده بودم، هنگام ترک کارخانه اجازه خروج به منی‌بوس حامل ما داده نشد. وقتی علت را جویا شدم، مدیر حراست کارخانه عنوان کرد: «متأسفانه بعد از بازدید دانشجویان از قسمت آزمایشگاه نمونه جیر تهیه شده در کارخانه ناپدید شده است به همین علت دانشجویان باید بازرسی بدنی شوند.» این تهمت برایم غیر قابل باور بود. به ناچار از دانشجویان خواستم از ماشین پیاده شوند تا مورد بازرسی بدنی قرار گیرند. پس از بازرسی بدنی، نمونه جیر پیدا نشد.

رئیس حراست که از گمانش مطمئن بود به نگهبان کارخانه دستور بازرسی داخل ماشین حامل دانشجویان را داد. متأسفانه نمونه جیر در زیر یکی از صندلی‌های منی‌بوس پیدا شد. از خجالت نمی‌دانستم چه بگویم. با شرمندگی کارخانه را ترک کردیم ولی برایم معما بود یک تکه جیر

چه ارزشی داشته که یک دانشجو حاضر به انجام این کار شده بود. با پی‌گیری‌های معاون آموزشی دانشگاه، دانشجویی خاطی پیدا شد. باورم نمی‌شد که او این عمل زشت را انجام داده باشد. او ظاهری آراسته داشت و از یک خانواده مرفه بود. اول فکر کردم این کار را برای شیطنت انجام داده، ولی بعد متوجه شدم به خاطر اعتراض به برنامه بازدیدها مرتکب این عمل شده است. او از بوی محیط خوشش نیامده و این مکان را مناسب شخصیت خود ندانسته بود. به هر حال مجبور شد، این درس را حذف کند.

امروز که با اردلان ملاقات داشتم و او را با دانشجویی خاطی مقایسه کردم برایم جالب بود که تا چه اندازه تفاوت در افکار انسان‌ها وجود دارد و چگونه می‌شود از هر اتفاق یا حادثه‌ای برداشت خیر یا شر داشت.»

گرم صحبت بودیم که به یاد آن مرغداری افتادم که داستان زندگی‌اش را سال گذشته در سفر به مهاباد شنیده بودم. برای دیدن غار سهولان با اتومبیل شخصی میزبان مان در جاده حرکت می‌کردیم که او ماشین را در جلوی یک مرغداری بزرگ متوقف کرد و از من خواست از ماشین پیاده شوم تا چیزی را به من نشان دهد و داستان جالبی را برایم تعریف کند. وقتی اتومبیل را ترک کردم میزبان مان به یک پایه فلزی قطور که به ارتفاع چند متر از سطح زمین در جلوی مرغداری نصب شده بود اشاره کرد و گفت که به بالای این ستون فلزی نگاه کنید. سرم را که بلند کردم در روی ستون فلزی جعبه بزرگ شیشه‌ای را دیدم که درون آن یک موتور سیکلت قدیمی و کهنه‌ای را قرار داده بودند. با تعجب پرسیدم که خوب این یعنی چه؟ لبخند زد و گفت که این موتورسیکلت متعلق به صاحب این مرغداری و تمام زمین‌های اطراف است. او در جوانی مردی فقیر بوده تا حدی که هزینه مخارج خانواده‌اش را هم نداشته است. بنابراین تصمیم می‌گیرد تعدادی مرغ به اصطلاح صنعتی بخرد و پشت موتورش بگذارد و به روستاهای اطراف برای فروش ببرد. گویا روستاییان از این کار استقبال می‌کنند. مرد مرغدار هر روز تعداد بیشتری مرغ برای فروش به روستا می‌برد تا اینکه صاحب این مرغداری و زمین‌های اطرافش می‌شود. ولی برای اینکه از یاد نبرد که چگونه به این ثروت دست یافته است، این موتورسیکلت را به این شکل نگه داشته و موفقیتش را مدیون آن می‌داند. تصمیم گرفتم با این مرد مرغدار ملاقاتی داشته باشم که متأسفانه به‌علت مسافرت خارج از کشور نتوانستم او را ببینم.

مرگ ما دیر یا زود فرامی‌رسد. آیا درک معنا به ما کمکی خواهد کرد؟

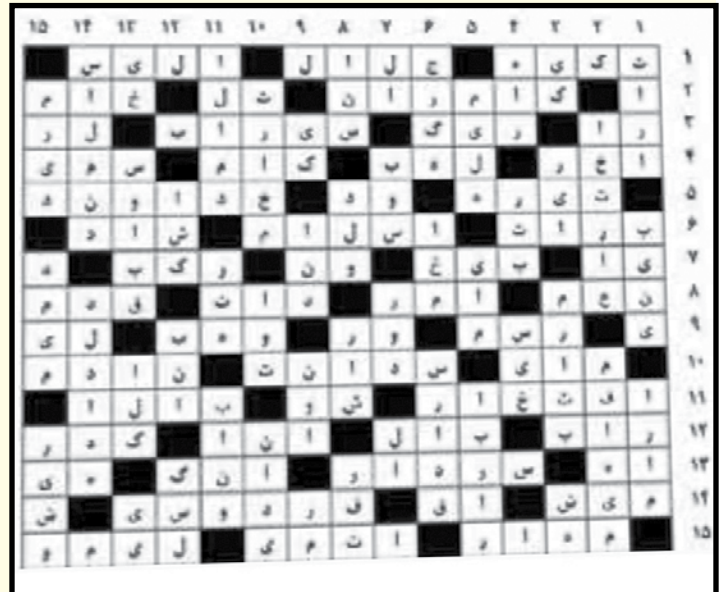
وارن وارد - برگردان: افسانه دادگر

دوستم جیسون همیشه به طعنه و شوخی می‌گوید، «به‌رغم همه پیشرفت‌های پزشکی، میزان مرگ و میر ثابت مانده است، یک مرگ به ازای هر نفر!»

جیسون و من با هم در دهه ۱۹۸۰ در رشته پزشکی درس می‌خواندیم. ما، مثل هر کس دیگری در این رشته، شش سال تمام وقت خود را صرف حفظ کردن تمام مشکلات و بیماری‌هایی کردیم که ممکن است برای بدن انسان رخ دهد. کتاب درسی ما که به طور مفصل هر درد و ناراحتی در بدن آدمی را شرح می‌داد مبنای آسیب‌شناختی بیماری نام داشت و ما با جدیت و تلاش تمام آن را یاد گرفتیم. تعجبی ندارد که دانشجویان پزشکی دچار خودبیمارانگاری می‌شوند، و هر گونه ورم، کبودی یا حساسیت پوستی را که در بدن خود پیدا کنند به علل وحشتناکی نسبت می‌دهند.

این حرف جیسون که اغلب آن را تکرار می‌کرد برای من حکم تذکر به این حقیقت را داشت که در زندگی ما را از مرگ و بیماری چاره نیست. هر چند گاه به نظر می‌رسد که سعی‌واهی ما در غرب انکار آن است. میلیاردها دلار را برای اعمال جراحی و طبی هر چه گران‌تر صرف می‌کنیم تا عمرمان طولانی‌تر شود، و بیشتر آن را هم در سال‌های آخر حیات و ایام ناتوانی و پیری. از چشم‌اندازی وسیع و گسترده، به نظر می‌رسد که دلارهای گرانبها برای سلامتی خود را بیهوده تلف می‌کنیم.

اشتباه نکنید. اگر سرطان، بیماری قلبی یا هر یک از بیماری‌های فراوانی که زندگی ما را تهدید می‌کنند و در پزشکی درباره آن‌ها چیزهای زیادی آموخته‌ام مرا از هنگامی که برونی ور (Bronnie Ware) پرستار استرالیایی در بخش مراقبت تسکینی (تسکین و تخفیف دادن درد و رنج بیمار در آخرین مراحل سخت بیماری‌اش) با عده‌ای از مردم که در ۱۲ هفته آخر عمرشان به سر می‌بردند مصاحبه می‌کرد، از آن‌ها پرسید که بیشترین تأسف آن‌ها از چیست. او در کتاب خود، پنج تأسف نخست افراد محتضر (۲۰۱۱)، با اشاره به این امر چنین نوشت:



می‌کنیم از حیث کیفی با بقیه موجودات فرق داریم. موجوداتی مثل صخره‌ها، اقیانوس‌ها، درختان، پرندگان و حشرات که ما درباره آن‌ها پرسش‌هایی را مطرح می‌کنیم. او واژه‌ای مخصوص را برای این موجودی که می‌پرسد، بررسی و نگاه می‌کند، و دغدغه و نگرانی دارد ابداع کرد. او آن را «دازاین» (Dasein) نامید، که با مسامحه «هستی آنجا» (being there) ترجمه می‌شود. او به این سبب اصطلاح دازاین را ابداع کرد که معتقد بود ما نسبت به واژه‌هایی مثل «شخص»، «انسان» و «آدمی» مصون شده‌ایم، و حس تعجب و حیرت خود را درباره آگاهی خودمان از دست داده‌ایم.

فلسفه هایدگر امروز برای بسیاری از افراد جذاب است، کسانی که می‌بینند علم چگونه تقلا می‌کند تا تجربه یک شخص اخلاقی و دغدغه درباره این امر را توضیح دهد که زندگی گرانبها، اسرارآمیز و زیبایش، یک روز، به پایان خواهد رسید. از نظر هایدگر، این آگاهی از مرگ حتمی خود ما را، برخلاف صخره‌ها و درخت‌ها، تشنه آن می‌کند که زندگی خود را ارزشمند کنیم، و به آن معنا، هدف و ارزش عطا کنیم.

در حالی که علم پزشکی غربی، که مبتنی بر تفکر ارسطویی است، بدن انسان را چیزی مادی تلقی می‌کند که می‌توان آن را با معاینه و تقسیم به اجزای سازنده‌اش مانند هر قطعه مادی دیگری فهمید، هستی‌شناسی هایدگر تجربه انسانی را در مرکز فهم ما از جهان قرار می‌دهد.

ده سال پیش، من به سرطان پوست مبتلا شدم. از آنجا که خودم پزشک بودم می‌دانستم که این سرطان چقدر مهاجم است و چقدر سریع می‌تواند آدمی را از پای درآورد. خوشبختانه، به نظر می‌رسید که عمل جراحی موفقیت‌آمیز بوده است. اما من به معنای دیگری هم خوش‌شانس بودم. من جوری آگاه شدم که به زودی خواهم مرد که سابقه نداشتم، اگر نه از سرطان پوست، بالاخره از چیز دیگری.

♦ کاش شجاعت آن را داشتم که در زندگی با خودم صادق می‌بودم، نه با آنچه دیگران از من انتظار داشتند.

♦ کاش آنقدر سخت کار نکرده بودم.

♦ کاش شجاعت آن را داشتم که احساسات خود را بیان کنم.

♦ کاش ارتباطم را با دوستانم حفظ کرده بودم.

♦ کاش این حق را به خودم داده بودم که شادتر زندگی کنم.

رابطه میان مرگ آگاهی و رضایت داشتن از زندگی، موضوع اصلی مورد توجه مارتین هایدگر فیلسوف آلمانی بود، کسی که آثارش الهام‌بخش ژان-پل سارتر و دیگر متفکران اگزیستانسیالیست بود.

هایدگر از این امر تأسف می‌خورد که بیشتر مردم زندگی خود را با رفتن به دنبال عوام تلف می‌کنند به جای اینکه با خودشان صادق باشند. اما هایدگر عملاً تلاش کرد که بر اساس آرمان‌های خودش زندگی کند. او در سال ۱۹۳۳ به حزب نازی پیوست، به امید اینکه زندگی حرفه‌ای خود را پیش برد.

ایده‌های هایدگر، به‌رغم نواقصش به عنوان انسان، بر گروه وسیعی از دیگر فیلسوفان، هنرمندان، دین‌شناسان و متفکران تأثیر گذاشت. هایدگر معتقد بود که تصور ارسطو از هستی، که چنان

رشته‌ای در میان تفکر غربی برای بیش از ۲۰۰۰ سال جریان داشت، و در رشد و پیشرفت اندیشه علمی سودمند واقع شده بود، دچار نقصی در بنیادی‌ترین وجه است. در حالی که ارسطو کل هستی، از جمله آدمی، را چیزهایی تلقی می‌کرد که می‌توانیم آن‌ها را طبقه‌بندی و تحلیل کنیم تا فهم ما از جهان افزایش یابد. هایدگر در هستی و زمان (۱۹۲۷) در این‌باره بحث می‌کرد که، پیش از آنکه طبقه‌بندی هستی را آغاز کنیم، باید نخست این پرسش را مطرح کنیم: «(که) یا (چه) این همه را می‌پرسد؟» (Who or what is doing all this questioning) هایدگر خاطر نشان می‌کند که ما که پرسش‌هایی درباره هستی مطرح

گوردون پارکس، عکاسی که از نژادپرستی بیزار بود!

فرناز سیفی

«دیدم که دوربین می‌تواند سلاح من باشد، علیه فقر، علیه نژادپرستی، علیه هر پدیده اجتماعی غلط. آن لحظه بود که فهمیدم باید دوربین داشته باشم.»

گوردون پارکس، عکاس معروف آمریکایی که سال‌ها زیر شاتر دوربین خود، آمریکا و ناپرابری، تبعیض، نژادپرستی، فقر، قصه آدم‌ها و رنگ و لعاب دنیای هنر و مد را ثبت کرد، در یکی از واپسین سال‌های عمر طولانی خود، وقتی از او پرسیدند که چرا سراغ دوربین رفت، جمله بالا را در جواب گفت.

در سال ۱۹۲۶، کارتر جی. وودسون، مورخ، نویسنده و روزنامه‌نگار سیاه‌پوست اهل آمریکا پیشنهاد داد که در ابتدا هفته دوم ماه فوریه «هفته تاریخ سیاه‌پوستان» نام‌گذاری شود تا مجال اندکی باشد که تاریخ و روایت‌های سیاه‌پوستان گفته و نوشته شود. تاریخی که اغلب یا کاملاً نادیده گرفته شده، یا اهمیت و ارزش آن تقلیل پیدا کرده، یا ثبت نشده، یا باب میل سفیدپوستان سانسور شده است.

وودسون حالا به «پدر تاریخ سیاهان» معروف است و هفته تاریخ سیاهان کم‌کم به یک ماه کامل تبدیل شده است، هرچند سال‌ها طول کشیده تا به مناسبتی ملی در آمریکا تبدیل شود. اولین بار در سال ۱۹۷۶ بود که این ماه در تمام ایالت‌های آمریکا به رسمیت شناخته شد.

«گالری ملی هنر» در شهر واشنگتن دی‌سی، تا پایان نیمه اول ماه فوریه و در ماه «تاریخ سیاهان»، میزبان نمایشگاه پروپیمانی از مجموعه عکس‌های گوردون پارکس بود. عکس‌هایی از دوره‌های متفاوت کاری او، از روزهای زندگی در شیکاگو و نیویورک تا کار و ثبت آدم‌های واشنگتن دی‌سی، از ثبت زندگی کارگران معادن در کانادا تا روزهای عکاسی مد در خیابان‌ها و استودیوهای پاریس.

گوردون پارکس در ۳۰ نوامبر ۱۹۱۲، در شهر کوچک فورت اسکات در ایالت کانزاس، ایالتی که در هر وجب‌اش نژادپرستی و تبعیض علیه سیاهان بیداد می‌کرد، به دنیا آمد و در مدرسه‌ای ویژه سیاهان درس خواند. بچه‌های سیاه‌پوست کانزاس حتی اجازه نداشتند که در هیچ یک از فعالیت‌های ورزشی و فوق‌برنامه مدارس شرکت داشته باشند.

شهر آنها حتی دبیرستانی ویژه بچه‌های سیاه نداشت. وقتی گوردون ۱۵ ساله بود،

بود. اولین نمایشگاه او، مجموعه عکس‌هایش از گنوی سیاهان در جنوب شیکاگو بود. نمایشگاهی که برای او بورسیه عکاسی «جولیوس روزنوالد» را به همراه آورد. بورسیه‌ای که ۲۰۰ دلار حقوق ماهیانه به پارکز می‌پرداخت و در عوض می‌خواست که او در طول دوران بورسیه، برای یکی از اداره‌های دولتی آمریکا هم عکاسی کند. پارکز سر از اداره دولتی «امنیت کشاورزی» درآورد که برنامه‌هایی برای کاهش فقر در مناطق روستایی آمریکا داشت.

واشنگتن دی‌سی، شهری در جنبه تبعیض نژادی

گوردون پارکز در زندگی‌نامه خود می‌نویسد وقتی وارد واشنگتن دی‌سی شد، از شدت نژادپرستی و جداسازی جنسیتی در پایتخت آمریکا مبهوت و شوکه شد: «واشنگتن دی‌سی در دهه ۱۹۴۰، اصلاً جای آسانی برای زندگی یک سیاه‌پوست نبود.» او توضیح می‌دهد که تا پیش از آن خیال می‌کرد برای یک سیاه‌پوست در آمریکا جایی بدتر از کانزاس نیست، اما گاه در واشنگتن دی‌سی چیزهایی را می‌دید یا تجربه می‌کرد که به نظرش کانزاس جایی به مراتب بهتر با مدارای بیشتر می‌آمد.

در بسیاری از فروشگاه‌های زنجیره‌ای، سیاه‌پوست‌ها را راه نمی‌دادند، بسیاری از رستوران‌های شهر علنی جلوی در تابلویی نصب کرده بودند که ورود سیاهان را ممنوع اعلام می‌کرد، هرگونه تعامل میان سفیدان و سیاهان، اگر هم بود، در حداقلی‌ترین شکل ممکن بود. اختلاف طبقاتی میان سفید و سیاه سر به فلک می‌زد. اولین بار که تصمیم گرفت برای تماشای نمایشی به تئاتر برود، جلوی در از ورود او جلوگیری کردند: «ورود سیاهان به این سالن نمایش ممنوع است.»

تجربه زیستن در پایتخت آمریکا با این سطح از تبعیض و جداسازی نژادی بود که توجه او را به این سمت برد که روزمره آدم‌های عادی را بدون روتوش و رنگ و لعاب و در قالب عکس‌های سیاه‌سفید ثبت کند.

جان ادوین میسون، استاد تاریخ سیاهان و تاریخ عکاسی در دانشگاه ویرجینیا که سال‌هاست درباره گوردون پارکز تحقیق می‌کند و در حال نگارش کتابی درباره اهمیت تاریخی و فرهنگی عکس‌های اوست، می‌گوید عکس‌های پارکز از اولین نمونه‌های عکاسی است که به سیاهان «چهره انسانی و واقعی روزمره»



الا واتسون در معروف‌ترین عکس پارکز: «گوتیک آمریکایی»

داد. او سیاه‌پوستان را در چهاردیواری خانه و محل کار خود، در حال آشنی و شانه کردن موی بچه‌هایشان، آراسته و مرتب در یکشنبه‌های کلیسا، به هنگام لذت لیسیدن یک بستنی و ... ثبت کرد.

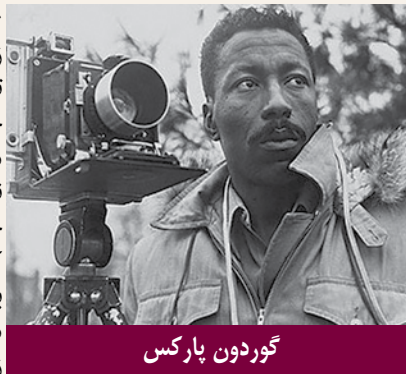
«گوتیک آمریکایی»

در همین سال‌های زندگی در واشنگتن دی‌سی نژادپرست و درگیر جداسازی نژادی و تبعیض بود که گوردون پارکز، معروف‌ترین عکس خود را ثبت کرد.

الا واتسون، زنی بود سیاه‌پوست از نژاد چینی‌های شیفت شب در اداره «امنیت کشاورزی» در واشنگتن دی‌سی. پارکز در راهروهای همین اداره با الا واتسون آشنا شد و با دوربین خود الا واتسون را در خانه محقر خود، در کلیسایی که او از پیروانش بود و به وقت تمیز کردن اتاق‌ها و راهروهای اداره ثبت کرد.

تمام عکس‌های این مجموعه از زندگی الا واتسون، مجذوب‌کننده، تأثیرگذار و گواه روشنی از روزمره سخت زندگی سیاهان است. با این حال یک تک‌عکس در این مجموعه، به معروف‌ترین عکس پارکز تبدیل شد. الا واتسون در یک دست یک تی زمین‌شویی و در دست دیگر جاروی بلندی گرفته است، جلوی یک پرچم بزرگ ایالات متحده آمریکا ایستاده و حالت چشم‌ها و صورت او انگار ترکیبی است از غوطه‌ور شدن در فکر و خیال و غم. تصویر عجیبی که سوزه انگار هم‌زمان قربانی است و نجات‌یافته، زجر کشیده است و قوی و محکم.

پارکز اسم این تک‌عکس خیره‌کننده را «گوتیک آمریکایی» گذاشت، طعنه‌ای به پرتره نقاشی معروف «گوتیک آمریکایی»، اثر گرنه وود که یک زوج سفیدپوست و کشاورز آمریکایی را کشیده بود. **دنیاه مطلب در صفحه ۵۲**



گوردون پارکز

پیشخدمت رستوران. چند وقتی در رستوران‌ها پیانو می‌نواخت و بعد در شرکت راه‌آهن «پاسیفیک» استخدام شد. در کتاب زندگی‌نامه‌اش می‌نویسد روزی در مجله‌ای گزارش تصویری از آدم‌هایی دید که در نتیجه «دهه سی کیثف» ناچار به ترک خانه و کاشانه و مهاجرت شده بودند. چنان مجذوب این تصاویر شد که همان لحظه تصمیم گرفت عکاس شود. او در کتابش می‌نویسد که اولین دوربینش را از یک مغازه دست‌دوم فروشی در شهر سیاتل به قیمت «هفت دلار و پنجاه سنت» خرید. با دوربین ور رفت و به خودش یاد داد که چطور عکاسی کند، چطور کادربندی کند و...

اولین عکس‌هایی که در شیکاگو ثبت کرد، بیشتر عکاسی از مدل‌ها و مد بود. انگار هنوز مجذوب این بود که «زیبایی‌ها» را ثبت کند. اما در سال ۱۹۴۱ با دوربین خود به «گنوی سیاه‌پوستان» در جنوب شیکاگو رفت و روزمره مردم این منطقه را ثبت کرد. تصویری تلخ و خشن و درعین حال انسانی از زندگی مردم سیاهی که اغلب بسیار فقیر بودند و خشونت، دور زدن قانون، تبعیض و ظلم قاتق نان هر روزشان



دادم چون با زور گویی هایشان و اینکه باید مذهب را تغییر می دادم و گرنه عاقبت خوبی برایم وجود نداشت، کمی من را عصبی کرده بودند. مثلا خیر سرم آمده بودم به مهمانی، نه کلاس دین و مذهب، آنهم فقط یک طرفه، در مقابل یک عده آدمهای متعصب، جوجه مذهبی و کاملا بدون اطلاعات کافی و لازم و متأسفانه متوجه هم نمی شدند زمانی که چندین بار تکرار کردم که انسان مذهبی نیستم و فقط مسلمان به دنیا آمده ام.

در همین ضمن بود که بیاد اون کسانی افتادم که بعضی اوقات اول صبح شنبه و یا یکشنبه زنگ منزل را به صدا در می آوردند، به امید چند دقیقه از وقت من. تازه وقتی بهشون می گفتم که علاقه ای ندارم، کلی با مهربانی، تشکر و لبخند از من سریعاً خداحافظی می کردند. من را باش که فکر می کردم آنها مزاحم هستند! بالاخره به صدا در آمدم و وسط حرف این چند نفر پریدم. البته بسیار مودبانه اما این دفعه با لحنی جدی، کمی بلند و محکم گفتم که «خیلی ممنون و متشکر از تمام حرف ها، نصایح و توضیحات، اما من با اینکه احترام بسیاری به تمام ادیان می گذارم، ولیکن همانطور که چندین بار گفتم، اصلاً علاقه ای به صحبت کردن در مورد چنین موضوعاتی را ندارم و ممنون می شوم اگر به این موضوع خاتمه دهند» بنظر می رسید که انتظار نداشتند صدایم کمی بلند و جدی و محکم شنیده شود. شاید امیدشان برای عوض کردن مذهب بیش از اندازه بود. یکی از آنها با حالتی بسیار متعجب و متأسفانه لحنی نه چندان مودبانه پرسید: «پس بنظر میاد که شما کاملاً بی دین و مذهب هستید و هیچ اشتیاقی هم برای رفتن به بهش ندارید. بالاخره هر کسی بعد از مرگ جایگاهی دارد. جایگاه شما هم جهنم است!»

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

گفت که از حوصله این نوشته خارج است. آنشب من نیز مانند دوستم در مطی دکتر، بیشتر سعی کردم تا فقط شنونده باشم و خودم را کنترل کنم و وارد بحث نشوم، تا اینکه بعد از مدت کوتاهی گوش دادن به حرف های این اشخاص متوجه شدم که نخیر مثل اینکه من با آدم های بسیار زورگو و دیکتاتورمانندی مواجه هستم که هر چه می گذرد آتشی تر شده و نه تنها تبلیغ تند و تیزی برای دین و عقایدشان می کنند، بلکه یواش یواش می خواهند هر طوری که شده و به هر بهایی، من و همسرم را با اجبار بطرف دین خود بکشند. کلاً بنظر میامد که هدف از آن مهمانی صرفاً برای تغییر مذهب من و خانواده ام بوده است. تا آنجایی که توانایی داشتند از اسلام و مسلمانان بد گفتند و توهین کردند، آنهم با اطلاعات و دلایل بسیار ناقص و نادرست. و تا آنجایی که توانستند سعی کردند تا احساس بد و کثیفی را بخاطر مسلمان بودنم بر روی شانه های من و شوهرم سنگینی دهند. درست مانند این بود که کار بسیار خلافی مرتکب شده بودم و حالا وقت توبه کردم رسیده بود. صحبت هایشان بجایی رسید که طاقتم داشت سر میامد و با قیافه «عجب گیری کردم» بهشون خیره شده بودم. برایم مانند این شده بود که چند نفر شبیه به مترسک جلوی رویم نشسته اند، صدایشان شنیده نمی شود، اما همگی با هم دهانشان باز و بسته می شود. یکذره اوضاع ترسناک شده بود. نیم ساعتی از شروع بحث دین و مذهب گذشته بود که بالاخره حوصله ام سر رفت و طاقتم سر آمد. مثل اینکه در بین صحبت هایشان، از چند جمله من متوجه نشده بودند و یا خودشان را به کوچه علی چپ زده بودند که من اصلاً علاقه ای به چنین موضوعی ندارم. باید یک جوری به این مسئله خاتمه می

همچنین رفتار بسیار مودبانه شان، با خوش رویی و با احترام به آنها می گفتم که علاقه و تمایلی ندارم و آنها نیز بدون هیچگونه دردرس دادن، با مهربانی از من برای باز کردن در تشکر کرده، روز خوشی را برایم آرزو می کردند و می رفتند به سراغ همسایه بغل دستی.

و چرا در مورد چنین موضوعی نوشتیم: قبل از جریان ویروس کرونا، با یکی از دوستانم رفته بودم به مطب دکتر. بعد از چند دقیقه خانم هموطن میانه سالی وارد شد و در کنار دوستم، در اتاق انتظار، نشست و سریعاً و بدون مقدمه ای سر صحبت را در مورد دین و مذهب باز کرد و گفت که چندیست دین خود را از اسلام به مسیحیت تغییر داده است و شروع کرد دوستم را با حالتی «تهدید آمیز» نصیحت کردن که او نیز باید از اسلام روی برگرداند و به دین مسیح بپیوندد چرا که این تنها راه رفتن به بهشت خواهد بود، وگرنه اگر با دین اسلام بماند حتماً به جهنم رفته و سر نوشت اسفناکی در انتظارش خواهد بود! دوستم هم که کلاً انسان ساکتی هست، فقط به حرف های این خانم گوش می داد و به نظر می رسید که نمی خواهد زیاد وارد چنین بحث هایی شود. البته برای چند دقیقه ای بحث داغی بین این دو در گرفت که دوستم کوتاه آمد و در همان زمان نیز او را صدا کردند تا دکتر را ببینند و هم زمان نیز خانم هموطن آتشی را نیز صدا می کنند.

چندی پیش نیز در یک مهمانی شبیه چنین اتفاقی برای خود من رخ داد. برای صرف شام دعوت شدیم به منزل یکی از آشنایان. چند وقتی بود که خودش و خانواده اش، بنا به گفته خودش فقط و فقط به دلیل خصومت با جمهوری اسلامی، دین شان را از اسلام به مسیحیت تغییر داده بودند که البته این تغییر به خودش ارتباط داشت. چهار، پنج مهمان دیگر نیز که من نمی شناختم آنجا بودند. یکرعی از آمدن مان گذشته بود که صحبت را کشیدند به موضوع دین و مذهب. مانند اینکه از قبل خودش را برای چنین موضوعی آماده کرده بودند. البته همیشه در چنین مواقعی بیاد پدرم می افتم که بهم نصیحت می کرد که از بحث کردن در مورد دو موضوع خودداری کنم. یکی مذهب و دیگری سیاست و دلایل بسیار قانع کننده ای نیز در این مورد برایم می

من شخصاً انسان مذهبی نیستم و در عین حال نیز به تمام ادیان دنیا احترام گذاشته و اصلاً برایم مهم نیست که طرف مقابل به چه دین و مذهبی اعتقاد دارد و یا کدام شخص و یا حیوانی را پرستش می کند. به این مسئله معتقد هستم تا آنجایی که در درون خود، انسان درست و صادقی باشیم، اذیت و آزاری به کسی نرسانیم و سرمان به کار و زندگی خودمان مشغول باشد، دیگر مهم نیست که چه فرقه و یا چه مذهبی را به دنبال خود داشته باشیم.

هر انسانی این آزادی و حق را دارد تا هر دین و مذهبی را که مایل باشد برای خود انتخاب کند. بسیاری را نیز می شناسم که بنابر دلایل نه چندان قوی و یا صحیح، دین خود را تغییر داده اند، اما با این حال چنین تغییری بسیار سودمند برای روح و روانشان بوده است و البته تعدادی نیز هستند که با تغییر دادن مذهب، هدف هایی به غیر از سوءاستفاده های نادرست از موقعیت ها در سر نداشته اند و ندارند. با این حال من به تمام انسان های صادق، وابسته به هر فرقه ای احترام می گذارم. البته اگر به اشخاصی برخورد کنم که برایشان دین، مذهب و یا نژاد دیگران، از جنبه های منفی، مهم باشد، تا جایی که فرق بین انسان ها بگذارند، سریع رابطه خودم و خانواده ام را با این اشخاص قطع می کنم، چرا که در مورد چنین مسائلی بسیار حساس هستم و همیشه سعی من بر این بوده و هست که فرزندانم با چنین افکار نادرستی وارد جامعه نشوند و همه انسانها را با یک چشم نگاه کنند، بدون اینکه فرق بین شان بگذارند که همینطور هم شده است.

قبل از اینکه دوران ویروس کرونا شروع شود، بعضی از صبح های شنبه و یا یکشنبه زنگ در به صدا در می آمد و هر وقت در را باز می کردم، خانم و آقای میانه سال، بسیار تمیز و شیک پوش، با لبخندی مهربانانه را می دیدم که چند کتاب مذهبی در دست داشته، به امید اینکه صاحب خانه چند دقیقه ای از وقتش را به آنها بدهد تا بتوانند تبلیغ مذهبشان را بکنند. منم هر وقت چنین موقعیت هایی برایم پیش می آمد، با اینکه احساس می کردم مزاحم هستند، آن هم اول صبح روز تعطیلی، اما بخاطر لبخند مهربانانه شان و

انجمن سخن شمال کالیفرنیا

کلاس شرح غزل های حافظ در ZOOM

توسط مسعود سپند

هر سه شنبه، از ساعت ۹ شب، شرح یک غزل حافظ

کُد ورود به کلاس در ZOOM

۸۲۲۸۷۶۹۵۵۹۰

قاتلان قتل‌های ناموسی، مجرمان بی‌مجازات

فرشته کسرا



کشورها انجام شده است.»
بیشترین آمار قتل‌های ناموسی به کشورهای جنوب آسیا، خاورمیانه و شمال آفریقا برمی‌گردد و پاکستان با سالانه یک هزار و ۵۰۰ قتل ناموسی، در صدر این فهرست قرار دارد. ترکیه، ایران، عمان، مصر و کردستان عراق بعد از پاکستان، در این فهرست قرار می‌گیرند.

استان‌های خوزستان، کردستان، آذربایجان، ایلام، کرمانشاه، سیستان و بلوچستان، لرستان، همدان، فارس و خراسان به ترتیب از استان‌های شاخص در مورد وقوع قتل‌های ناموسی هستند.

آنچه که این نوع قتل‌ها را با سایر جنایات متفاوت می‌کند، مجاز شمردن و پذیرش عرف محلی یا قبیله‌ای است به شکلی که اغلب هیچکس به مراجع قضایی شکایت نمی‌کند و حتی گاهی پرونده‌ای هم در مورد آن‌ها تشکیل نمی‌شود. در یک توافق خاموش، همه افراد طایفه با پذیرش ضمنی یا قطعی قتل، قاتل یا قاتلان را تحت پوشش و حمایت خود قرار می‌دهند.

قتل این زنان، عرف جامعه محلی را دل‌آزرده نمی‌کند بلکه مرد یا مردان قاتل را غیرتمند و حافظ شرف و ناموس خانواده معرفی می‌کند. بیشتر این قتل‌ها، با خشم و نفرت زیاد انجام می‌شوند. فرد قربانی در نهایت ناهم‌دلی، در یک دادگاه درون خانوادگی یا درون طایفه‌ای مورد قضاوت قرار می‌گیرد و محکوم می‌شود. در این میان، قاتل خودش را پنهان نمی‌کند و فراری نیست، به راحتی در جامعه تردد می‌کند و اصراری برای پنهان کردن ماجرا ندارد.

بنابر پژوهشی که «پروین بختیاری‌نژاد» انجام داده و در کتاب «فاجعه خاموش» انتشار یافته است و با تکیه بر گزارش پلیس استان خوزستان، این استان در راس وقوع قتل‌های ناموسی کشور قرار دارد. بر مبنای همین اطلاعات، شهرهای شادگان، آبادان و اهواز به ترتیب دارای بیشترین آمار قتل‌های موسوم به «ناموسی» هستند. وقوع این قتل‌ها مابین ساکنان مرزی خوزستان و در میان عشایر عرب، بیشتر متداول است. **دنباله مطلب در صفحه ۱۸۱**

به تندی سراغ پدرم را گرفت و پدرم و برادرانم را به داخل اتاق فراخواند. به نظر، شرایطی غیرعادی می‌آمد اما من نمی‌توانستم حدس بزنم چه شده است؟ آن‌ها ساعت‌های طولانی در اتاق ماندند و وقتی شوهر خاله‌ام آن‌جا را ترک کرد، برادران و پدرم مرا به داخل اتاق بردند و بدون هیچ توضیحی، تا توانستند با کمر بند و هر چیزی که دم دست‌شان بود، کتک زدند. درست مثل یک توپ فوتبال از این سر اتاق به سمت دیگر پرتاب می‌شدم. تمام صورتم تا کمرم را خون گرفته بود. از بینی و گوش‌هایم خون فوران می‌زد. مابین کلمه‌هایی که از سر خشم می‌گفتند، می‌شنیدم که مرا به بردن آبروی خانواده متهم می‌کردند و می‌گفتند که من مستحق مرگ هستم.

آن‌ها واقعا به نیت کشتن من، به صورتم و شقیقه‌ام مشت می‌زدند. به هر حال، درست در دقایقی که فکر می‌کردم کارم تمام شده، مادرم سر رسید و خودش را وسط معرکه انداخت. وقتی به هوش آمدم، بیمارستان بودم و زیر چشم‌های مادرم هم کبود شده بود. آن روز، من با پسر جوانی که عاشقش بودم و می‌خواستیم با هم ازدواج کنیم، در یکی از کوچه‌ها، پس کوچ‌های پرت و دور شهر قرار گذاشته بودیم. حداکثر رابطه مابین دو جنس مخالف در شرایطی که من داشتم، دیدار کوتاهی در محیط بیرون از خانه و رد و بدل کردن چند کلمه محبت‌آمیز بود و گویا آن روز پسر خاله‌ام مرا در آن وضعیت دیده بود. الان که فکرش را می‌کنم، می‌بینم می‌توانستم یک قربانی قتل‌های ناموسی باشم آن‌هم بدون این که حتی دست مرد مورد علاقه‌ام را گرفته باشم.»

«لیزا انزایا»، یکی از کارشناسان سازمان ملل، در مورد آمار این قتل‌ها می‌گوید: «وقوع این قتل‌ها به کشورهای اسلامی یا توسعه نیافته محدود نمی‌شود بلکه در ۵۲ کشور دنیا و حتی در کشورهای پیشرفته‌ای مانند آلمان، هلند، آمریکا و سوئیس نیز رخ می‌دهد، گر چه بیشتر آن‌ها از سوی مهاجران به این

را روی زمین می‌کشند. فاطمه به زبیده و همسایه‌های دیگر پناه می‌برد ولی زبیده را هم کتک زده و او را به سمت قبرهای تازه گود شده می‌کشاند. اصرار و تلاش نگهبان و مرده شور قبرستان هم بی‌فایده است. سرش را به طور کامل از تنش جدا می‌کنند و او را با همان لباس خواب، در یکی از قبرهای آماده شده می‌اندازند و رویش خاک می‌ریزند. بلافاصله بعد از مرگ فاطمه، شیوخ طایفه دور هم جمع می‌شوند و با دریافت مبلغ شش میلیون تومان از خانواده پسرکی که گمان به رابطه‌اش با فاطمه می‌رفته، رضایت خود را نسبت به آن‌ها اعلام می‌کنند.»

در مورد قتل‌های ناموسی و به نقل از سازمان ملل: «هر سال ۵ هزار زن به «لکه‌دار کردن حیثیت خانواده» و با عنوان «قتل‌های ناموسی» جان خود را از دست می‌دهند.»

بنابر تعریف سازمان ملل، قتل‌های ناموسی به آن دسته از قتل‌هایی گفته می‌شود که برایشان بهانه‌های عرفی و شرعی تراشیده می‌شود تا در پناه این بهانه‌ها، به آن‌ها مشروعیت ببخشند و از هم‌دلی افکار عمومی نسبت به قربانیان بکاهند.

این قتل‌ها اغلب به دلایلی چون رابطه نامشروع زنان با یک فرد نامحرم، تجاوز جنسی و حتی طلاق و رفتارهای نامتعارف و مخالف عرف از سوی زن و اغلب به دست مردان فامیل و طایفه انجام می‌شود. توجیه آن‌ها هم این است که رفتار آن زن، آبرو و حیثیت خانواده یا قبیله را زیر سوال برده و سبب شرمساری شده است.

این توجیهی است که مردان یک خانواده برای جلب رضایت عمومی جامعه به کار می‌برند و اغلب هم جامعه با فرد قربانی به استناد همین توجیه لکه‌دار کردن شرف و آبرو، احساس هم‌دردی نمی‌کند. در این موارد، پرونده‌ای هم وجود ندارد، عزاداری قابل توجهی برای قربانی برگزار نمی‌شود و علت مرگ را خودکشی یا مرگ اتفاقی اعلام می‌کنند.

گاهی ممکن است این قتل‌ها تنها برپایه شایعه‌های ریز و درشت اخلاقی، بدون هیچ جایگاه منطقی انجام شود. «نعیمه» از ساکنان منطقه عرب‌نشین شادگان تجربه خود را این گونه تعریف می‌کند: «یک روز غروب، شوهر خاله‌ام سرزده وارد خانه ما شد. بدون این که به سلام من پاسخ بدهد،

یک ماهی بود که از «زبیده»، کارگر عرب زبانی که در امور خانه و نگه‌داری بچه‌ها به من کمک می‌کند، خبری نداشتم.

زبیده زن مطلقه‌ای است که از سر ناچاری در خانه این و آن کار می‌کند و گاهی مابین زمان استراحت، با من درد و دل می‌کند. این درد و دل‌ها، دریچه نگاه من به زندگی عشایر عرب زبان حوالی شادگان و بندر امام خمینی است.

می‌دانستم با وجود میان‌سال بودنش، به این علت که از همسرش طلاق گرفته از سوی مردان خانواده‌اش زیر فشار روانی زیادی است. بعد از یک ماه، وقتی سر و کله‌اش پیدا شد، حال و روز خوشی نداشت. چشم‌های گود رفته و صورت کبود شده‌اش نشان می‌دادند کتک خورده و وقتی اصرار مرا دید، شلوارش را بالا کشید، از ساق پا تا ران‌های زبیده، یک دست کبود بود.

او برآیم از یک جنایت خاموش گفت که درست در چند کیلومتری من، در نیمه‌شب یکی از شب‌های دی‌ماه در قبرستان شهر محل سکونت‌م اتفاق افتاده بود: «زن بسیار زیبا و ۲۳ ساله همسایه به نام «فاطمه» که به عنوان زیباترین زن طایفه ما مشهور بود، به گمان داشتن رابطه نامشروع، به دست برادرانش کشته شد. من هم به جرم تلاش برای نجات فاطمه، به دست افراد طایفه کتک خوردم.»

زبیده تعریف می‌کند: «فاطمه دو فرزند دارد. او را از کودکی برای پسر عمویش نافبر کردند. می‌گفتند شوهرش عاشق او است. اما کسی نیست بگوید اگر عاشقش بود چرا مرتب او را کتک می‌زد. مدتی بود که این شایعه همه جا منتشر شده بود که فاطمه با پسر همسایه روی رویی رابطه دارد. این قصه به گوش «خلیل» هم رسیده و مترصد فرصت بود تا این که یک شب وقتی از سر کار برمی‌گشته، پسرک همسایه را حوالی خانه‌شان می‌بیند که گویا تازه از آن‌جا خارج می‌شده است. وقتی وارد منزل‌شان می‌شود، می‌بیند فاطمه مرتب و آرایش کرده با لباس خواب آن‌جا ایستاده است. بلافاصله برادران فاطمه را در جریان قرار می‌دهد و همان شب مردان خانواده ساعت ۴ سپیده‌دم فاطمه را کشان کشان به محل قبرستان قدیمی می‌برند. موهای بلند فاطمه را گرفته و او

افسردگی چیست؟

صدف دژآلود



که سابقه ترومای دوران کودکی دارند، بیشتر است.

ژنتیک: در برخی موارد، اختلالات خلقی و افکار خودکشی‌گرایانه ممکن است زمینه ژنتیکی داشته باشند، اما ژنتیک فقط یکی از عوامل افزایش دهنده خطر ابتلا به افسردگی است. ۱۰۰ درصد زن‌های دوقلوهای همسان با یکدیگر تشابه دارند، در حالی که

فقط ۳۰ درصد احتمال می‌رود هر دو نفرشان به افسردگی مبتلا شوند. علائم افسردگی در افرادی که زمینه ژنتیکی دارند، معمولاً در سنین پایین‌تر ظاهر می‌شود. ناگفته نماند که علاوه بر عامل ژنتیک، عوامل دیگری نیز مانند شرایط و اتفاقات زندگی در ابتلا این افراد به افسردگی مؤثر هستند.

شرایط زندگی: وضعیت تأهل، موقعیت مالی و مکان زندگی از جمله عوامل تأثیرگذار در بروز افسردگی هستند. اما این فرضیه نیز همواره مطرح است که شاید بتوان برعکس، افسردگی را عامل بروز شرایط نامساعد زندگی دانست. مثلاً شیوع افسردگی در افراد بی‌خانمان بیشتر است، اما در برخی موارد نیز احتمال می‌رود که خود افسردگی عامل آوارگی این افراد بوده باشد.

ساختار مغز: مطالعه تصاویر مغزی حاکی از کاهش فعالیت لوب پیشانی مغز در مبتلایان به افسردگی است. همچنین گفته می‌شود الگوهای مغزی این افراد هنگام خواب متفاوت است. افسردگی در طرز پاسخگویی غده هیپوفیز و هیپوتالاموس نسبت به تحریکات هورمونی نیز تغییر ایجاد می‌کند.

سایر شرایط پزشکی: احتمال ابتلا به افسردگی در افرادی که سابقه ابتلا به اختلالات خواب، درد مزمن، اضطراب یا اختلال کم توجهی-بیش فعالی (ADHD) دارند، بیشتر است.

مواد مخدر: اعتیاد به مواد مخدر احتمال ابتلا به افسردگی را افزایش می‌دهد.

چه افرادی به افسردگی مبتلا می‌شوند؟ مردان: مردان معمولاً به دلایل فرهنگی از افسردگی خود بیشتر خجالت‌زده می‌شوند و از این رو، سعی می‌کنند این بیماری را تاب بیاورند یا به قول خودشان با مصرف مواد مخدر خوددرمانی کنند.

عدم درمان افسردگی در مردان می‌تواند پیامدهای فاجعه‌باری به همراه داشته باشد، چرا که آمار خودکشی‌های منجر به فوت در مردان بیشتر است.

زنان: عوامل مختلفی از جمله ژنتیک،

کمبود اعتماد به نفس: یکی از علائم افسردگی، کمبود اعتماد به نفس است. مبتلایان به افسردگی مدام در فکر کاستی‌ها و ناکامی‌هایشان هستند و احساس گناه و درماندگی شدید می‌کنند. افکاری مانند «من به بازنده‌ام» یا «دنیا جای خیلی ترسناک‌یه» بر ذهن این افراد چیره می‌شود.

ناامیدی: افسردگی موجب می‌شود فرد احساس کند دیگر هیچ اتفاق خوشایندی در راه نیست. معمولاً به دنبال این منفی‌نگری، افکار خودکشی‌گرایانه بروز می‌کنند که باید بسیار جدی گرفته شوند. **تغییرات حرکتی:** برخی مبتلایان به افسردگی به لحاظ قوای جسمی تحلیل می‌روند یا دچار بی‌قراری حرکتی می‌شوند، مثلاً ممکن است صبح خیلی زود بیدار شوند و ساعت‌ها در اتاق قدم بزنند. **دردهای جسمی:** عده‌ای از مبتلایان به افسردگی به جای اینکه از احساسات اندوه‌بار خود حرف بزنند، مدام از سردرد یا مشکلات معده شکایت می‌کنند.

تشخیص افسردگی موضوع پیچیده‌ای است، چرا که گاهی دوره‌های افسردگی بخشی از اختلال دو قطبی یا سایر بیماری‌های روانی محسوب می‌شوند. اما اینکه فرد افسرده علائم خود را چگونه توصیف می‌کند، اغلب اوقات ریشه فرهنگی دارد. در جوامع غربی، مبتلایان به افسردگی معمولاً درباره حالات یا احساسات‌شان حرف می‌زنند. اما در جوامع شرقی، معمولاً به دردهای جسمی اشاره می‌شود. به همین دلیل توصیه می‌شود افراد به درمان‌گرانی مراجعه کنند که از فرهنگ خودشان هستند یا درک بالایی از پیشینه فرهنگی بیمار دارند.

عوامل افسردگی چیست؟

افسردگی فقط به یک علت خاص محدود نمی‌شود. گاهی این بیماری در پی ناملازمات زندگی، بیماری‌های جسمی یا سایر عوامل محرک بروز می‌کند و گاهی نیز به طور ناگهانی بدون اینکه با هیچ یک از این موارد مرتبط باشد، ظاهر می‌شود. دانشمندان معتقدند عوامل متعددی در ابتلا به افسردگی نقش دارند. برخی از عوامل افسردگی عبارت‌اند از:

تروما: تجربه تروما یا ضربه روحی در سنین پایین می‌تواند منجر به تغییرات دراز مدت در نوع واکنش مغز نسبت به ترس و استرس شود. به دلیل این تغییرات مغزی، احتمال بروز افسردگی در افرادی

افسردگی یکی از شایع‌ترین اختلالات روانی است که به احساس غم و اندوه یا تجربه بحران‌های زندگی محدود نمی‌شود و به تشخیص زود هنگام و اقدامات درمانی مناسب نیاز دارد. چنانچه این بیماری در مراحل اولیه تشخیص داده شود، فرد بسته به تجویز پزشک از طریق دریافت دارو، شرکت در جلسات روان‌درمانی یا حتی تغییرات سبک زندگی به میزان قابل توجهی بهبود خواهد یافت. اما اگر هیچ اقدامی جهت مداوای این بیماری انجام نپذیرد، می‌تواند پیامدهای فاجعه‌باری را نه تنها برای خود فرد بلکه برای همه اعضای خانواده رقم بزند. هر دوره این بیماری در صورت عدم درمان ممکن است چند ماه تا چند سال ادامه پیدا کند. افراد مبتلا به افسردگی حاد حتی احتمال دارد به درجه‌ای از ناامیدی برسند که دست به خودکشی بزنند. این در حالی است که شناخت علائم افسردگی نقش به‌سزایی در پیشگیری از افزایش وخامت این بیماری دارد.

تغییرات خواب: بسیاری از مبتلایان به افسردگی با تغییرات الگوی خواب مواجه می‌شوند. تغییر الگوی خواب گاهی به شکل بی‌خوابی و گاهی به شکل خواب زیاد و بیشتر از حد معمول بروز می‌کند. صبح خیلی زود بیدار شدن از جمله علائم شایع در افسردگی‌های حاد است.

تغییرات اشتها: گاهی مبتلایان به افسردگی در قالب مکانیسم مقابله، به کم‌خوری یا پرخوری روی می‌آورند. این تغییر اشتها می‌تواند منجر به کاهش وزن یا افزایش وزن شدید شود.

عدم تمرکز: برخی مبتلایان به افسردگی حاد قادر به تمرکز نیستند (عدم تمرکز). گاهی این افراد در روزنامه خواندن یا دنبال کردن ماجراهای سریال‌های تلویزیونی نیز دچار مشکل می‌شوند و تصمیم‌گیری، حتی تصمیمات پیش پا افتاده، برای‌شان دشوار می‌شود.

کمبود انرژی: مبتلایان به افسردگی معمولاً احساس خستگی شدید می‌کنند، در فکر کردن کند می‌شوند و قادر به انجام فعالیت‌های عادی روزمره نیستند.

بی‌علاقگی: مبتلایان به افسردگی ممکن است علاقه خود را به انجام فعالیت‌های عادی روزمره از دست بدهند یا ظرفیت تجربه خوشی و لذت را نداشته باشند. این افراد حتی احتمال دارد به بی‌اشتهایی یا عدم تمایلات جنسی دچار شوند.

پژوهشگران سعی دارند بدانند تغییر دوره‌های هورمون‌ها چگونه بر ساختار شیمیایی مغز در مبتلایان به افسردگی تأثیر می‌گذارد.

همچنین بسیاری از زنان پس از زایمان به اختلالات خلقی مقطعی دچار می‌شوند. از جمله این اختلالات خلقی می‌توان به افسردگی پس از زایمان اشاره کرد. این عارضه که به فاصله کوتاهی پس از وضع حمل بروز می‌کند، موجب اضطراب، بی‌خوابی، گریه یا افکاری مانند آسیب رساندن به خود یا نوزاد می‌شود و به همین دلیل، انجام فعالیت‌های عادی روزمره برای فرد به سختی امکان‌پذیر است.

سالخورده‌گان: افسردگی در سالمندان معمولاً درمان نشده باقی می‌ماند، چرا که بسیاری از این افراد افسردگی را یکی از پیامدهای طبیعی افزایش سن و نیز یک واکنش طبیعی در مقابل مسائل جسمی، روحی و اجتماعی مرتبط با سالخورده‌گی می‌دانند. علائم افسردگی در افراد سالخورده ممکن است با علائمی که در جوان‌ترها دیده می‌شود، متفاوت باشد. چند نمونه از علائم افسردگی در سنین سالخورده عبارتند از اختلالات حافظه، دردهای مبهم و توهم. همچنین افسردگی می‌تواند عارضه جانبی برخی داروها مانند داروهای فشارخون، حمله قلبی، سکت، شکستگی لگن یا دژتراسیون ماکولا باشد که معمولاً در سالخورده‌گی تجویز می‌شوند و با بروز افسردگی نیز مرتبط هستند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۰**

خشونت های خانوادگی و رفتارهای خشونت آمیز علیه کودکان

گلناز فیروزی

خشونت خانگی واقعی آزار دهنده و غیر قابل انکار در دنیای امروز است، در جهانی که محیط خانه می باید پناهگاهی باشد تا ساکنانش در آن بیاسایند و خستگی ها و رنج های ناشی از دشواری های محیط بیرون خانه را به فراموشی بسپارند، متأسفانه برای بسیاری از مردم، خانه به جهنمی میماند که آتش دشمنی، خشم، خشونت، کینه و انتقام در آن هر لحظه شعله ورت می شود. خشونت های خانگی مخصوص جامعه یا طبقه خاصی نیست، بلکه اکنون همه کشورهای دنیا و طبقات اجتماعی مختلف با آن دست به گریبانند و تغییر و تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر روزه بر میزان آن افزوده است. در تعریف خشونت خانگی می توان گفت: «خشونت خانگی خشونتی است که در محیط (حوزه) خصوصی خانواده به وقوع می پیوندد و عمیقاً میان افرادی رخ می دهد که به سبب صمیمیت، ارتباط خونی یا قانونی به یکدیگر پیوند خورده اند. خشونت در خانه انواع و اقسام متعددی را شامل می شود و به اعتبار نوع و یا شخص قابل تقسیم بندی می باشد، اقسام خشونت خانگی به اعتبار نوع خشونت، شامل خشونت جسمی، خشونت روانی، خشونت جنسی، خشونت بهداشتی، خشونت مالی و... می شود. به اعتبار شخص نیز خشونت خانگی ممکن است در یکی از اشکال همسرآزاری، کودک آزاری، فرزندکشی، ضرب و جرح و یا قتل والدین و خشونت فرزندان درباره یکدیگر ظهور و بروز پیدا کند. از میان مواردی که در فوق به آن اشاره رفت بحث نوشتار حاضر را تشکیل می دهد، انواع کودک آزاری و بررسی علل و عوامل آن در محیط خانه می باشد. پرداختن به کودک آزاری و علل و زمینه های بروز آن در قالب یک مشکل و آسیب اجتماعی می تواند در شناخت مشکل و علل و بروز آن و ارائه راهکارهای لازم برای پیشگیری و مقابله با آن بسیار موثر و راهگشا باشد، ضرورت بحث مزبور از آنجا ناشی می شود که، اندیشمندان قرن حاضر را «عصر کودکان» نامیده اند و امروزه کودکان در جایی که باید امن ترین مکان برای آنان باشد، بیش از هر جای دیگر در معرض خطر هستند و در حقیقت احتمال اینکه کودکان توسط اعضای خانواده خود مورد انواع آزارها قرار گیرند بسیار بیشتر به این خطرات قرار دهند و از سوی دیگر در حال حاضر بخشی از منابع مادی و معنوی کشورهایی که به توسعه اقتصادی و اجتماعی مطلوبتری دست یافته اند، صرف توجه به مسایل کودکان و حمایت روانی و جسمی آنان شده است.

انواع خشونت خانوادگی علیه کودکان
حدود کودک آزاری در خانواده از محروم ساختن کودک از غذا، لباس، سرپناه و محبت والدین تا مواردی که در آن کودکان از نظر جسمی توسط یک فرد بالغ آزار و بد رفتاری قرار می گیرند که آشکارا



و آزارهای عاطفی - روانی می گردد. پس از خشونت های فیزیکی نگاه محققان متوجه اعمال خشونت های روانی نسبت به کودکان در خانواده شد، تحقیقات بعدی بر پیچیده ترین بحث خشونت در خانواده، یعنی تجاوز و سوء استفاده های جنسی از کودکان متمرکز شد.

خشونت جسمی: خشونت جسمی آشکارترین شکل خشونتی که ممکن است علیه کودکان واقع شود، هرگونه اقدام فیزیکی که جسم کودک را با هدف آسیب رساندن یا کنترل وی مورد آزار قرار دهد، در این بخش جای می گیرد. اشکال مختلف کودک آزاری جسمی شامل شلاق زدن، بستن کودک با طناب یا با اشیاء، کوبیدن به دیوار، سوزاندن با آب جوش یا مایعات داغ و یا استفاده از آتش سیگار (حدود ده درصد از کودک آزاری ها ناشی از سوختگی است) و تکان دادن شدید می باشد. بنابراین مشخص می گردد که ضرب و جرح جزء خشونت است اما در مورد اینکه آیا تنبیه های بدنی مانند پشت دست زدن، پس گردنی یا به پشت بچه زدن جزئی از خشونت جسمی میشود یا خیر اختلاف نظر وجود دارد. و همین امر باعث گردیده است که در مورد آزار جسمی تعریف واحدی وجود نداشته باشد. در واقع تعریف های

کودک آزاری جسمی تحت تاثیر قوانین و مقررات و ارزش های فرهنگی هر جامعه خصوصاً در زمینه تربیت اطفال و تنبیه و مجازات آنان قرار دارد. در بسیاری از کشورها، قوانین جنایی یا مدنی (خانواده) یا هر دوی آنها، حق والدین و سایر سرپرستان را برای استفاده از شکل های خشونت آمیز تنبیه به گونه ای خاص تایید می کنند، این قوانین اغلب تصریح دارند که چنین تنبیهی باید «معقول» و «متعادل» باشد و بدین ترتیب تصمیم در خصوص تعیین میزان «معقول» خشونت را بر عهده بزرگسالان، فعالان حمایت از کودک و سرانجام دادگاه ها می گذارد. در هر حال تحقیقات نشان داده اند، تنبیه های بدنی بیضرر که به بچه آسیب بدنی چندانی وارد نمی کند، به تدریج هم تبدیل به رفتارهای خشونت آمیز شدید می شود و هم خشن تر می شود. یکی از مصادیق بارز خشونت جسمی علیه کودک در خانواده، «قتل های ناموسی» است که کودک دختر به دست پدر یا برادر و به بهانه حفظ آبرو و شرف به قتل می رسد. در حالی که اکثر چنین قتل هایی در آسیا و خاورمیانه صورت می گیرد، نمونه هایی از وقوع آن در اروپا نیز گزارش شده است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه
از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM
اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116
Password: 987654

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰
در ZOOM با برنامه های متنوع
اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 549 728 773 * Password: 405 756
(408) 221-8624

ادامه مطلب آیا اعتراضات... از صفحه ۲۳

بیشتری قدرت را در دست داشته باشند اما بی‌گمان جامعه‌ی تحت نظارت آنان، و در نتیجه قدرتشان، افول خواهد یافت.

بر همین اساس و با توجه به این که مشروعیت عمده‌ترین منشأ قدرت است، می‌توان دید که جنبش «زندگی سیاهان مهم است» در حیات کوتاه خود بسیار موفق بوده است. در همین ابتدای کار باید تأکید کرد که این جنبش بسیار نوپاست اما امسال آغاز نشده است. جریان کنونی اعتراضات پرمخاطره آخرین مرحله از جنبشی است که با قتل تریون مارتین در فلوریدا در ۲۰۱۲ شکل گرفت و پس از اعتراضات در فرگوسن، میسوری، بر سر قتل مایکل براون در ۲۰۱۴ به سراسر کشور سرایت کرد. با در نظر گرفتن پس‌زمینه تاریخی اعتراضات «زندگی سیاهان مهم است» آنها را می‌توان دومین جنبش حقوق شهروندی در آمریکای پس از جنگ دانست و با توجه به این امر، این اعتراضات از نظر مهم‌ترین عامل، موفقیت بیشتری کسب کرده‌اند: آنها مردم را متقاعد کرده‌اند که آرمانشان برحق است. در طولانی مدت این امر اهمیتی اساسی دارد.

اعتراضات محملی برای جلب توجه‌اند: می‌کوشند گفتگویی را درباره موضوعی که از نظر آنان اهمیت دارد پیش ببرند. خیابان‌ها فی‌نفسه قدرتی جادویی ندارند جز این که می‌توانند محلی برای آغاز گفتگو باشند و پرسش‌هایی را در اختیار جامعه بگذارند. اعتراضاتی موفق هستند که بتوانند در این گفتگو و بیان پرسش‌ها پیروز باشند و با هر معیاری که در نظر بگیریم اعتراضات «زندگی سیاهان مهم است» موفق بوده‌اند. بنا بر گزارش‌ها در ۲۰۱۶، ۴۰ درصد مردم آمریکا از این جنبش حمایت می‌کردند. در حال حاضر، دو سوم مردم از آن حمایت می‌کنند (در حالی که تنها ۳۱ درصد مردم با آن مخالفند). به همین نحو، بنا بر نظرسنجی دیگر ۷۶ درصد مردم آمریکا (و ۷۱ درصد سفیدپوستان) نژادپرستی را «معضلی عمده» محسوب می‌کنند، این آمار از ۲۰۱۵ رشد چشمگیر ۲۶ درصدی داشته است. برای نخستین بار، اکثریت مردم با حذف مجسمه‌های کنگفدراسیون از مکان‌های عمومی موافقت کردند، در حالی که در ۲۰۱۷ تنها ۳۹ درصد موافق این کار بودند. گفتگوهایی که با اعتراضات آغاز می‌شوند می‌توانند آنچه را اغلب «پنجره اورتون» (Overton window) خوانده می‌شود، یعنی آنچه در سپهر عمومی مقبول و معقول تصور می‌شود، تغییر دهند.

این واقعه، اعتراضات خاموش شد و از آن زمان یک دیکتاتوری نظامی بر کشور حاکم بوده است. این موارد استثنای تاریخی نیستند. در ۱۹۸۹، حکومت چین صدها، و بنا بر برخی برآوردها هزاران معترض را در میدان تیان‌آن‌من، جایی که یک میلیون نفر ماه‌ها به شکلی صلح‌آمیز تجمع کرده بودند، کشت و به این ترتیب جنبش دموکراسی‌خواهی را سرکوب کرد.

اعتراض‌ها در طولانی‌مدت نتیجه می‌دهند زیرا می‌توانند مهم‌ترین رکن قدرت، یعنی مشروعیت، را تضعیف کنند. مفسران اغلب تأکید دارند که دولت را می‌توان بر اساس انحصار استفاده از خشونت تعریف کرد، مفهومی که توماس هابز مبدع آن بود و ماکس وبر مدونش ساخت. اما کل عبارت وبر شهرت کمتری دارد. وبر دولت را بر اساس «انحصار استفاده مشروع از قدرت فیزیکی» تعریف می‌کند. واژه «مشروع» دست کم به اندازه «قدرت فیزیکی» اهمیت دارد. به ویژه در دوران مدرن، انحصار استفاده از خشونت امری تغییرناپذیر نیست. خشونت صرفاً روی نمی‌دهد بلکه مردم باید آن را به تصویب برسانند و مجاز بدانند. علت سقوط اتحادیه جماهیر شوروی این نبود که در دهه ۱۹۸۰، زمانی که مردم اروپای شرقی سر به طغیان برداشتند، با کمبود تانک مواجه شد. دلیل عمده آن این بود که مشروعیت خود را از دست داده بود و رهبران شوروی اراده و میل به زندگی در نظام خود را از دست داده بودند. نظام آنان، در مقایسه با دموکراسی‌های غربی، ثروت یا آزادی به ارمان نمی‌آورد. اگر فقدان مشروعیت به اندازه کافی گسترده و عمیق باشد، پلیس و ژنرال‌هایی که قرار است خشونت را اعمال کنند می‌توانند به مخالفت با رهبران برخیزند (یا دست‌کم، از حاکمان غیرمردمی دفاع نکنند). زور و سرکوب برای مدتی می‌تواند همه چیز را تحت کنترل درآورد اما باعث می‌شود حکومت شکننده‌تر شود.

اساس قدرت مشروعیت است و نه سرکوب. جامعه بدون مشروعیت عملکرد خوبی نخواهد داشت، می‌توان مردم را مجبور به اطاعت کرد اما وادار کردن مردمی سرخورده و تحقیر شده به نشان دادن شور و شوق، مهارت و خلاقیت بسیار دشوار خواهد بود. از دست دادن مشروعیت مهم‌ترین تهدید برای مقامات است، به ویژه در دموکراسی‌ها، زیرا تنها در شرایط مشروع است که می‌توانند قدرت خود را حفظ کنند. آنان شاید بتوانند با ایجاد موانعی، مانند دستکاری در انتخابات و افزایش قدرت نهادهای غیرانتخابی، مدت زمان

بی‌شک احتمال تیراندازی وجود داشت، امری که پیشتر نیز روی داده بود. با این حال، این بار مارکوس دریافت که نمی‌تواند کشور را کنترل کند و به همین علت گریخت.

به سبب بیماری همه‌گیر و واکنش‌های پلیس، موج اعتراضات کنونی «زندگی سیاهان مهم است» قطعاً پرمخاطره است. پلیس، مجموعه‌ای که هدف اعتراض‌هاست، چنان خشونت از خود نشان داده است که تنها در طول سه هفته دست‌کم هشت نفر در اثر اصابت گلوله‌ی لاستیکی بینایی خود را از دست داده‌اند. یکی از حساب‌های توییتری که به مستند ساختن خشونت پلیس اختصاص دارد تا کنون ۶۰۰ مورد را ثبت کرده است. ظاهراً هیچکس در امان نیست، نه حتی صلح‌طلبی ۷۵ ساله که صرفاً در مسیر گروهی از پلیس‌ها قرار گرفت و او را با چنان خشونت هل دادند که به زمین خورد و جمجمه‌اش ترک برداشت. در کمال شگفتی، در حالی که او بر زمین افتاده بود و خونریزی داشت پلیس‌ها از کنار او گذشتند. پس از آن که تصاویر این صحنه خشم همگانی را برانگیخت و دو افسر پلیسی که او را هل داده بودند تعلیق شدند، همکارانشان در گروه واکنش اضطراری در حمایت از آنان استعفا دادند. معترضانی که در راهپیمایی‌ها شرکت دارند، گاز اشک‌آور به سمتشان شلیک می‌شود و در خطر زندانی شدن قرار دارند به سبب این بیماری همه‌گیر با مخاطرات بیشتری مواجه‌اند.

حفظ چنین اعتراضات فراگیری برای هفته‌ها و تحت این شرایط دشوار کار کوچکی نیست و نشانه‌هایی دال بر تأثیرات فوری این اعتراضات وجود دارد.

در مینی‌سوپولیس، جایی که با کشته شدن جرج فلویید اولین جرقه اعتراضات زده شد، شهردار تقاضای اصلاحات ساختاری کرده است، شورای شهر مصوبه‌ای برای انحلال پلیس و جایگزین کردن آن با الگویی محله‌محور به تصویب رسانده است. بسیاری از محلات دیگر نیز اقدامات مشابهی را مد نظر قرار داده‌اند تا ادارات پلیس را کوچک‌تر کنند.

آیا این به آن معناست که اعتراضات پرمخاطره همواره اولیای امور را وادار به اعمال تغییرات می‌کنند؟ نمی‌توان پاسخ مثبت داد زیرا آنان در برابر این اقدامات گزینه دیگری نیز دارند: از طریق سرکوب، بر مخاطرات اعتراضات بیفزایند تا این که معترضان دلسرد شوند.

در کمال تأسف، سرکوب مؤثر است. مهم نیست معترضان چقدر شجاع باشند، دولت‌ها اغلب می‌توانند چنان هزینه‌ای تحمیل کنند که از تحمل معترضان معمولی خارج باشد. در دوران بهار عربی، حدود یک سوم شهروندان بحرین به مدت یک ماه به طور مداوم راهپیمایی برگزار کردند، تعدادی چشمگیر که معادل است با بیش از ۷۰ میلیون آمریکایی معترض. پاسخ حکومت به جای تسلیم شدن، دستگیری‌های گسترده، شکنجه، و اعدام بود و در نهایت توانست مردم را که خسته شده بودند ساکت کند. در مصر، پس از کودتایی نظامی در ژوئیه ۲۰۱۳، دست‌کم ده‌ها هزار معترض، از جمله زنان و کودکان بسیار، در اعتراض به کودتا در میدان رابعه عدویه، در قاهره، اردو زدند. در پاسخ به این حرکت، ارتش و پلیس شروع به تیراندازی کردند و در یک روز حدود ۱۰۰۰ نفر مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. جای شگفتی نیست که پس از

نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق
بدون هزینه

۴۰۸-۲۲۱-۸۶۲۴

ماهنامه پژواک





معرفی کتاب

کتاب های رسیده به دفتر ماهنامه پژواک



«گفتگو در باب رابطه پنهانی، امروزه تفرقه برانگیز و توأم با قضاوت های بسیار و نگرش های محدود است. گفتگو در باب روابط جنسی همواره جزئی از فرهنگ ماست در حالیکه بی وفایی همیشه در هاله ای از شرم و راز، مسکوت باقی مانده است.

با اینکه در باب پیشگیری و بهبود روابط پنهانی مطالب بسیاری ارائه شده است در باب معانی و انگیزه های این روابط نوشته ها کمتر است. در باب آنچه که میتوان از آن آموخت و اینکه آموخته ها چگونه می توانند روابط اصلی مان را بهبود بخشد به مراتب

مطالب کمتری نیز طرح شده است. امیدواریم این کتاب بتواند این سکوت را بشکند و روشی جدید برای اندیشیدن و گفتگو در باب این موضوع که یکی از مهمترین و قدیمی ترین مباحث زندگی ماست ارائه دهد.»

در سخنرانی هایی سرشار از نفرت درباره برتری سفیدپوستان داد سخن دهند. بعدها این پندار شکل گرفت که نژادپرستان نسل جدید جوانانی هستند موسوم به پانک با کله های تراشیده و نگاههایی نافذتر از نوک چاقوهای شان که مثل نازی ها سلام می کنند، نسخه های کهنه «نبرد من» هیتلر را می فروشند و با زبانی ساختگی و مخصوص به خود حرف می زنند. اکنون می دانیم که این ویروس طی چهار سده همه را آلوده کرده است و اکثریت عظیمی از حاملان ویروس سالمند زیرا به رغم حمل آن از چیزی در رنج و درد نیستند. بدتر از این، خطر انتقال ویروس از این عده به دیگران است. فرض کنیم که همه ما بدون استثنا به این ویروس آلوده شده ایم. آنان که قربانی این نژادپرستی اند و آنان که عامل آن هستند، و بدون کوشش جمعی هم امیدی به یافتن درمان نیست. شما شاهدید که برای مبارزه و از بین بردن آن ویروس دیگر (کرونا، چه انرژ و سرمایه و پولی خرج شده و می شود و این همه به رغم آن است که امیدی به نابودی کاملش نیست. ای کاش ما همان تلاش، انرژ و امکانات را به کار می گرفتیم تا یک بار برای همیشه این ویروس را از پیکر جامعه بشری خارج کنیم. دستیابی به این هدف روندی کند خواهد بود اما اگر موفق شویم به این نتیجه خواهیم رسید که از بلاهتی کمتر برخورداریم و در آینده خواهیم توانست خنده بر لب برای کودکان خود تعریف کنیم که تا همین چند دهه قبل دنیا به نژادها تقسیم شده بود و ممکن بود فردی صرفاً به خاطر رنگ پوستش کشته شود.

به یک زن خود آن زن است. به همین دلیل بود که به پلیس مأموریت دادند از سفیدها در برابر سیاهان دفاع کند زیرا این گناه سیاهپوست است که سفیدپوست نژادپرست است. سیاهپوستان به خاطر هیچ چیز دیگری جز سیاهپوست بودن سرزنش نمی شدند. اندیشمندان ثابت کرده اند که هر کس می تواند نژادپرست باشد، هر کس می تواند آدم ردل یا آدمکش باشد اما ویروس نژادپرستی ویروسی ویژه است. این ویروس به حاملی نیازمند است که خود را برتر از هر کس دیگری بداند که با او متفاوت است و در عین حال این را نیز به خود قبولانده است که سیاهپوست در پایین ترین پله سلسله مراتب اجتماعی جای دارد. افزون بر این، این شخص باید عضو یک گروه قدرتمند و سلطه گر نیز باشد. او همچنین باید باور داشته باشد که برتری او به دورانی دور و دراز باز می گردد. از سوی دیگر، نظام باید کاری کند که سیاهپوست برخوردار سیاهپوست از این امتیازات را امری بدیهی تلقی کند. در نتیجه، در همین آمریکا هم زمانی که یک سفیدپوست به یک سیاهپوست برمی خورد، می داند که چند قرن پیش از این، این سیاه جزئی از «اموال یا دارایی های منقول» او بوده است. بنابراین، بدانید اگر شما برای این پرسش ها پاسخی ندارید به این دلیل است که حامل این ویروس نیستید.

حاملان سالم ویروس

دیرزمانی تصور می شد که منظور از نژادپرستان آدم هایی اند با کلاه نوک تیز و لباس سفید و بلند که شبها در زیر درختان تنومند جمع می شوند تا با مشعل هایی در دست و صلیبی شعله ور

شوخی بردار نیست. شمال در واقع جنوبی است که دیگر احساس گناه و خلاقیتی ندارد. ویروس نژادپرستی به سرعت خود را با شرایط جدید سازگار می کند. برای فهم مسئله باید سفیدپوست (جنوبی و شمالی) را بر تخت روان کاوی دکتر فریود دراز کرد زیرا ویروس چنان در لابه لای بدنه اجتماع جا خوش کرده است که به آسانی نمی توان آن را از مخفی گاهش بیرون کشید. ویروس آن چنان پنهان و پوشیده است که نژادپرست از خود می پرسد به چه چیز متهمش می کنند. تا حدودی به متجاوز به زنی می ماند که باور می کند که دختر جوان او را تحریک کرده و مقصر است.

فاصله گذاری اجتماعی

هر چند آفریقای جنوبی مثل اعلامی تبعیض نژادی و جدایی نژادی است، ایالات متحده آمریکا به نوبه خود از مدت ها پیش دریافته بود که باید میان سفیدها و سیاهان فاصله اجتماعی وجود داشته باشد. شگفت آور این که این فاصله گذاری به ویروس امکان می دهد که قدرت خود را کماکان حفظ کند. ایالت های جنوبی به سرعت به استقرار نوعی نظام بهداشتی دست می زنند که سیاهان را در همه عرصه های زندگی روزمره از سفیدپوستان جدا نگه می دارد. در چارچوب این نظام، سیاهان و سفیدان نباید در محلی واحد قرار می گرفتند یا برای رفت و آمد از یک در استفاده می کردند (معمولاً در پشتی به سیاهان و در جلویی به سفیدها اختصاص داشت). در عین حال، سیاهان و سفیدان حق نداشتند از یک میخانه یا کافه استفاده کنند مگر این که آن میخانه یا کافه دارای درها و سالن های مجزا و بی ارتباط با یکدیگر بود. در یک خانه نمی خوابیدند، نمی خوردند یا نمی رقصیدند (خانه ارباب جدا بود و کلبه سیاهان در ته حیاط قرار داشت). این مقررات در آن دوران به شدت اجرا می شد زیرا تخلف از آن مجازات های سنگین در پی داشت. این وظیفه سیاهان بود که خود را از سفیدپوستان دور نگه دارند. سفیدپوستان می توانستند در همه جا حضور داشته و به همه جا رفت و آمد کنند حتی در داخل کلبه سیاهان. سیاهان نباید سر راه سفیدها قرار می گرفتند حتی اگر آنان را با همسران خود می یافتند.

یک ویروس ویژه

نمی دانم بر اساس کدام استدلال غریبی به این نتیجه رسیده بودند که ویروس نژادپرستی نه در پیکر سفیدپوست بلکه در پیکر سیاهپوست و نه در بدن ارباب بلکه در بدن برده بود. درست همان طور که بر آن باور بودند که مسئول تجاوز

در یکی از مواد آیین نامه یا قانون سیاهان که به همه جنبه های زندگی بردگان می پردازد از یک سیاهپوست به عنوان «دارایی منقول» یاد می شود. در آن زمان، ما در دوران فلسفه روشنگری بودیم. با وجود این، برده داری و تجارت برده در همین دوران شکوفایی و شکوه مندی فلسفی رونق دارد. حتی این پرسش هم در آن زمان مطرح می شود که آیا یک سیاهپوست هم روح دارد؟ می بینیم که هرچه ویروس نژادپرستی بیشتر در جایی مستقر می شود، پلیس هم بیشتر احساس قدرتی می کند.

وقتی که این ویروس در محلی جا خوش کرد بیرون راندن آن دشوار خواهد شد. تحقیق و پژوهش می کنند یا تظاهر به تحقیق و پژوهش می کنند که سرگرم یافتن واکسنی برای نابود کردن ویروس اند. این واکسن واکسنی است که اندیشه پیشرفت در تمامی حوزه ها را پیشنهاد می کند و ارمان عصر روشنگری است. انقلاب فرانسه کوتاه زمانی تلاش کرد کمر برده داری و تجارت برده را بشکند. روبسیپر در این مورد گفته بود: «از بین رفتن مستعمرات بهتر از پایمال شدن یک اصل است.» اما در واقع، این اندیشه و فکر بدون در نظر گرفتن یک عامل اساسی و بنیادین یعنی پول مطرح شده بود. در آن دوران همه سعی می کردند که از برده داری و تجارت برده ثروت اندوزی کنند. حتی فیلسوفان و در رأس آنان ولتر هم از این امر مستثنی نبودند زیرا او هم از سهام داران شرکت هند شرقی بود.

پول

شیوع و گسترش این ویروس را پول ممکن و میسر ساخت. این ویروس از حرص و آزمندی بشر برای هر چه ثروتمندتر شدن تغذیه کرده و می کند. کارگرانی که پولی به آنان پرداخت نمی شود. در ایالات متحده آمریکا، آبراهام لینکلن بر این باور است که برده داری با طرح او برای آمریکا نوین همخوان نیست. جنگ های انفصال به وقوع می پیوندد. شمال برنده می شود. انبوه سیاهان راه شمال را در پیش می گیرند تا به کارگران حقوق بگیر تبدیل شوند. بردگان دیروز به کارگران مزدبگیر امروز بدل می شوند اما به اندازه گذشته کار می کنند و مجبورند در همان زاغه ها زندگی کنند و هزینه ای سنگین هم بپردازند. اینان کشف می کنند که کارگر امروز برده دیروز است که باید صورت حسابها را هم بپردازد. اما شرایط زندگی اش در مقایسه با گذشته چندان تغییری نکرده است. مسئله به صورتی تام و تمام به جای خود باقی است. بردگی سخت است اما سرمایه داری هم

ادامه مطلب افسردگی چیست؟... از صفحه ۴۶

با مراجعه به مراکز درمانی نسبت به پیگیری بیماری خود کوشا باشید. **دارو درمانی:** داروهای ضد افسردگی، تثبیت کننده های خلقی و داروهای آنتی سایکوتیک (ضد روان پریشی) **روان درمانی:** رفتار درمانی شناختی (CBT)، درمان خانواده محور و درمان بین فردی **درمان تحریک مغزی:** درمان الکتروشوک (ECT) و تحریک مغناطیسی جمجمه ای تکرارشونده (RTMS) **نور درمانی:** در این روش، فرد با استفاده از یک جعبه نور در معرض طیف کامل نور قرار می گیرد تا میزان ترشح هورمون ملاتونین تنظیم شود. **ورزش:** پیاده روی روزانه و یوگا جزو ورزش هایی هستند که می توانند کمک در بهبود افسردگی داشته باشند. **درمان های جایگزین:** طب سوزنی، مراقبه و تغذیه درمانی **رویکردهای ذهن/جسم/روح:** مدیتیشن اعتیاد و بیماری هایی مانند اختلال استرس پس از حادثه (PTSD) و اختلال کم توجهی-بیش فعالی از جمله وضعیت هایی هستند که درمان افسردگی را مشکل تر از حد معمول می سازند. این در حالی است که چنانچه هر یک از این موارد با موفقیت درمان شوند، علائم افسردگی نیز معمولاً بهبود می یابند.

کودکان و نوجوانان: تمامی کودکان در حال رشد به طور طبیعی در مقطعی با بحران های احساسی مواجه می شوند، اما گاهی این مقاطع بحرانی در برخی کودکان منجر به افسردگی می شود. احتمال ابتلا به افسردگی در کودکان و نیز افسردگی در نوجوانان مبتلا به اختلال کم توجهی-بیش فعالی، اختلالات یادگیری، اختلال اضطراب و اضطراب نافرمانی مقابله جویانه (ODD)، بیشتر است. همچنین استرس شدید، تروما یا سابقه خانوادگی اختلالات خلقی از جمله عواملی هستند که احتمال بروز افسردگی را در سنین پایین افزایش می دهند. کودکان افسرده معمولاً از وجود درد شکایت می کنند و کمتر از احساسات شان حرف می زنند، اما علائم افسردگی در نوجوانان متفاوت تر است. پر خاشگری، رفتارهای پرخطر، مصرف مواد مخدر، افت تحصیلی و فرار نمونه هایی از این علائم هستند که باید جدی گرفته شوند. آمار خودکشی در نوجوانان افسرده بالاتر است. طبق گزارش سازمان جهانی بهداشت، خودکشی سومین عامل مرگ و میر نوجوانان ۱۵ تا ۱۹ ساله است.

درمان افسردگی چیست؟

افسردگی بیماری مخربی است که معمولاً به درمان جواب می دهد، فقط کافی است

ادامه مطلب آیا اعتراضات... از صفحه ۴۸

مسن تر یا صاحبان قدرت تأثیر می گذارد، اهمیت بسزایی دارند. اندرو بریت بارت، بنیانگذار Breitbart News، که استیو بنون مشاور ترامپ آن را تریبون راست افراطی خوانده بود، روزگاری گفته بود که سیاست مَصَب رودخانه فرهنگ است. باراک اوباما در ابتدای نخستین دور ریاست جمهوری خود آشکارا از ازدواج همجنس گرایان دفاع نکرده بود اما حتی در آن زمان نیز جوانان عمدتاً موافق اعطای چنین حقی به همجنسگرایان بودند. در ماه جون، بدون هیچ قیل و قال، دادگاه عالی آمریکا، که اکثریت اعضای آن را نهادهای محافظه کار منصوب کرده اند، موافقت کردند تا هویت جنسیتی و گرایش جنسی نیز در زمره حقوق محفوظ کارمندان به حساب آیند، در نتیجه حقوق اقلیت های جنسی در ذیل مفهوم گسترده تر حقوق مدنی کارگران قرار گرفت و یکسال پیشتر این نهاد ازدواج همجنسگرایان را قانونی اعلام کرده بود. به محض تغییر فرهنگ، سایر امور نیز به سرعت تحول خواهند یافت.

آیا اعتراضات به نتیجه می رسند؟ بله، اما نه تنها به این دلیل که افرادی در خیابان ها راهپیمایی می کنند. اعتراضات به نتیجه می رسند چون توجه ها را به بی عدالتی جلب می کنند و می توانند ذهن افراد را تغییر دهند، فرآیندی تدریجی اما بسیار قدرتمند. اعتراضات نتیجه می دهند چون معترضان می توانند اهمیت یک باور را برای عموم اعضای جامعه نشان دهند و به مقامات هشدار دهند که اقداماتشان با مخالفت مواجه خواهد شد، به ویژه اگر معترضان حاضر باشند در راه آرمان خود مخاطرات را تحمل کنند. اعتراضات به نتیجه می رسند چون اغلب عاملی برای تبدیل شدن مشارکت کنندگان نه چندان جدی به فعالانی ثابت قدم هستند. و گاهی اعتراضات به نتیجه می رسند چون در آن لحظه پرسشی که در ذهن معترضان وجود دارد این نیست که آیا در کوتاه مدت یا بلند مدت به نتیجه می رسند یا خیر بلکه آنان از خود می پرسند آیا در برابر وقوع این بی عدالتی ناگوار می توان باز هم دست روی دست گذاشت. شاید این قدرتمندترین ابزار برای به نتیجه رسیدن اعتراضات است: هنگامی که آرمان معترضان به اندازه های قدرتمند است که دیگر آنان به نتیجه بخشی یا عدم نتیجه بخشی اعتراضات فکر نمی کنند بلکه احساس می کنند از نظر اخلاقی باید بر پا خیزند و حرف خود را بزنند.

اکنون، روزنامه های عمده در سرمقاله های خود خواستار انحلال یا قطع بودجه پلیس هستند و در مقابل محافظه کاران در مقاله های متعدد خود استدلال می کنند که باید بر اصلاح پلیس تمرکز کرد و انحلال آن زیاده روی است. اصلاح پلیس به عنوان موضعی حداقلی و محافظه کارانه تغییری شگرف در پنجره اورتون است که صرفاً در خلال چند سال روی داده است. اعتراضات نتیجه می دهند زیرا موجب تغییر خود معترضان می شوند، برخی از مشارکت کنندگان به فعالانی ثابت قدم مبدل می شوند، و همین امر جامعه را نیز تغییر می دهد. با توجه به این که اعتراضات با خشونت و بدرفتاری بیشتر پلیس مواجه می شود، این تغییرات اهمیت ویژه ای می یابد. شرکت کنندگان در اعتراضات مسالمت آمیز در سراسر کشور طعم گاز اشک آور، گلوله های لاستیکی و ضربات باتون را چشیده اند و این امر یکی از دلایلی است که باعث تغییر نظر افراد می شود. اگر پلیس با معترضان در روز روشن و با وجود دوربین های فراوان چنین برخوردی دارد، زمانی که کسی برای فیلمبرداری وجود ندارد بر سر سیاهپوستان یا سایر جوامع آسیب پذیر چه بلایی می آید؟

دلیل دیگر این که اعتراضات نتیجه می دهد آن است که اقدام جمعی تجربه ای است که زندگی افراد را متحول می کند. حضور در خیل عظیم جمعیتی که خواهان تغییرات اجتماعی مثبت است، تجربه ای وجدآور و توانمندساز است. در پژوهش ها این تجربه را «تأثیر زندگی نامه ای» می نامند و یافته ها نشان می دهند مشارکت در جنبش ها می تواند زندگی بسیاری را متحول کند. حدود ۲ تا ۴ درصد مردم آمریکا در اعتراضات «چپ جدید» در دهه ۱۹۶۰ مشارکت داشتند در حالی که در اعتراضات اخیر احتمالاً ۲۰ درصد مردم شرکت دارند. با این حال، آن اعتراضات به سبب تأثیراتی که بر مشارکت کنندگان داشت اثری ماندگار بر جامعه آمریکا بر جای گذاشت. اعتراضات «زندگی سیاهان مهم است» موفق به تغییر نسلی شده است: بنا بر یافته های Civiq، یک شرکت نظرسنجی آنلاین، ۶۵ درصد افراد زیر ۳۴ سال از جنبش «زندگی سیاهان اهمیت دارد» حمایت می کنند و تنها ۱۹ درصد آنان با این جنبش مخالفند. این تحولات نسلی نه تنها از آن روی که جوانان آینده سازند بلکه از آن روی که تغییر فرهنگ بر افراد



Elham Sanei
Esthetician

SPOIL ME

Full Service Salon

جوان سازی،
ماساژ و ترمیم پوست
توسط: الهام

European Massage (60 min)

Reg: \$70 First visit: \$50

- ◆ Express Facial
- ◆ Back Treatment
- ◆ European Facial
- ◆ Hand Massage
- ◆ Optimal Facial
- ◆ Cleanser
- ◆ Men Facial
- ◆ Dermal Cooling Mask
- ◆ Deep Cleanser Treatment-AHA
- ◆ Sea Weed Mask

For Appointment please call:

(650) 471-4357 ◆ (650) 961-5262

www.spoilmespasalon.com

1764-A Miramonte Ave., Mountian View, CA 94040

ادامه مطلب متن توافقنامه... از صفحه ۲۷

او یغورها ناقض روح توافقنامه فیما بین دو کشور خواهد بود.

تبصره: جمهوری اسلامی می‌تواند به جای او یغورها به مسلمانان مظلوم سایر نقاط جهان به ویژه «مردم مظلوم فلسطین»، «حوثی‌های پاره‌پاره یمن»، «شیعیان بی پناه بحرین» و «پیروان ستم دیده شیخ زکاکا» در نیجریه بپردازد.

پنج- جمهوری اسلامی برای نشان دادن حسن نیت علی الحساب دو جزیره کیش و قشم را به صورت قرضی تقدیم دولت فخریه چین می‌نماید. شهروندان ایرانی در بیست و پنج سال آینده برای سفر به این دو جزیره نیاز به اخذ روادید و پرداخت عوارض خروج از کشور خواهند داشت. البته این به معنای جدا شدن این دو جزیره از خاک ایران و «فروش خاک» نیست. این «قرض دادن خاک» است و بعد از بیست و پنج سال دوباره جزایرمان را با ترکیب جمعیتی جدید ان شاء الله پس خواهیم گرفت.

ادامه مطلب سند همکاری... از صفحه ۱۵

نفت و گاز ایران بسیار کمتر شده باشد. مهم این است که جزئیات این قرارداد شفاف باشد. چین نشان داده مایل است قرارداد خود با هر کشور را جداگانه و با حداقل شفافیت منعقد کند تا اگر روزی بنا بر بازیابی و انعطاف باشد، مورد به مورد تصمیم بگیرد. اگر این قرارداد به تأیید رهبر ایران رسیده باشد، شاید مخالفت نهادهایی مثل مجلس جلوی امضای آن را نگیرد ولی می‌تواند در فشار برای شفاف بودن جزئیات آن موثر باشد. به قول انگلیسی‌ها «The Devil Is in the Details» یا «شر در جزئیات نهفته است.»

اما در مواردی هم علت قتل می‌تواند تن ندادن زن به یک ازدواج عرفی و سنتی باشد. مورد «سمیه» از این دست موارد است: «سمیه دختر جوانی است که تن به ازدواج سنتی با پسر عمویش نداد. او عاشق مردی از طوایف مرزی عراق شد، با مرد دل‌خواهش ازدواج کرد و صاحب دو فرزند هم شد. آن‌ها زندگی آرامی نداشتند و مدام ناچار بودند از دست خانواده سمیه، از این استان به آن استان فراری باشند. اما سرانجام، یک روز وقتی سمیه داشت به نوزادش شیر می‌داد، کیلومترها دورتر از خانه، در شهر مشهد توسط برادرها و عموزاده‌هایش که سراسر ایران را دنبال‌گشته بودند، کشته شد.»

این سرود باید به شکلی بازنویسی شود که آرمان‌های مائوی بزرگ رهبر و بنیانگذار فقید چین در آن گنجانده شود و رهبران جمهوری اسلامی نائبان بر حق حضرت مائو معرفی گردند.

سه- جمهوری اسلامی موظف است تصویر بزرگان و مشاهیر کشور چین را بر روی اسکناس‌های خود منتشر کرده و از اسامی برخی از این شخصیت‌های برجسته بر روی میادین و خیابان‌های خود استفاده نماید.

تبصره: خوشبختانه نظرسنجی‌ها نشان داده ایرانی‌ها هم اکثراً ترجیح می‌دهند تصویر و نام شخصیت‌های چینی روی اسکناس‌ها، میادین و خیابان‌های شان باشد، تا علمای اسلام و مقامات جمهوری اسلامی!

چهار- جمهوری اسلامی متعهد می‌شود اقلیت «او یغورها» در چین را مسلمان به حساب نیاورده و از اظهار نظر، دلسوزی و نگرانی بی‌جا در مورد این فرقه انحرافی خودداری کند. هر واکنشی در همراهی و همدلی با

با این حال از لحاظ منافع ملی، چنین قراردادی نباید راه را برای تبدیل ایران به یک کشور بدعهار هموار کند. بدهی قرقیزستان به چین در سال ۲۰۱۷ تقریباً معادل ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی‌اش بود. این رقم در مورد جیبوتی به ۹۵ درصد می‌رسد. در زمینه تخفیف ۳۲ درصدی در فروش نفت و گاز به چین، باید این را در چشم‌انداز ۲۸۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز ایران سبک سنگین کرد و اینکه تا ۲۵ سال دیگر شاید وابستگی کشورهای غربی و صنعتی به سوخت‌های فسیلی از جمله

خشونت‌های ناموسی علیه زنان» چند مورد را نقل می‌کند: «نعیمه زن جوانی از عشایر عرب ساکن یکی از بخش‌های جنوبی خوزستان بود. او در سال‌های جوانی به علت بدرفتاری‌های شوهر، از او جدا شد. تمام دوران جوانی تا میان‌سالی وی در عسرت و سکوت گذشت و او برای گذران زندگی، در زمین‌های کشاورزی مردم منطقه کار می‌کرد. یک روز در هنگام چیدن غلغ‌های هرز زمین کشاورزی، توسط برادرزاده‌اش با تراکتور زیر گرفته شد و جانش را از دست داد. نعیمه اولین کسی بود که به عنوان دایه، فرزند برادرش را از شکم مادرش گرفته و بند ناف او را بریده بود.»

ادامه مطلب مرگ ما دیر... از صفحه ۴۲

و به ما نصیحت می‌کرد که بیش از حد شیفته لذایذ دنیوی نباشیم بلکه، به جای آن، ذهن خود را به چیزهای مهم‌تری از قبیل دوست داشتن دیگران، پرورش متانت و تعادل فکری، و صبر کردن در حال معطوف کنیم.

آخرین چیزی که بودا به پیروانش گفت این بود: «همه چیزهایی که ترکیبند ذاتاً محکوم به تجزیه‌اند. رستگاری خود را با سخت‌کوشی و پشتکار به دست آورید!» من به عنوان یک پزشک هر روز شکنندگی بدن را به یاد خود می‌آورم، اینکه مرگ چه نزدیک در آن گوشه در کمین نشسته است. با این همه، به عنوان یک روان‌پزشک و روان‌درمانگر هم به خود یادآوری می‌کنم که زندگی می‌تواند چقدر پوچ و تهی باشد اگر درکی از معنا و هدف نداشته باشیم. آگاهی از فناپذیری ما، از تنهایی گرانمای ما، می‌تواند به طرز معماگونه‌ای ما را برانگیزد تا به جست‌وجوی معنایی و، در صورت لزوم، به آفرینش معنایی، برایم که چنان نومیدانه مشتاق و تشنه آن هستیم.

ادامه مطلب قاتلان قتل‌های... از صفحه ۴۵

گاهی برای این که مراجع قانونی نتوانند یک نفر را متهم به قتل کنند و همه مردان فامیل در این افتخار شراکت داشته باشند، قتل به طور دسته جمعی انجام می‌شود. در موارد نادری هم بوده که بعد از قتل یک زن، جسدش را در طایفه به نمایش عمومی می‌گذارند تا همسایگان و خویشان نزدیک مطمئن شوند که لکه ننگ طایفه پاک شده است. از آن جایی که در این نوع قتل‌ها، شاکی خصوصی وجود ندارد و ولی دم، خودش به قتل توافق کرده، فرد قاتل بعد از مدت کوتاهی آزاد می‌شود و در صورتی که قانون فرد قاتل را ملزم به پرداخت دیه کند، هر کدام از افراد عشیره سهم خودشان را پرداخت می‌کنند و ماجرا ختم می‌شود.»

در این مورد، قانون هم سخت‌گیری چندانی بر قاتلان قتل‌های ناموسی نمی‌کند. بر اساس ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی، «هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنها را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد، فقط باید مرد را به قتل برساند.» در مواردی، تنها گمان به بدکاری زن کافی است. سایت «قتل‌های قومی و

از آن موقع من بسیار خوشحال‌تر شده‌ام. از نظر من، این درک و فهم، این پذیرش، این آگاهی به اینکه به زودی خواهم مرد دست‌کم همان قدر برای سلامتی‌ام مهم است که تمام پیشرفت‌های علم پزشکی زیرا این آگاهی به من یادآوری می‌کند که هر روز زندگی‌ام را به حد کمال برسانم. نمی‌خواهم تأسفی را تجربه کنم که ور بیشتر از هر چیز دیگری در مصاحبه‌اش شنید، اینکه «در زندگی با خودم صادق» نبوده‌ام.

بیشتر سنت‌های فلسفی شرق به اهمیت آگاهی از مرگ برای زندگی توأم با خوشی و سعادت واقفند. برای مثال، کتاب مردگان تبتی یک متن اصلی و مهم برای فرهنگ تبتی است. تبتی‌ها وقت زیادی را برای زندگی با مرگ صرف می‌کنند، البته اگر این یک ترکیب متضاد نباشد.

سیدارتا گوتاما (Siddhartha Gautama)، بزرگ‌ترین فیلسوف شرق، که او را به نام بودا نیز می‌شناسند، به اهمیت این امر واقف بود که باید همیشه پایان و فرجام زندگی را در نظر داشت. او علت و مسبب همه رنج‌ها را میل و خواست می‌دانست،

سال گذشته نیز رییس پلیس استان خوزستان اعلام کرد که نزدیک به ۴۰ درصد قتل‌های این استان ناموسی بوده و این البته فقط مربوط به آمار رسمی اعلام شده است. چه بسا قتل‌های بسیاری که اساساً به مراجع قانونی اعلام نمی‌شوند.

زبیده در مورد برخورد افراد طایفه با مساله قتل ناموسی می‌گوید: «اگر به طور اتفاقی، مساله یک قتل از سوی مراجع قضایی پی‌گیری شود، گاهی خویشاوندان قاتل با مراسم ویژه «یزله» و گل و پایکوبی، قاتل را تا مراجع قضایی همراهی می‌کنند. آن‌ها دسته جمعی، دیه را جمع‌آوری و یا سند ضمانت را تهیه می‌کنند. این در شرایطی است که مقتول بدون برگزاری مراسم معمول ختم، به خاک سپرده می‌شود و از خرما و حلوا و گل و شیرینی و به نمایش گذاشتن یادگارهای مقتول خبری نیست. آمران و عاملان قتل‌ها به طور جدی از سوی دادگستری استان هم مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند و این بی‌میلی برای پی‌گیری، گرچه بر اساس هیچ قانونی مکتوب نشده ولی با توصیه بزرگان و شیوخ طوایف وجود دارد و قاتل به طور جدی مورد تعقیب و بازجویی قرار نمی‌گیرد.»

می‌گوید: «معمولاً بعد از بدنامی یک زن، ریش سفیدان طایفه، دادگاهی برگزار می‌کنند و حکم قتل او صادر می‌شود.

ادامه مطلب گوردون پارکس... از صفحه ۱۴۳

تا اندازه‌های براساس دوران نوجوانی زندگیش ساخته بود. فیلم روایتی بود از نوجوانی یک سیاه‌پوست تنگ‌دست در آمریکای نژادپرست، تجربه «مرد شدن» در جوامع سیاه‌پوستان و انتظارات و کلیشه‌هایش. این فیلم با استقبال خوب منتقدان و تماشاگران مواجه شد.

گوردون پارکس در قامت شاعر، اغلب نمی‌توانست خود را از هویت عکاس بودن جدا کند. شعرهایش بیشتر در ترکیب با عکس‌هایش بود. انگار اول عکسی را ثبت می‌کرد، بعد برای عکس شعری می‌سرود.

منتقدان و متخصصان همواره پارکس را ستایش کرده‌اند که به‌رغم چیره‌دستی فراوان، در تمام آثارش فروتنی است و قصد به‌رخ کشیدن مهارت‌های خود را ندارد. خودش بارها در سخنرانی‌هایش گفته بود: «سوژه مهم است. سوژه همیشه از عکاس مهم‌تر است. به‌غایت مهم‌تر است.» او همیشه از عکاس‌هایی که خودشیفته بودند، انتقاد می‌کرد. می‌گفت این‌ها «آن‌قدر باد می‌کنند که دیگر از چارچوب در رد نمی‌شوند»، در حالی که آن‌چه اهمیت دارد سوژه آن‌هاست و بس.

تا آخرین روز عمر طولانی اش هر بار کسی از او پرسید از چه چیز نفرت دارد، جواب پارکس یکسان بود: «نژادپرستی، تبعیض، فقر.»

هراس‌ها و امیدهای خود می‌گویند. مجله «لایف» این مجموعه منحصر به فرد را منتشر نکرد. روایت پارکس باز «زیادی انسانی» بود و در قالب تنگ باورهای کلیشه‌ای مجله نمی‌گنجید.

پارکس در قامت فیلم‌ساز، نویسنده و شاعر

گوردون پارکس اگرچه بیش از هر چیز بابت عکس‌های کم‌نظیرش در تاریخ و افکار عمومی ماندگار شد، اما سال‌ها فیلم هم ساخت، شعر سرود و کتاب‌هایی بیشتر درباره عکاسی نوشت.

یکی از معروف‌ترین فیلم‌های او «شفقت» بود که در سال ۱۹۷۱ ساخت. فیلمی زیرمجموعه ژانر «سینمای تجارتنی سیاهان»، درست در همان اولین سال‌هایی که این ژانر آغاز شد. در دهه ۱۹۷۰ میلادی در آمریکا برای اولین بار در سینمای آمریکا، عده‌ای کارگردان و تهیه‌کننده به این سمت رفتند که فیلم‌های تجاری برای جذب مخاطبان سیاه‌پوست بسازند. فیلم‌هایی که ستاره‌های اصلی بازیگران سیاه‌پوست بودند، اغلب یک «ابر قهرمان» داشتند و سیاهان را در نقش‌هایی خارج از کلیشه رایج به تصویر می‌کشیدند.

یکی دیگر از آثار سینمایی معروف او، فیلم «درخت آموزش» بود که در سال ۱۹۶۹ ساخت. فیلمی که بنا به گفته خودش

مجموعه‌ای بود که سویه‌هایی به‌غایت انسانی از زندگی یک تبهکار را ثبت و روایت کرد. پارکس با چیره‌دستی تمام، عکس‌هایی از جکسون ثبت کرد که از قلدری و زورگویی و تبهکاری و جرایم و عریبه‌کشی یک دسته تبهکار و سردسته‌اش بسیار فراتر رفت. او تنهایی جکسون نوجوان، هراس و حس استیصال، ضعف‌هایی که با هزار قلدری سعی داشت پنهان کند، ارتباط او با اعضای خانواده‌اش، که گاه بسیار انسانی بود، و چرخه خشونت و فقر در محله هارلم را ثبت کرد. یکی از عکس‌های این مجموعه با عنوان «آقای رد به هارلم بازمی‌گردد»، تک تصویری است خیره‌کننده از تنهایی عمیق یک تبهکار.

پارکس وقتی سردبیران مجله «لایف»، از میان صدها عکسی که او از زندگی جکسون ثبت کرد، تنها چند عکس را که با روایت کلیشه خود آن‌ها از زندگی «تبهکار سیاه‌پوست» جور درمی‌آمد انتخاب کردند، بسیار آزرده شد. بعدها تنها در نمایشگاه‌های عکس بود که علاقه‌مندان توانستند عکس‌های به‌غایت تأثیرگذار و انسانی پارکس از زندگی جکسون ۱۷ ساله را ورازی کلیشه‌های رسانه‌ای زمان تماشا کنند.

به‌رغم دلخوری‌ها، همکاری پارکس با «لایف» ادامه پیدا کرد. در سال ۱۹۵۰، پارکس یکی دیگر از بهترین مجموعه گزارش‌های تصویری خود را برای این مجله تهیه کرد، مجموعه‌ای با عنوان «بازگشت به فورت اسکات». او بعد از سال‌ها به زادگاه خودش در ایالت کانزاس برگشت تا مصیبت نژادپرستی، جداسازی نژادی، فقر و محرومیت سیاهان در این ایالت جنوبی محافظه‌کار را تصویر کند.

پارکس به سراغ اقوام و آشنایان و همسایه‌ها و هم‌کلاسی‌های سابق خود در شهر فورت اسکات رفت تا روایت زندگی آن‌ها را بشنود و ثبت کند. در این ۲۳ سالی که او این شهر کوچک را ترک کرده و هرگز به آنجا بازنگشته بود، چه چیزی تغییر کرده است؟ این مجموعه تصویری است متنوع، شخصی و درعین‌حال بسیار سیاسی از واقعیت مسئله نژادپرستی در یکی از نژادپرست‌ترین ایالت‌های کشور. تصاویر این مجموعه درعین‌حال بار دیگر مهارت پارکس در جلب اعتماد سوژه‌های خود را به رخ می‌کشد. هم‌کلاسی‌ها و همسایگان سابق همچنان صمیمانه به پارکس که ۲۳ سال است او را ندیده‌اند، اعتماد می‌کنند و از شخصی‌ترین سویه‌های زندگی و

پارکس بارها گفت که آن‌چنان از رواج نژادپرستی در پایتخت آمریکا زخم‌خورده و آزرده بود، که با این تصویر می‌خواست نشان دهد که سیاهان، در کنار مصیبت و رنج نژادپرستی، زندگی کارگری و فقر را هم جور دیگر و بسیار سخت‌تر از سفیدپوستان تجربه می‌کنند. آن‌ها برخلاف زوج سفیدپوست در نقاشی «گوتیک آمریکایی»، لباس آراسته‌ای به تن ندارند و موها را بالای سر مرتب نکرده‌اند. پیراهن سفید اتوکشیده و گل‌سینه، سهم آن‌ها نیست و خانه آن‌ها یک خانه دو سه طبقه نیست.

در آن زمان، پارکس در اداره امنیت کشاورزی، کارآموز روی استایکر بود که هم‌زمان اقتصاددان و عکاس بود. استایکر وقتی عکس «گوتیک آمریکایی» را دید، گفت که این عکس مثل اعلامیه‌ای در محکوم کردن آمریکاست و اگر مقامات بالاتر این عکس را ببینند، می‌توانند کل بودجه بخش عکاسی را قطع کنند و همه عکاسان زیر دست او از کار بیکار شوند. با این‌حال، استایکر او را تشویق کرد که به عکاسی از زندگی روزمره الا واتسون ادامه دهد.

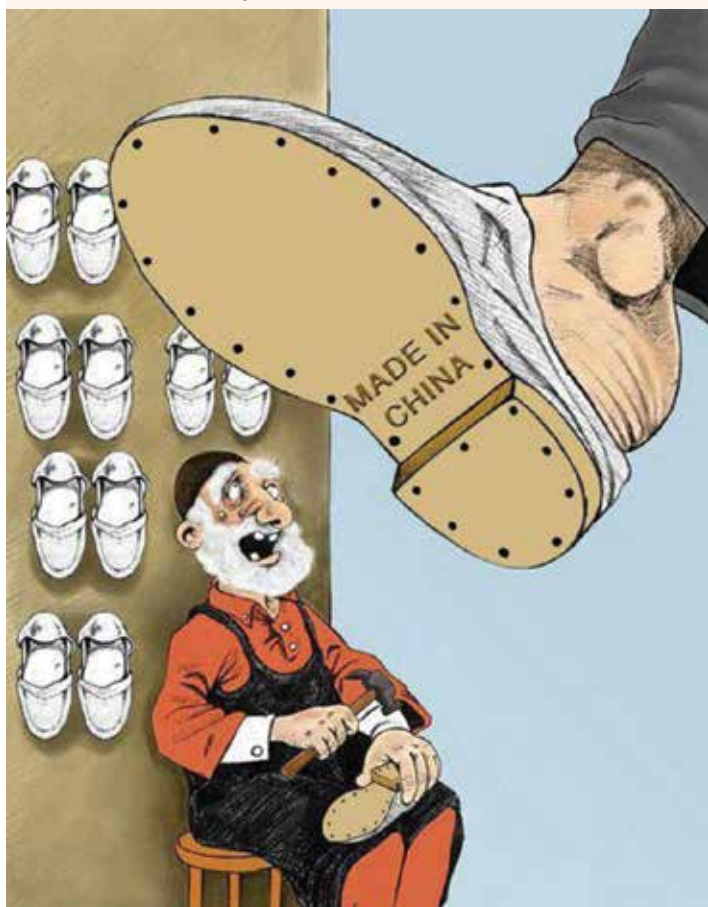
سال‌ها بعد، روسلین سامولتز، نتیجه الا واتسون در گفتگویی با «نیویورک تایمز» درباره مادر بزرگ مادر خود گفت که او تمام عمر زحمت کشید، کار کرد و در فکر تأمین و مراقبت از اعضای خانواده‌اش بود. سامولتز ۱۲ ساله بود که الا واتسون از دنیا رفت. او گفت که واتسون «هم‌قلب بزرگ و مهربانی داشت و هم ایمانی قوی.»

گوردون پارکس به شیوه‌ای زندگی واتسون را ثبت کرد که بعدها هم به روش محبوب او تبدیل شد: سوژه را ابتدا به تنهایی و سپس قدم به قدم در تعامل روزمره با محیط خود، خانواده و دوستانش، عادات روزمره‌اش و طبقه و نژادش ثبت و قصه او را روایت می‌کرد.

همکاری با مجله «لایف»

در سال ۱۹۴۸، پارکس یکی از اولین عکاس‌های سیاه‌پوستی شد که با مجله معتبر «لایف» شروع به همکاری کرد. نخستین مجموعه عکس او برای «لایف» یکی از شاهکارهای مسلم او بود. پارکس به محله هارلم نیویورک رفت و یک ماه تمام روز و شب را با لئونارد جکسون، ملقب به «رد» (Red)، گذراند. جکسون نوجوان ۱۷ ساله‌ای بود که سردسته باند تبهکاران محله هارلم بود.

این مجموعه عکس شاید اولین



ثروت تمامی یک کشور دارند. این انقلاب در عین حال لایه‌های عظیمی از مردم دنیا را چنان دچار محرومیت کرده است که امروز خود را از یادرفته و رها شده به حال خویش می‌دانند.

شما در کتاب خود از «غرق شدن تمدن‌ها» سخن می‌گویید، حال آن که پروفیسور هانتینگتون در کتاب پرواز خود، که در سال ۱۹۹۶ منتشر شد، از «برخورد تمدن‌ها» سخن می‌گوید. میان این دو تعبیر تفاوتی وجود دارد؟

پیش‌بینی هانتینگتون این بود که جهان به هفت یا هشت بلوک یا هفت یا هشت «قلمرو تمدنی» تقسیم خواهد شد. با وجود این، آنچه امروز می‌بینیم این است که جهان را سودای گردآمدن در بطن مجموعه‌هایی عظیم نیست و در عوض روی به تکه‌تکه و پاره‌پاره شدن، آن هم اغلب پاره‌پاره شدنی همراه با خشونت، دارد. این امر دست کم در جهان عرب آشکار و چشمگیر است اما در اروپا و دیگر نقاط جهان نیز وجود دارد. در سراسر جهان، در بطن جوامع انسانی بیش از پیش شاهد گرایش به گسستگی و پاره‌پاره شدن و هرچه کمتر شاهد گرایش به تحکیم و اتحاد هستیم.

بنابراین باید به نتیجه‌گیری سنگ دلانه «غرق شدن تمدن‌ها» برسیم؟

سال‌های آینده به احتمال زیاد، دنیای ما را با تکان‌های شدیدی روبه‌رو خواهد کرد. اما من بر این باورم که روزی سرانجام وجدان‌مان بیدار خواهد شد و برای رهایی از این مهلکه جهش خواهیم کرد. کتاب اخیرم را با این امید نوشته‌ام.

«هستی» به همه عشق می‌ورزد. «هستی» نسبت به ما بی تفاوت نیست. اگر در ظاهر اینگونه به نظر می‌رسد به این دلیل است که ما بی تفاوت هستیم. ما هر چه باشیم، «هستی» نیز همانگونه هست. «هستی» همچون آینه‌ای است که ما را باز می‌تاباند. ما را منعکس می‌کند. اگر بر سر او فریاد بکشیم، بر سر ما فریاد می‌کشد. اگر برای او آواز بخوانیم، برای ما آواز می‌خواند. هر کاری انجام دهیم و یا هر فکری در سر داشته باشیم، هزاران بار بیشتر از آنها را به خودمان بازمی‌گرداند. «هستی» همیشه هر چه را از ما بگیرد، به ما پس می‌دهد.

بر می‌دارد. در طول مدت قرن‌های بعدی است که در اثر پیشرفت‌های خیره‌کننده علوم مادی- انسانی نوشته‌های کتاب‌های آسمانی نخست به شدت مورد تردید قرار می‌گیرند و سپس آنچه در این کتاب‌ها در مورد علم، فلسفه و تاریخ نوشته شده بی اعتبار و بدون ارزش علمی- منطقی اعلام می‌شوند. جهان نگر دینی رنگ می‌بازد و جهان بینی علمی درخشان می‌شود. «تاریخ اندیشه انسان» به دورانی درخشان گام می‌گذارد؛ دوران جهان بینی علمی، دوران پیش تجربی- استدلالی.

و به باور شما این انقلاب با شتاب و سرعت سراسر جهان را درنوردید؟

این انقلاب در واقع از خود چهره‌های بسیار جذاب را به نمایش گذاشت و به سرعت گسترش یافت. این انقلاب در وهله نخست با پیروزی رونالد ریگان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰ آمریکا و سپس دیگر نقاط جهان را در بر گرفت. اصول و آموزه‌های این انقلاب بریتانیایی-آمریکایی توسط شمار چشمگیری از رهبران سیاسی راست و چپ- گاه مشتاقانه و گاه با اکره یا از سر تسلیم و رضا، به کار گرفته شد. این انقلاب محافظه‌کارانه نقطه پایانی بر احساس «شرمندگی» گذاشت که «راست» از دیرباز در بحث‌ها و مناظرات سیاسی و فکری، به‌ویژه در ارتباط با مسائل اجتماعی، داشت. فهم و درک این نکته دشوار است اما برای درک «زیر و زبر کردنی» که در ذهنیت‌های سراسر جهان داشته و اعمال کرده ضروری است. از این پس بود که چیرگی و سلطه‌ی اندیشه‌ها و واژگان «چپ» در دنیا از بین رفت.

نتایج این روند چه بود؟

این نتایج کم و بیش متفاوت و رنگارنگ بوده است. پیروزی نوعی «سرمایه‌داری افسارگسیخته»، نیروهای اقتصادی قدرتمندی را آزاد کرده و به اوج‌گیری و ظهور کشورهای بسیار بزرگ غیر غربی مثل چین و هند یاری رسانده است. اما از دیگر سو، همین انقلاب نابرابری‌ها را تشدید کرده و به ظهور یک طبقه کلان‌میلیاردار انجامیده است، طبقه‌ای که هر یک از اعضای آن ثروتی بیش از

دستگاه حکومت و سیاست‌زورمند بودند درآمزش یا ترکیبی از «معلومات ارستو» و «الهیات مسیحی» می‌توان خلاصه کرد. نظریه‌ها و اندیشه‌های این فیلسوف از نظر روحانیان مسیحی بسیار گرامی و معتبر بودند زیرا با «علوم الهی» یا «علوم غیبی» آنان از هر جهت هماهنگی داشتند. از قرن شانزدهم میلادی به بعد است که دانشمندان علوم طبیعی و به ویژه ستاره شناسان و زیست‌شناسان به دیوار عظیمی که ارستو و مسیحیت در راه پیشرفت علم بنا کرده بودند حمله ور می‌شوند و دیوار ۲۰۰۰ ساله ارستو مسیحیت شکاف

یاد کرده اند. در دوران زندگی ارستو و حتی ده‌ها قرن پس از مرگ وی هنوز «روش علمی» برای شناخت طبیعت و پدیده‌های آن کشف و تدوین نشده بود. از آنجا که این فیلسوف و دانشمند یونان باستان در بررسی‌هایش درباره طبیعت از روش علمی- تجربی بهره برداری چندانی نمی‌کرد اشتباه‌های بسیار بزرگی از او سرزدند اشتباه‌ها تا چندین قرن به عنوان علم و دانش تدریس می‌شدند. نظریه‌های ارستو در مورد خالق جهان با نظریه‌های دین‌های تک‌خدایی متفاوت است. خدای ارستو خدای شخصی- دینی نبود و توجهی به جهان و انسان نداشت. بلکه عاملی بود که در آغاز یا در ازل جهان هستی را به حرکت درآورده بود.

برای آشنایی با نمونه‌ای از اشتباه‌های ارستو باید گفت که وی در مورد سقوط اجسام چنین می‌اندیشید که اگر جسمی ده برابر سنگی‌تر از جسم دیگری باشد در زمان سقوط به سوی زمین ده بار تندتر از جسم سبک‌تر سرعت خواهد داشت. چندین قرن نظریه‌های این چنین نادرست و نآزموده به عنوان حقیقت علمی پذیرفته شده بودند و چون اظهار نظر «معلم اول»، «دانای دانایان» و «استاد اسکندر کبیر» بودند کسی جرأت مخالفت نداشت یا زحمت تجربه را به خود نمی‌داد تا به آسانی دریابد و ثابت کند که چیزهای سنگین و سبک با سرعت برابر سقوط می‌کنند.

بسیاری از نظریه‌های ارستو در علوم و به ویژه در ستاره‌شناسی و زیست‌شناسی اشتباه بودند. این اشتباه‌ها برای مدتی نزدیک به بیست قرن بر علم و دانش اروپا سایه بسیار سنگینی گسترانیدند و از سوی روحانیان دین‌های سامی مورد بهره‌برداری قرار گرفتند. از نمونه‌هایی از نظریه‌های ارستو که در کتاب‌های مقدس دین‌های سامی راه یافت و نویسندگان کتاب‌های آسمانی آنها را در کتاب‌های خود گنجانیدند می‌توان از نظریه‌های ساکن بودن و مسطح بودن زمین نام برد. براساس اندیشه‌های ارستو زمین کانون جهان هستی، انسان بزرگترین آفریده وجود و مقام وی پس از جایگاه خدایان است. ارستو بر برتری طبیعی- ذاتی مردان بر زنان باور داشت و زنان را در برابر مردان حقیر می‌دانست. این فیلسوف یونانی پدیده‌های نژادی و قومی اعتقاد داشت. دانش و حکمت اروپای قرون وسطا و تمامی دوران‌هایی را که روحانیان مسیحی در

تمامی پدیده‌های جهان هستی، چگونگی پیدایش، حرکت و ارتباط ستارگان و سیاره‌ها با یکدیگر و همه ویژگی‌های جانداران روی سیاره زمین از اصول، قوانین، نیروها، شرایط و عامل‌هایی پیروی می‌کنند که در درون جهان هستی و در درون جانداران یا در درون محیط زندگی آنهاست. در جهان علوم و در دنیای دانشمندان تا کنون عامل یا فرمانروایی بیرون از جهان هستی که روحانیان دین‌های گوناگون آن را آفریننده، پروردگار یا خالق می‌نامند شناخته نشده است. اگر ادعای برخی از روحانیان مبنی بر این که فرمانروای کل جهان هستی از بیرون یا از فراسوی عالم وجود بر آن فرمان می‌راند و خود جزئی از «عالم مکشوف» نیست درست باشد دانشمندان علوم طبیعی می‌گویند پژوهش درباره چنین فرمانروایی که بخشی از طبیعت نیست در حوزه شناخت علوم طبیعی نیست. اما آنچه روحانیان به آفریننده عالم هستی نسبت می‌دهند و ویژگی‌هایی که برایش در نظر می‌گیرند نه علمی است نه منطقی و نه پذیرفتنی. برخی از دانشمندان علوم نیز بر این باورند که مفهوم «فراسوی جهان» یا «فوق طبیعت» مفهومی پنداری، خیالی یا تصویری بیش نیست. کل جهان هستی همین جهانی است که آن را «طبیعت» می‌نامیم و اصطلاح «فوق طبیعت» نه علمی است و نه منطقی.

فرشته مسیحیت و هیولای علم

بی هیچ گفتگو، ارستو نامدارترین فیلسوف و دانشمند دوران باستان به شمار می‌رود. ارستو یونانی بود، در قرن چهارم پیش از میلاد می‌زیست، شاگرد افلاتون بود و معلم اسکندر مقدونی. میزان دانش و آگاهی او در رشته‌های گوناگون علم و حکمت آن چنان گسترده و ژرف بود که وی را «معلم اول» لقب داده‌اند و دانته شاعر ایتالیایی او را استاد دانایان نامیده است. ارستو در رشته‌های گوناگون دانش و فرهنگ بیش از ۱۰۰۰ کتاب و مقاله نوشت. وی بزرگترین زیست‌شناس، گیاه‌شناس، جانورشناس، روان‌شناس، فیزیکی‌دان، طبیعی‌دان و پر آوازه‌ترین فیلسوف دوران خود و دوران‌های بعدی بود. برای مدتی بیش از ۲۰۰۰ سال نوشته‌ها، افکار و اندیشه‌های این فیلسوف یونانی در جهان علم و فلسفه به عنوان مرجعی پر اعتبار شناخته می‌شد. در سراسر این مدت طولانی مراجعه به نوشته‌های ارستو یکی از عوامل بود که سبب می‌شد پیشرفت علم بسیار کند باشد. برخی از او نیز با عنوان بنیادگذار علوم و پدید آورنده علم اخلاق و منطقی

ادامه مطلب چرا مجازات اعدام... از صفحه ۲۱

که اگر همان فرد امکان زندگی داشت، حتما مرتکب جرم مشابه می‌شد و هیچ احتیاجی به نقض حق زندگی زندانی در این مورد نیست. در بسیاری از کشورهایی که مجازات اعدام لغو شده است، مجرمین بسیار خطرناک را بدور از جامعه نگه داشته و نمی‌توانند به جامعه آسیبی وارد نمایند، و نیازی به اعدام آنها نیست همچنین هیچگونه شواهدی نیست که تهدید به حکم اعدام می‌تواند در مورد جنایت‌های با انگیزه سیاسی و عملیات تروریستی نقش بازدارنده داشته باشد. شهید سیاسی شناخته شدن پس از اعدام حتی می‌تواند انگیزه‌های برای تشویق نیز باشد.

هر جامعه‌ای بدنبال راه‌هایی برای حفاظت خود در مقابل جرایم است. مجازات اعدام بیشتر از آنکه یک عمل خشن راه حلی باشد، توجه را از مسائل بسیار پیچیده اجتماعی که نیاز به توجه بیشتری دارند منحرف می‌نماید. به گفته دیوان قانون اساسی آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۵، «ما خودمان را گول می‌زنیم اگر فکر کنیم که اعدام یک یا چند نفر در سال راه حل مقابله با نرخ بالای جنایت است، عامل اصلی مقابله با جنایت، دستگیری، محکوم نمودن و مجازات مجرمین است.»

وقتی استدلال پیشگیری از جنایت دیگر کارگر نیست، تنها استدلالی که باقی می‌ماند که جدی‌ترین توجیه برای مجازات اعدام است، اینست که در برخی از موارد مجرم در برابر جنایت و عملکرد فجیع و شیطانی خود مستحق اعدام می‌باشد. بعضی از جنایت‌ها بقدری فجیع هستند که تنها کشتن مجرم تنها واکنش عادلانه است.

گرچه این استدلال از نظر احساسی بسیار قوی است، اما اگر چنین استدلالی دارای اعتبار باشد، اساس حقوق بشر را زیر پای می‌گذارد. اگر فردی به دلیل ارتکاب جنایت وحشتناکی «مستحق» مجازات بیرحمانه مرگ است، چرا دیگران به دلیل مشابه «مستحق» شکنجه یا زندان بدون دادگاه و یا مرگ فوری در محل ارتکاب جرم نباشند؟ اساس حقوق بشر بر این است که این حقوق جدایی‌ناپذیر از فرد هستند. این حقوق را نمی‌توان از کسی گرفت حتی اگر او مرتکب بیرحمانه‌ترین جنایات شده باشد. حقوق بشر متعلق به بدترین انسان‌ها و بهترین انسان‌هاست و برای همین است که حامی همه ماست.

اگر به کنه این بحث در مورد مجازات نگاه کنیم، چیزی بیشتر از تمایل به انتقام و خونخواهی در آن نمی‌توان دید که به صورت اصول قضایی خودش را نشان می‌دهد.

مواردی به عنوان ترور سیاسی و یا مقابله با فساد اقتصادی و یا زنا. اما در برخی کشورها برای حذف مخالفان سیاسی که تهدیدی برای حکومت هستند بکار می‌رود. وقتی در یک کشور مجازات اعدام بهر دلیلی انجام گیرد، دیگر کشورها نیز با گونه‌های مشروعیت‌ظاهری آن را برای هر دلیل دیگری می‌توانند بکار گیرند. اگر مجازات اعدام برای یک جرم مشروع شناخته شود، مسئولین امور موارد دیگری از جرائم را نیز خواهند یافت که مجازات اعدام را در آن موارد نیز مشروع جلوه داده و اعمال کنند. مهم نیست که چه دلیلی از طرف مقامات حکومتی ارائه می‌گردد. مهم اینست که مقامات حکومتی برای توجیه عمل خود از مجازات بیرحمانه مرگ که مغایر با اساس حقوق بشر است استفاده می‌کنند. اهمیت حقوق بشر دقیقا در آن است که اگر جامعه بشری باید مورد حمایت قرار گیرد، هیچگاه نباید ابزارهایی را برای حفظ و حمایت از آن بکار برد که خود نقض ارزش‌هایی هستند که جامعه به آن دلیل مورد حمایت قرار گیرد. زمانی تمام حقوق آسیب پذیر شده و افراد مورد تهدید قرار می‌گیرند که استفاده از ابزارهای مناسب و غیرمناسب تحت عنوان ارزش‌های والا به کنار گذاشته شود. بکار گرفتن مجازات اعدام به عنوان نقض حقوق بنیادین بشر، حتی اگر در موارد معینی در جامعه پاسخ‌موردی هم بدهد، باز کار نادرستی است. اما آنچه که مجازات اعدام را غیرقابل دفاع می‌کند و مجبوریم برای لغو آن اقدام کنیم اینست که اعدام هرگز نشان نداده است که قادر است به هیچ نیازی در جامعه بشری پاسخ گوید.

تعداد زیادی زن و مرد صرفا به دلیل پیشگیری از انجام جنایت، اعدام شده‌اند. با وجود این، عفو بین‌الملل هیچ دلیل و شاهد قانع‌کننده‌ای بدست نیاورده است که مجازات مرگ به عنوان یک عامل موثر و بازدارنده در مورد افراد دیگری که به جرائم مشابه اقدام می‌کنند، موثر واقع شده باشد. براساس یک پژوهش که به منظور یافتن رابطه میان مجازات اعدام و میزان قتل و آدمکشی برای سازمان ملل در سال ۱۹۸۸ انجام گرفت و سپس در سال ۲۰۰۲ نیز تکمیل گردید، چنین نتیجه‌گیری شده است که: «این فرضیه که مجازات اعدام بیشتر از دیگر اشکال مجازات مانند حبس ابد، باعث کاهش میزان جنایت می‌شود، قابل قبول نیست.»^(۲)

مسلمان این را نمی‌شود انکار کرد که وقتی یک زندانی برای همیشه کشته می‌شود، دیگر امکان تکرار جرم مشابه را ندارد. اما به هیچ عنوان نمی‌توان مطمئن بود

یا در عمل مجازات اعدام را لغو کرده‌اند. ۶۶ کشور هنوز مجازات اعدام را نگه داشته و انجام می‌دهند، اما تعداد کشورهایی که واقعا زندانیان را اعدام می‌کنند هر ساله رو به کاهش است.

آمار عفو بین‌الملل بیانگر آن است که در سال ۲۰۰۶ در مجموع تعداد اعدام‌ها کاهش داشته است. در سال ۲۰۰۶، ۹۱ درصد از مجموع اعدام‌ها در تعداد معینی از کشورها از جمله چین، ایران، عراق، پاکستان، سودان و ایالات متحده انجام شده است. به جز بلاروس، در سایر کشورهای اروپایی اعدام وجود ندارد. اروپا تقریبا تقریبا منطقه بدون اعدام است. در قاره افریقا فقط ۶ کشور هنوز مجازات اعدام را انجام می‌دهند. در قاره آمریکا فقط ایالات متحده است که از سال ۲۰۰۳ تا کنون مجازات اعدام را انجام داده است. برخلاف شکنجه و ناپدید شدن افراد که پنهانی صورت می‌گیرد، و عموما دولت‌ها منکر آن هستند، مجازات اعدام معمولا با اعلام قبلی و گاه در برخی از کشورها در ملاء عام انجام می‌شود.

هیچ دولتی بطور علنی نمی‌پذیرد که اقدام به شکنجه و یا نقض آشکار حقوق بشر می‌کند. گرچه گاه بعضی از مقامات مسئول در محافل خصوصی اینگونه اعمال را به بهانه اقدامات بازدارنده برای ارزش‌های والا تر توجیه می‌کنند. اما در کشورهایی که در آنها اعدام انجام می‌شود در بیشتر موارد مقامات آشکارا اعمال کردن این مجازات را می‌پذیرند: آنان بیشتر از آنکه بیرحمانه بودن اعدام را انکار کنند، به توجیه کردن آن می‌پردازند. منطق آنها در دفاع آشکار از اعدام و توجیه آن شبیه منطقی است که در محافل خصوصی برای توجیه دیگر موارد نقض حقوق بشر بکار می‌برند.

رایج‌ترین توجیه برای اعدام، که خیلی هم هست، اینست که مجازات اعدام لازم است: شاید بطور موقت لازم باشد، اما سعی می‌کنند بگویند تنها مجازات اعدام است که می‌تواند به یک نیاز مشخص جامعه پاسخ دهد و این نیاز هر چه که باشد ادعا می‌شود که بقدری مهم است که مجازات بیرحمانه‌ای همچون مرگ را توجیه می‌کند. این نیاز اجتماعی که پاسخ آن با مجازات مرگ همراه است، از زمانی به زمان دیگر و از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. در برخی کشورها اعدام وسیله‌ای است برای پیشگیری از مجازات جنایت، در جایی دیگر برای پیشگیری از قاچاق مواد مخدر بکار گرفته می‌شود، در

طبق استانداردها و قوانین بین‌المللی مورد توافق، مجازات اعدام فقط پس از یک روند محاکمه عادلانه می‌تواند انجام گیرد. زمانی که حکومت‌ها زندانیان را بدون توجه به دادگاه‌های عادلانه محکوم به اعدام می‌کنند، این عمل انکار حقی است که برابری در مقابل قانون را محترم می‌شمارد. برگشت ناپذیر بودن مجازات مرگ نه تنها حق متهم را برای تعقیب اتهام نادرست از بین می‌برد که حتی برای دستگاه‌های قضایی نیز امکان تصحیح اشتباه خود را نیز بجای نمی‌گذارد چرا که متهم دیگر امکان بازگشت به زندگی را ندارد. اعدام هم مثل قتل‌های دیگر غیردولتی، ارزش زندگی بشر را نفی می‌کند. با نقض حق زندگی، تمامی دیگر حقوق تصریح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر فاقد معنا می‌شوند. همانگونه که کمیته حقوق بشر تحت نظر میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی تصریح کرده است، «حق زندگی ... بالاترین حقی است که در هیچ زمانی حتی در دورانی که وضعیت فوق‌العاده‌ای پیش‌آید که حیات یک ملت در خطر تهدید باشد، قابل فروکاستن نیست.»^(۱) در بخش توضیحات عمومی در ماده ۶ میثاق منتشره در سال ۱۹۸۸، کمیته چنین نتیجه‌گیری کرد که «تمام اقداماتی که برای لغو مجازات اعدام انجام می‌گیرد باید در چارچوب پیشرفت و بهبود حق زندگی در نظر گرفته شده در ماده ۴۰ منظور گردد.»

بسیاری از کشورها پذیرفته‌اند که مجازات اعدام با احترام به حقوق بشر هیچ همخوانی ندارد. سازمان ملل متحد تمایل خود را به لغو اعدام اعلام کرده است. دو سوم از کشورهای جهان در حال حاضر مجازات اعدام را یا رسماً لغو کرده و یا عملاً از اجرای آن خودداری می‌کنند.

آخرین آمار عفو بین‌الملل نشان می‌دهد که:

♦ ۹۰ کشور بطور کلی مجازات اعدام را در مورد هر نوع جنایتی لغو کرده‌اند.

♦ ۱۱ کشور مجازات اعدام را به جز در مورد جنایات دوران جنگ در تمام موارد دیگر لغو کرده‌اند.

♦ ۳۰ کشور در عمل در طی ۱۰ سال گذشته و یا بیشتر در هیچ موردی مجازات اعدام نداشته و عملاً اعدام را در کشورهای خود لغو نموده‌اند. این کشورها به نظر می‌رسد که با تصویب قوانینی تلاش می‌کنند که از اجرای اعدام عملاً جلوگیری کنند.

♦ در مجموع، ۱۳۱ کشور یا بطور قانونی و

ادامه مطلب چرا مجازات اعدام... از صفحه ۵۴

تمایل به خونخواهی و انتقام قابل فهم است. اما عمل انتقام گیری باید محدود شود. تاریخ تلاش بشر برای تأسیس یک نظام حقوقی در حقیقت تاریخ محدود کردن هر چه بیشتر انتقام به شیوه شخصی است.

اگر مقررات امروز به گونه‌ای است که خانه کسی را که آتش برپا کرده است را دیگر نمی‌سوزانند، و کسی را که مرتکب تجاوز شده است مورد تجاوز قرار نمی‌دهند و کسی را که شکنجه کرده است شکنجه نمی‌کنند، نه به این دلیل است که جنایت را تحمل می‌کنند. اتفاقاً به این دلیل است که جوامع فهمیده‌اند که باید بنای خود را بر پایه ارزش‌هایی متفاوت از کسانی که آنها را محکوم می‌کنند بگذارند و مرتکب جنایات آنها نشوند.

اعدام از آنجا که خود نوعی قتل محسوب می‌شود، نمی‌تواند به عنوان محکومیت قتل دیگری بکار رود. چنین عملی توسط حکومت

قرینه‌ای است از تمایل یک جنایتکار برای اعمال خشونت فیزیکی بر علیه یک قربانی.

در رابطه با استدلالی که معتقد است برخی از مردم «مستحق» مرگ هستند به این نتیجه می‌توان رسید که حکومت قابلیت آن را دارد که تشخیص دهد که چه کسانی مستحق مرگ و چه کسانی مستحق زندگی هستند. مهم نیست که چه استدلالی برای اعمال مجازات قصاص داشته باشیم. بکار گرفتن مجازات اعدام آشکارا بیانگر آن است که هیچ سیستم قضایی قادر نیست و توان آن را ندارد که در مورد اینکه چه کسی زندگی کند و یا چه کسی را از زندگی محروم نماییم تصمیم بگیرد.

در تمام سیستم‌های قضایی احتمال اشتباه و تبعیض وجود دارد. مصلحت سنجی، تصمیم‌گیری بر اساس تشخیص فردی، و افکار عمومی غالب در جامعه می‌تواند در تمام مراحل، از دستگیری گرفته تا بخشش در آخرین دقیقه پیش از اجرای حکم، تأثیر جدی بگذارد. در واقع این طبیعت جرم نیست که در مورد حکم اعدام تعیین می‌کند که چه کسی اعدام شود و چه کسی جان سالم بدر ببرد. بلکه خاستگاه قومی و اجتماعی، امکانات مالی و باورهای سیاسی متهم نقش جدی را در این موارد ایفا می‌کند. حکم اعدام عمدتاً بر علیه افراد کم درآمد، ناتوان و بخش‌های حاشیه‌ای جامعه و یا کسانی که حکومت حذف آنها را مصلحت می‌داند، بسیار بیشتر به اجرا در می‌آید.

قضات‌های نامطمئن و خودسرانه انسان بخشی از عوامل موثر در تصمیمات قضایی هستند. فقط در یک مورد و آن هم مورد اعدام است که این تصمیمات به نتایجی منجر می‌شود که غیرقابل بازگشت و

بازنگری است. مهم نیست که اجرای حکم اعدام چند ساعت پس از پایان دادگاه و یا سال‌ها پس از روند طولانی قضایی انجام گیرد. حکومت‌ها بسیاری را هنوز اعدام می‌کنند که پس از اعدام بیگانه‌های آنها ثابت می‌شود. کسانی که به اشتباه اعدام می‌شوند به هیچ عنوان نمی‌توان حیات از دست رفته آنها را جبران کرد. تمام جامعه باید مسئولیت چنین جنایتی را که مرتکب شده است بپذیرد.

ماهیت بازگشتن ناپذیر بودن در مجازات اعدام، از آن جهت که زندانی را برای همیشه حذف می‌کند، برای برخی از حکومت‌ها به عنوان وسیله سرکوب بسیار وسوسه‌انگیز است. هزاران نفر توسط حکومتی اعدام شده و سپس توسط حکومت بعدی بیگانه تشخیص داده شده‌اند. فقط لغو اعدام است که می‌تواند تضمین کند که دیگر چنین سوءاستفاده‌های سیاسی رخ نخواهد داد.

هنگامی که اعدام برای سرکوب مخالفین سیاسی بکار گرفته می‌شود، انزجارآور است و هنگامی که بنام محافظت از جامعه در مقابل جرم و جنایت اعمال می‌شود، همراه کننده است. هر جایی که اعدام انجام شود، کسانی که درگیر اجرای آن هستند دچار توحش می‌شوند و اعدام در عین حال این احساس را به جامعه می‌دهد که کشتن یک زندانی بی‌دفاع قابل قبول است. اعدام می‌تواند برای تحکیم پایه‌های حکومت یا نمایندگان قدرت اعمال شود. اما چنین قدرتی در حقیقت یک قدرت پوشالی است. اعدام سمبل ترور و وحشت است و به همین دلیل اقرار به ضعف حکومت است. اعدام همیشه نقض اساسی‌ترین حقوق بشر است.

هر جامعه و شهروندان آن این انتخاب را دارند که چگونه جهانی را می‌خواهند و بدنابل چه هستند. جهانی که در آن حکومت‌ها اجازه کشتن دیگران را به عنوان مجازات قانونی را دارا هستند، یا جهانی بر اساس احترام به زندگی انسان و حقوق بشر، جهانی بدون اعدام.

توصیه‌ها: عفو بین‌الملل مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در شصت و دومین نشست در سال ۲۰۰۷، را فرا می‌خواند که قطعنامه‌ای را بپذیرند با:

- ♦ تأکید بر حق زندگی و بیان اینکه لغو اعدام لازمی حمایت از حقوق بشر است.
- ♦ فراخوان به کشورهایی که هنوز اعدام می‌کنند برای توقف مجازات اعدام به عنوان اولین قدم در جهت لغو دائمی حکم اعدام.
- ♦ فراخوان کشورهایی که هنوز اعدام می‌کنند به احترام به استانداردهای

ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۵

بلندی آنها پانزده تا بیست پا بود و بر سر هر یک از آنها گوی مسین مطلق قرار داشت که قطر آن یک پا و نیم بود. برای زیبا گرداندن این خیمه از چیزی غفلت نشده بود. پارچه های زیبای و سیمباف، ریشه و منگوله ها و پارچه های گلدوزی شده، همه عالی و زیبا بودند. اندیشه گرد آوردن همه بزرگان و شخصیت های ایران برای آن بود که از آنها رای بگیرد و به طریقی رسمی و قانونی به آنها اعلام کند که کشور پادشاهی جز او نمی خواهد.

در این مجلس همه چیز به میل و خواست او انجام شد. در آنجا تحت عنوان ولی نعمت که فقط به پادشاه داده می شود، سلطان صاحب اختیار اقتدار پادشاهی اعلام شد و فوراً قاصدان سوار به تمام کشور فرستادند. اعلام پادشاهی وی در

ادامه مطلب ورزش از نگاه من... از صفحه ۱۴

باید پاره ای باورهای اخلاقی در یک جامعه ماهر هیات اجتماعی قبول عام باشد تا مفاهیمی مانند کار، بازده پیشرفت معنی یابد. تمامی این کج کاران باید محاکمه شوند. آنها خود باید اقرار به اشتباه کنند، چرا که وجدان فوتبال را مخدوش کرده اند. به این ترتیب شاید بتوان آبروی رفته را اندک اندک به جانش بازگرداند. فراموش نکنیم برای صادق و لایق بودن نیاز به فداکاری نیست، فقط دروغ گوها و متقلب ها و سازش کارها باید برای ریاکاری شان کفاره بدهند. آنها که سعی بر آن داشتند که جامعه فوتبال را از ذهن خود سازند و به آسانی، دروغ

بهم بافتند. تحقیقات نشان می دهد که ارتباط بین رقابت و انگیزه به عوامل زیر بستگی دارد:

- ♦ فرهنگ و زمینه اجتماعی آن
- ♦ موقعیت خاص و وضعیت رقابت
- ♦ طبیعت فعالیت و درگیریهای آن
- ویژگی های رقابت.

بهرحال درود بر کرونا که ورزشگاه ها را خالی کرد تا هیچ مربی از هر توهین و حقارت سرشار از باخت نهراسد و چمدان خود را بردارد و به جائی دیگر کوچ کند. اگر بپذیریم مربی یک انسان چمدان بدست است.

وقتی قلب مان رنج می کشد، به معنی این است که در حال ورود به لایه های عمیق تر وجودمان هستیم. قلب هرگز دروغ نمی گوید. ذهن در دروغ زندگی می کند. ذهن از دروغ تغذیه می کند و در تمامی نادرستی ها غرق می شود، اما قلب همیشه امین و راستگوست. قلب، ساده و صادق است. هرگز زرنگی به خرج نمی دهد. کلک بازی بلد نیست. بی نهایت با هوش است. اما به اندازه سر سوزنی حيله گر نیست. دقیقاً همان چیزی که هست را منعکس می کند. زیبایی و اصالت او هم از همینجا ناشی می شود. ما هرگز با ذهن نمی توانیم هستی را بشناسیم. امکان ندارد که بتوانیم یک چیز با ارزش را با ذهن بشناسیم. عشق، زیبایی و هستی فقط با قلب شناخته می شوند. قلب، دروازه ای گشوده به سوی حقیقت است.

بین‌المللی که تضمین‌کننده حقوق کسانی است که در انتظار حکم اعدام هستند؛
♦ درخواست از دبیرکل سازمان ملل عمومی سازمان ملل متحد.*

1-<http://www.unhchr.ch/tbs/doc.nsf/0/84ab9690ccd81fc7c12563ed0046fae3?Opendocument>

2-Roger Hood, The Death Penalty: A World-wide Perspective, Oxford, Clarendon Press, third edition, 2002, p. 230

3-<http://web.amnesty.org/library/index/engact510022007>

بر گرفته از تارنمای عفو بین الملل

ادامه مطلب مشقی تازه در... از صفحه ۱۹

آهنگی کنند و زن و مرد و کوچک و بزرگ پرچی از علم و عدالت به دست گرفته، در سایه آن پرچم از ایام خویش بهره مند گشته، نیک بختی و آسایش فرزندان و اعقاب را تامین نمایند. هنگام آن رسیده است که ملل آسیا با هم دستی و نیک اندیشی با دیگر دانشمندان ممالک جهان برای رفاه رستگاری و خوش کامی ابناء نوع اتفاق نمایند و از کاروان تمدن بشر عقب نمانند.» بهر حال درباره این استاد ممتاز و مرد شهامت در مجله بخارا خرداد سال ۱۳۸۴ نویسنده گان و اساتید مختلفی مطالب ارزنده و توجه برانگیزی نوشته اند و جایگاه بلند او را میان اساتید و اهل سیاست ما به نحو شایسته ای نشان داده اند. یادش گرامی باد. فضلینی بود بی مانند و استادی بود بی همتا.

ادامه مطلب قرارداد ایران و چین... از صفحه ۲

همکاری طرف قوی تر ناچار از پرداخت امتیازهای خاص است. این قاعده کلی در هر رابطه ای وجود دارد، از رابطه میان دو فرد یا دو شرکت گرفته تا دو کشور. اگر مسیری را که چین در چند دهه اخیر طی کرده، اقتصاد ایران تجربه می کرد، امروز نیازی به چنین قراردادی پیش نمی آمد تا چین تامین کننده فناوری و سرمایه مالی در حوزه های کلیدی از جمله نفت و گاز و شیلات و... باشد. با ادامه روندهای گذشته در عرصه سیاست خارجی، چنین قراردادی مانع از بدتر شدن شرایط نمی شود. چین در چارچوب قدرت چانه زنی نابرابر طرفین، با اقتصاد ایران همان کاری را خواهد کرد که نظریه پردازانی چون پاول باران و پاول سویزی در کتاب «اقتصاد سیاسی رشد» از آن به عنوان «انتقال مازاد» از کشورهای پیرامونی به کشورهای مرکز نام می برند، یعنی وابستگی فناورانه و مالی و سیاسی به چین با پیامد منطقی توزیع نابرابر منافع و در تحلیل نهایی یعنی «توسعه توسعه نیافتگی». راهکار اساسی برای پرهیز از تشدید وضعیت، درک جهان بینی است که چینی ها به آن رسیده اند. توسعه مقدم بر هر چیزی است.

سیمین ابراهیم گلستان را هم بخوانید که از قرار نشان از آن دارد که او از کودکی به این همشهری شیرازی خود کشش زیادی داشته است. در پایان باید اضافه کنم که یاد هر سه این عزیزان، سیمین، جلال، و ابراهیم گلستان به خیر که با تمام نقطه ضعف هایشان، اما انسان هائی به یاد ماندنی در عصر ما بودند و معماری بخشی از فرهنگ عصر ما بودند.

یادی از دکتر غلامحسین صدیقی
براستی کوشش برای یادآوری عظمت خرد و میهن دوستی روانشاد استاد دکتر صدیقی کاری است کارستان. بی شک چنین کوششی ممکن نیست مگر با کمک گرفتن از آنچه این بزرگ مرد دانش و سیاست در زمان خود نوشته و آنچه باور داشته است و نیز در کمال شهامت و رشادت و درستی به کار بسته است. دکتر صدیقی همانگونه که ایران دوستی آرمان خواه بود، پیوسته به کشورهای زیر ستم می اندیشید. ایشان در کنفرانس ملل آسیائی که از جانب دانشگاه تهران شرکت نموده بود در نطقی گفته است: «هنگام آن رسیده است که ملل آسیائی از یک خواب عمیق صدساله بیدار شوند و بدون رعایت جنس و قوم و تمدن و آداب با یکدیگر هم

جمع بندی: چین به عنوان یک بازیگر مهم جهانی در حال ظهور است و نمی تواند قواعد مهم بازیگری جهانی از جمله تامین امنیت برای تولید و سرمایه خارجی را نادیده بگیرد. چین نمی تواند بدون همکاری با غرب به فناوری های پیشرو دست یابد و از این رو منافعهش در محکم کردن میخ قدرت نئواستعماری در حال ظهور است که لازمه آن همکاری با قدرت های بزرگ جهانی است، یعنی برای چین یک کشور خاص فرع بر مسئله است. آنچه اهمیت دارد، تأثیر تعاملات او با چین کشوری بر کلیت تعاملاتش با جهان است. اگر تأثیر منفی بگذارد به احتمال زیاد از آن پا پس می گذارد و اگر در راستای منافعش باشد، بازی را به گونه ای پیش می برد که دیگران را در خدمت تامین منافع خود قرار دهد.

نتیجه این همکاری با منازعه میان دو طرف با قدرت خیلی نابرابر از قبل مشخص است. نتیجه منازعه، حذف سریع طرف ضعیف از صحنه است. نتیجه این همکاری توزیع نابرابر منافع حاصله است. در جایی که قدرت چانه زنی طرفین برابر نیست، امکان شکل گیری بازی برد-برد با توزیع منصفانه وجود ندارد. طرف ضعیف برای جلب

تبدیل شد به شیرزنی مدافع حقوق ملت و مخالف این رژیم عقب افتاده و فنانیک. اما خانم دانشور از این جهت از قراری خیلی محافظه کار بود، یا بواسطه نفوذ مذهبی خانواده خود و همسرش همان گونه ماند یا دست کم به صورت ظاهر ماند و هیچ قدمی برنداشت که جای افسوس است. اگر خیلی علاقمند به سیمین دانشور هستید بعد نیست کتاب نامه ای به

ادامه مطلب از هر دری... از صفحه ۲۸

این فکر نیفتاده که مطالعه دقیقی درباره «عایشه» کرده و کتابی درباره این زن استثنائی پیامبر نوشته باشد و به خود قول داده که حتما این مهم را انجام دهد که البته مرگ زود رس او این فرصت را به وی نداده است.

مطلب دیگری هم که می خواهم در اینجا اضافه کنم، مربوط است به دیدار سیمین دانشور، همراه با تعدادی قلیلی از نویسندگان و شاعران در مدرسه علوی با آیت الله خمینی در آن روزهای گرم و داغ آستانه انقلاب که شرح آن را از نعمت آزرم نویسنده و شاعر معروف در همین سن حوزه شنیده ام که او این مطلب را در مصاحبه ای که با محمدرضا شاهید هم در برنامه «نام ها و یادها» در تلویزیون ایران فردا داشت، تکرار کرده و نوار آن نیز حتما به آسانی در دسترس قرار دارد.

نعمت آزرم تعریف می کند در آن روزها که همه به دیدن آیت الله خمینی می رفتند، روزی عده ای از نویسندگان و شعرا از جمله من به دیدار آقای خمینی رفتیم و تنها خانم همراه ما نیز سیمین دانشور بود که پالتوی بلندی هم پوشیده بود و سر و صورت را نیز پوشانده بود و خمینی هم او را نشناخت و شاید فکر کرد که او نیز مردیست همراه ما. اما سیمین اسرار عجیبی داشت که من او را به خمینی معرفی کنم و البته من هم او را معرفی کردم و خمینی هم یادی از جلال و کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» او کرد که بعدا ما هم این کتاب را به خمینی رساندیم. مقصودم آنست که من از زنی تحصیل کرده و روشنفکر که مدتی هم در همین دانشگاه استانفورد که بین سن حوزه و سانفرانسیسکو قرارداد و با بورس تحصیلی در سال های جنگ دوم، چند مدتی درس درس خوانده است، تعجب می کنم که چطور او هم مثل بسیاری دیگر در آن هنگام فریب خورد و با این شیفتگی به دیدار آیت الله خمینی رفت، درحالی که انصافا رژیم گذشته دست کم درباره او و همسرش جلال کوتاهی نکرده بود. مثلا اجازه داده بودند همسر او با درجه لیسانس ادبیات در دانشسرای عالی تدریس کند.

خوب در مورد سیمین بهبهانی هم گفته اند که پیش از انقلاب جلو دانشگاه تهران اعلامیه در تأیید انقلاب پخش می کرده و او را از قرار ستار، خواننده معروف هم دیده بوده است، اما فرق او با سیمین دانشور آن بود، به محض آنکه ذهنش روشن شد، فوری خود را اصلاح کرد و انصافا اشتباه خود را به نحو احسن جبران کرد و

من با آنکه به تاریخ علاقمند هستم، هر جا به قول آل احمد، مطلب «دندان گیری» بخوانم، حتما منبع آن را جانی یادداشت می کنم که اگر آن را در نوشته ای خواستم استفاده کنم، به آن منبع ارجاع دهم، اما درباره نویسندگان و شعرا وقتی مطلبی می خوانم دیگر این شیوه را ادامه نمی دهم. از همین روی مطلب زیر را یکی دو بار، هم شنیده ام و هم خوانده ام که در قضایای سال ۱۳۴۲ و هنگامی که هنوز آیت الله خمینی در قم بود، جلال همراه با سیمین نزد او می روند و در یک جام مسی پر از آب، آن سه نفر دستان خود را در آب فرو برده و به این ترتیب با وی، به اصطلاح بیعت اسلامی می کنند و سیمین هم وقتی از نزد آیت الله خمینی بیرون می آید به جلال اعتراض می کند که «این چه کاری بود که تو مرا مجبوره آن کردی؟»

آیا این روش در تاریخ اسلام هم در مورد زنان رواج داشته است، البته من از آن بی خبرم و سندی هم در این مورد ندارم و ندیده ام، اما در کتاب بسیار پر ارزش و اعتبار «بیست و سه سال» زنده یاد دشتی دیدم که نوشته بود وقتی که پیامبر و عایشه و عمر از یک ظرفی با دست غذا می خورده اند، هنگامی که دست عمر به دست عایشه می خورد، او غش غش می خندید و پیامبر هم از این امر بسیار خشمگین می شد و همان هنگام بود که آیه و سوره ای در این زمینه نازل شد که زنان باید از نزدیک شدن با مردان دوری کنند. من این مطلب، یعنی بیت جلال و سیمین با آیت الله خمینی را چند جا و از چند نوشته خوانده ام و شخصا نیز معتقدم که این کار با خصوصیات جلال و سیمین، به ویژه جلال کاملا هماهنگی داشته است، به ویژه که جلال، علاوه بر اینکه نفوذ زیادی روی سیمین داشت، در عین حال از یک خانواده مذهبی هم بود و خودش می نویسد که خانواده ما که سال ها در عربستان اقامت داشتند، از شیعیان «نخاوله» بودند و می دانید که جلال با یک پشت فاصله با آیت الله طالقانی نیز پسر عم وی بود.

گذشته از این، جلال در دوره سوم زندگی خود به شدت به مذهب روی آورده بود. کافیست که کتاب «حسی در میقات» او را بخوانید که سفرنامه او به مکه و مدینه و زیارت حج وی است که ملاحظه می کنید که او چگونه با زیارتی که در آنجا داشته، تحت تأثیر قرار گرفته و بارها نیز از عایشه تعریف کرده و حتی خود را سرزنش کرده است که چطور تا حال به

ادامه مطلب قصه دردناک... از صفحه ۳۹

علی‌رغم همه وحشتی که از رفتار طایفه و خانواده داشته، روند درمان و تغییر را می‌پذیرد: «شنیده بودم تهران کارگری می‌کند. هر کاری که بشود. توی کوره پزخانه‌ها و ساختمان‌های نیمه کاره. چند سالی بود که فقط تلفن می‌زد. اصرار کردم که دلم برایش تنگ شده. هر بار می‌گفت به صلاح نیست. گریه می‌کردم و می‌گفتم هنوز بچه‌دار نشده‌ای که بدانی چهار سال ندیدن بچه‌ات یعنی چه. آن قدر بی تابی و گریه و زاری کردم تا قانع شد. وقتی بعد از چند سال به خانه برگشت ابرو و موهایش را رنگ کرده بود. ریخت و لباسش عوض شده بود و گوشواره به گوش داشت. این بازگشت به شادگان به قیمت جانش تمام شد. همان روز اول سه بار کتکش زدند. قیامتی به پا شده بود. این می‌آمد و او می‌رفت و می‌گفتند که برای پاک شدن این لکه ننگ باید بمیرد. شوکه شده بودند. پسر عموها هیزم ماجرا را می‌آوردند و پدر و برادر برایش نقشه کشیدند.»

بعد از غروب روز پانزدهم دی ماه، شش نفر از طایفه آقای «ح» به جرم همداستی که در قتل یک جوان ۲۵ ساله تراجنسی که چند سالی از خانواده‌اش دور شده واز شادگان مهاجرت کرده بود، بازداشت شدند و به قتل اعتراف کردند. آنها نگفتند

که با قصد قبلی و به بهانه خرید لباس تازه، دخترک بی گناه را به بیابان برهوت حوالی شادگان کشانده و او را کارآجین کرده‌اند. چند عکس خانوادگی به دست نویسنده این گزارش رسیده است:

تصویر پدر مهسا را می‌بینم. مرد ظاهرا مظلوم و نحیفی که ته چشم‌هایش رنجی مبهم می‌بینی. عکس بعدی برادر ۲۱ ساله مهسا را نشان می‌دهد که این روزها به جای مهرورزی با دو کودک خردسالش در زندان است. لایه آن لحظه که رو به دوربین می‌خندیده هنوز نمی‌دانسته قرار است دستش به خون خواهرش آلوده بشود. خواهرش مهسا که لباس خوش‌دوخت دخترانه پوشیده و موهایش را به رنگ اخراپی و زیتونی‌های لایت کرده.

عکس بعدی تصویر نامادری است، پوشیده در لباسی سراسر سیاه، با دست‌هایی ترک خورده. هیچکس در پی رضایت او نیست. یک زن از زنان طایفه که یک فرزندش مرده و نمی‌خواهد فرزند دیگرش بمیرد و می‌داند که با کمترین اعتراضی جانش به مخاطره خواهد افتاد.

در یک قرار نانووشته تمام آگاهان این جریان سکوت کرده‌اند و حتی یک خط نوشته در مورد مهسا در هیچ رسانه رسمی و غیررسمی‌ای وجود ندارد.

ادامه مطلب دنیای سینما... از صفحه ۱۷

جنسی، مهاجر بودن او برایش اهمیت نداشت. «شریعت» این تبعیض نژادی را در لابلای داستان و برخورد قهرمانش با افراد دیگر جا می‌دهد تا روی این معضل هم تکیه کند که تا چه حد مهاجران خارجی با جوامع تازه ساکن شده شان مشکل دارند و اغلب کوشش شان برای حل شدن در آن جوامع به بن بست و سرخوردگی می‌انجامد.

«شریعت» حتی از این حد فراتر می‌رود و می‌کوشد صحنه سکس میان دو مرد را بی پرده به نمایش بگذارد تا ضمن شوکه کردن تماشاچی تابوی سکس میان همجنس‌گرایان را نیز از میان بردارد. فیلم او بی پرده، رُک، و در لحظاتی دشوار برای تماشا است. اما آنچه او در فیلمش عرضه می‌کند، برای هر تماشاگری قابل پذیرش نیست.

No Hard Feeling نخستین فیلم بلند «شریعت» است بعد از چند فیلم کوتاه، و معلوم نیست با محصور کردن خود در چنین سبک فیلمی، آیا خواهد توانست با فیلم‌های بعدیش با تماشاگر غیر LGBT هم رابطه برقرار کند یا نه.

نیم‌تاریک روبرو خواهید شد. سفر به خیر... «از: کتابچه به همسفران جوانم»

ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ... از صفحه ۲۰

دهنمو بفهمه که وزیر میشم یا نه؟ آب پاکی رو دستش ریختم.» به‌جز زنت که از ته و توی کارت با خبر است بقیه یا در دلشان می‌خندند یا توی صورتت نگاه می‌کنند و یابو ترا به‌سرعت دور می‌کند.

یابو حیوان وحشتناکی است. از سرطان سنگین‌تر به جانت چنگ می‌اندازد. مجال کتاب خواندن، روزنامه خواندن و حتی رادیو گوش دادن به تو نمی‌دهد. تو را دارد می‌برد به جایی که فکر می‌کنی همه چیز می‌دانی و همه سطور نانووشته را می‌خوانی. بچه‌های عزیز من، مواظب یابو باشید. در روزهایی که می‌آید فکر نکنید که: «در تجزیه و تحلیل خبرها کسی به گرد شما نمی‌رسد. راهروان پیاده با صبر و حوصله فرسنگ‌ها، از شما که یابوی نخوت برتان داشته، جلوترند.»

گمان نبرید که: «خبر دست اول را شما دارید و رئیس اداره اطلاعات سد سولقان. خبر دست اول را آن آقا دارد که سد را ساخته است. شما خبر ساختن سد را نوشته‌اید منتهی به کمک یابو.»

یابو حیوان بدی است. اگر یابو شما را بردارد خود را قوی‌تر از آنچه هستید می‌پندارید و وقتی پررو شدید همان که سوارتان کرده می‌آید جلو چشم همه، چشم بر هم می‌گذارد، با ریک‌ترین دشنام‌ها پس گردنتان را می‌گیرد، پیاده‌تان می‌کند و می‌فرستد آنجا که عرب نی بیندازد. مواظب

آنها که یابو برایتان می‌آورد باشید. این‌ها همه مأموران دستگاه خوارسازی انسانند. ظاهر آراسته آنها که گاه دکتر هستند، گاه استاد، گاه سیاستمدار برجسته، خامتان نکند. سوار یابوی تعریف و تمجید نشود. در روز رسیدن به مقصد اگر یابو برتان داشته گر پس‌افتاده‌ای خواهید بود که خبر دروغ می‌نوشته، پول می‌گرفته، برای پست و مقام سر خم می‌کرده.

دیگر چه بگویم، دارم می‌فرستم تان به سوی موج حادثه. فقط یک قایقران کوچک و صمیمی باشید که پیچ و تاب دریا را می‌شناسد و می‌داند که چگونه پارو بزند. از کسانی که با یابو به استقبال تان می‌آیند بهراسید، بچه‌های من بهراسید. با خبر زندگی کنید، آن را بیهوده شاخ و برگ ندهید. از قطره بارانی سیل نسازید. باد را نکارید که مجبور شوید توفان درو کنید. اگر عاقلید از سرویس‌های کوچک شهری کارتان را شروع کنید. دنبال حوزه وزارتخانه نروید. اگر می‌خواهید خبر را بشناسید بروید سرویس حوادث به دبیر سرویس بگویید که می‌خواهید خبرنگار

طبعاً تعریف این مقامات مهم که در سطح مملکت صاحب درجات عالی هستند شما را خوشحال و پر لبخند می‌کند. آنها با زیرکی به دنبال شما که سوار یابو شده‌اید حرکت می‌کنند و یواش یواش با حرامزادگی خبری را که گرفته‌اید و به صحت آن اطمینان دارید، آنطور که دلشان می‌خواهد صاف و صوف می‌کنند و در برابر اعتراض شما که حقیقت‌ها با آنچه آنها می‌گویند هماهنگی ندارد، با لبخند شیرین و گمراه‌کننده‌ای توضیح می‌دهند که روش کار این اداره از این قرار است و قبلاً آدمی که پیش از شما اینجا می‌آمد به توصیه مقامات بالاتر که از کارش راضی بودند از روزنامه‌نگاری به مدیر کلی رفت و فلانی که می‌شناسیدش، سلسله مراتب را به‌سرعت طی کرد و وزیر شد.

شما حرکت می‌کنید و آنها راهنمایی می‌کنند. شش ماه، یک سال، دو سال، بعد شما مرد اول حوزه خبری خود هستید و یواش یواش هر جا که می‌روید از کارتان تعریف می‌کنند. گاهی که شب بیخوابی داشته‌اید و صبح اوقات تان تلخ است همین که وارد حوزه خبر می‌شوید، جلو می‌دوند و چای داغ و شیرینی تازه جلوتان می‌گذارند و می‌گویند حق با شماست، در همه موارد حق با شماست.

یابویی که شما بر او سوارید به سرعت به طرف شهر نامردی و دروغ می‌تازد و شما سرخوش از این هستید که خبرنگار در در فلان رادیو خارجی گفته‌اند و گاهی تلویزیون‌ها هم به عنوان محقق و کارشناس با شما مصاحبه می‌کنند. آه که دیگر خدا را بنده نیستید. در همه موارد می‌خواهید نفر اولی باشید که حرف آخر را می‌زند. القابی چون «روزنامه‌نگار برجسته»، «مفسر آگاه»، «کارشناس جهانی مسائل تخم‌ریزی لاک‌پشت‌های دریایی»، «مشاور سیاسی مقام معظم اداره توزیع قند و شکر»، «استاد تشخیص خبرهای دست اول بازار اقتصاد البسه دست دوم» و... نصیب و نثار شما می‌شود. یابو به تندی در حرکت است. شما را برداشته است و فصل لاف‌زدن‌ها فرا می‌رسد: «دیروز به این امیرعباس گفتم کابینه کهنه شده ترمیمش کن.» گفت: «نمی‌شود، نمی‌توانم.» گفتم: «اگر نمی‌توانی در شب مهمانی رئیس جمهور گامبیا خودم به‌عرض برسانم.» امیرعباس دستپاچه گفت: «قربونت برم. یه دو هفته مهلت بده. فرضاً اگر خواستم او را عوض کنم، کسی را داری که به جایش معرفی کنم؟»

می‌آیی و پیش رفقا، همکاران، زن و بچه قبی می‌آیی که: «امیرعباس می‌خواست مزه

ادامه مطلب از اینجا، از آنجا... از صفحه ۱۴۴

لذتی ندارد، بلکه یواش یواش دارید کسی مثل من را که انسان بسیار صبوری هستم، کاملاً بی حوصله و عصبی می کنید. البته هیچ ایرادی ندارد اگر بخواهیم با دیگران در مورد افکار و عقیده هایمان حرف بزنیم اما تا آنجایی که حد و حدود خود را کنترل کرده و انتظار و توقع بی جا از دیگران نداشته باشیم که آنها نیز باید و حتماً قدم در راه ما بگذارند. اجازه بدهید که دیگران فکر و عقیده خودشان را داشته باشند تا اینکه شما بخواهید آنها را به زور کنترل کنید، چون در چنین شرایطی هیچ فرقی بین اشخاصی مثل شما و دولت های دیکتاتور که به هر طریقی می خواهند عقاید خودشان را به زور و اجبار به مردم تحمیل کنند نیست! تا زمان خداحافظی کمی با من سر سنگین شدند! من که راحت شامم را با لذت خوردم و کلی دعا و صلوات برای مهماندار و خانواده اش فرستادم.

ادامه مطلب گل رعنا... از صفحه ۳۳

جهان پیر رعنا را ترخم در جبلت نیست / ز عشق او چه می جویی؟ در او همّت چه می بندی؟
[در فطرت این روزگار کهن و دورو و بی اعتماد رحم و عطوفت نیست، از دل بستن به او چه انتظار داری؟ و چرا به خاطر آن تلاش می کنی؟]

تا غنچه خندان دولت به که خواهد داد / ای شاخ گل رعنا از بهر که می روی
[تا ببینیم کدام نیک بخت از لب و دهانت به کلام یا بوسه بهره خواهد گرفت، ای یار دورو! به که روی خواهی داشت].
ضمناً غزل حاوی بیت زیر در حافظ خانلری الحاقی دانسته شده ولی در حافظ قزوینی / غنی وجود دارد:

گشاده نرگس رعنا ز حسرت آب از چشم / نهاده لاله ز سودا به جان و دل صد داغ
آب چشم نرگس به شبنم روی آن اشاره دارد. سودا = خیال و آرزو، سیاه.

۱) احمد اداره چی گیلانی، شاعران معاصر رودکی، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰، صفحه ۴۲۱.

ادامه مطلب منطقه فضول آباد... از صفحه ۱۹

در جمع بندی بد نیست بگوییم به یقین این خصوصیات منفی و رفتار زورگویانه بعضی زن ها باید بی دلیل نباشد شاید این قبیل زنان در خانه ای بزرگ شده اند که پدر یا مادر مستبد و دیکتاتور داشتند و آنها در تمام امور خود فاقد اختیار بودند. حالا در خانه شوهر می خواهند آنها هم مثل والدین خود رفتار کنند. شاید هم روانشناسی دلایل دیگری در این زمینه مطرح می کند که با نظر من هم خوانی ندارد.

فرصت زندگی کم است...

بزرگوارتر از آن باشیم که برنجیم و نجیب تر از آن باشیم که برنجاییم...

اند و به آنها هشدار داد که فوراً به پلیس مراجعه کنند تا جلوی خلاف شان گرفته شود. وقتی کار خوشمرا به خوبی انجام شد، بدون آنکه به رجب آسیمی برساند با اسنادی که محرمی برای جعل در اختیار رجب گذاشته بود، به اتفاق میر آخور از خانه اش خارج گردید.

موضوع را بپذیرد اما چاره ای نداشت زیرا که پای بی سرپرستی دخترش در میان بود و زندانی شدن خود و مادرش. طبق آنچه که خوشمرا از او می خواست اجراء کرد و به همه صاحبان اصلی اسناد هم خبر داد که دوستان و اقوامشان، از روی سندهایشان سندی جعلی ساخته

ادامه مطلب عشق، هوس، نفرت... از صفحه ۳۷

تقلب اسناد در آن استان هستند همکاری می کند و برای آنکه هیچ سرنخی به دست کسی ندهد، کارش را در تهران انجام میداد و پس از آماده شدن، به متقاضی تحویل میداد. خوشمرا از میرآخور پرسید: «آیا تلفن خانه رجب را دارد یا نه!» و میرآخور اطلاعات زیادی از رجب داشت که یکی هم تلفن خانه اش بود. به میرآخور گفت: «با هم به خانه رجب میرویم و جلوتر از آنکه وارد خانه شویم از تلفن عمومی سر کوچه به او تلفن میزنیم و خود را مشتری معرفی می کنیم و معرفمان را هم نام یکی از اسامی که سند به اسمشان جعل شده میشناسانیم و بلافاصله خود را به در خانه میرویم تا فرصت فرار احتمالی نیابد و اگر پس از زنگ زدن، در را باز نکرد، شما فوراً در را باز کن زیرا که این یکی، اسرار زیادی در صندوق خود دارد که پرارزش هستند.»

طبق نقشه وارد خانه رجب شدند و چون اسناد زیادی از مشهد در اختیار داشتند و رجب به برگرداندن آنها نیاز داشت، خیلی زودتر از آنچه که خوشمرا خیال میکرد، رجب حاضر به همکاری شد. معلوم گردید که واسطه و کارچاق کن اصلی، ننه رجب است که مشتریانش به نام زوار به خانه او میروند و او معامله را جور کرده با پسر تماس میگیرد و نرخ کار را از او میپرسد و معامله را جوش میدهد. اگر رجب حاضر به همکاری نمیشد، هم رجب و هم ننه رجب راهی زندان میشدند و دختر ده ساله رجب بی سرپرست میماند. بنا براین در مقابل پس گرفتن سندهای مشتریان مشهدی، اسنادی را که محرمی برای جعل به او سپرده بود به خوشمرا داد. معلوم گردید که چندین ملک متعلق به شوهر سابق زری را هم برای جعل در اختیار رجب گذاشته است. خوشمرا به رجب گفت: «اگر من این اسناد را ندیده بودم، نمیتوانستم کاری قانونی علیه تو بکنم اما اینک که این اسناد را می بینم نمیتوانم در مقابل قانون خود را بی تفاوت بدانم. بنا براین حاضریم یک معامله با تو بکنم و آن اینکه اگر این اسنادی را که من دیده ام که توسط تو جعل شده اند هم اکنون نبود کنی و از همین جا به مادرت تلفن بزنی و بگویی نمیتوانی آن اسناد را درست کنی و مادرت را وادار کنی که پولهای شان را بر گرداند و صاحبان اصلی اسناد را از ماجرای جعل اسنادشان با خبر گردانی، منم دنباله این ماجرا را نمیگیرم.» رجب مطلقاً نمی توانست این

ارتفاع خانه مجاور به اندازه یک طبقه بلندتر از خانه پیرمرد بود و بنابراین مبیایستی از دیوار راست بالا رود اما چون روز بود، احتمال دیده شدنش از طرف همسایه ها بود. بر این اساس در کنار خرپشته نشست و تکیه داد و پاهایش را دراز کرد و به خواب رفت. بادی که به صورتش خورد او را بیدار کرد و هوا را تاریک شده دید. برخاست و لای درزهای آجرهای دیوار خانه همسایه جای دست و پا باز کرد و از آن بالا رفت و از بام آن خانه به بام خانه رجب که آنهم کوتاه بود رسید. آرام به طوری که هیچ صدایی درنیاید، از درزهای میان آجرها استفاده کرد و روی بام رجب قدم گذاشت. آرام یکی از دیواره های کولر را در آورد و کلروفیل درون شیشه را در کانال آن ریخت و دیواره را سر جایش گذاشت. کلروفیل از طریق کانال کولر به داخل اتاق سرازیر شد و در حالی که تبخیر میشد بخارش همه فضای داخل کولر و همه مجاری خروج هوا را پر میکرد. رجب آنچنان سرگرم کار ظریفش بود که با آنکه بوی غریبی را احساس کرد، اهمیتی نداد تا سرانجام حجم بخار کلروفیل زیاد و زیادتر شد و رجب به حالت بیهوشی و سرسنگینش روی میز کار افتاد و از هوش رفت. میرآخور پس از اطمینان از درستی کارش از پله کان پایین آمد و با دستمال بینی اش را پوشاند و به سرعت در ها و پنجره ها را گشود تا همه بخارها از اتاق خارج شود و خودش نیز پس از روشن کردن کولر برای گردش هوای اتاق، به سرعت به حیاط رفت تا بخار کلروفیل بر رویش اثر نگذارد. می دانست آن مقدار کلروفیلی که رجب استنشاق کرده برای چند ساعت بیهوش خواهد ماند و با این حساب پس از نیمساعت که اطمینان حاصل کرد که همه کلروفیل از اتاق خارج شده وارد شد و شروع به جستجو نمود و چون در کار خود کارگشته بود، همه آنچه را که لازم داشت برداشت و بدون کوچکتری اثری از خود که موجب شک فوری رجب شود، در و پنجره را بست و کولر را خاموش کرد و از خانه خارج شد.

ادامه مطلب **خشونت خانوادگی... از صفحه ۴۷**

آنکه کودکان، خود نیازمند محبت و حمایت همه جانبه ای هستند.

♦ **مواجهه کودک با خشونت خانوادگی** مانند بدرفتاری شدید و مزمن با همسر در حضور کودک که از مصادیق خشونت روانی علیه کودک است. در بسیاری از موارد خشونت خانوادگی، کودکان هر چند خود به طور مستقیم مورد آزار توسط والدین قرار نگرفته اند، اما در خانه حضور داشته و در معرض مواجهه با آن قرار گرفته اند، بدین معنی که یا خشونت را مشاهده کرده اند و یا به طرق دیگری مانند شنیدن صدای مشاجره خشونت آمیز یا مواجهه با عوارض و آثار آن (مانند آثار ناشی از آزار جسمی بر بدن مادر، از آن اطلاع پیدا کرده اند. کودکان به طرق دیگری نیز ممکن است درگیر خشونت میان والدین خود شوند. آنها ممکن است وادار به دیدن خشونت نسبت به مادر یا همدستی در خشونت توسط پدر شده، از آنها به عنوان گروگان برای تحت فشار قرار دادن مادر و اعمال کنترل نسبت به وی استفاده شود. تحقیقات پیرامون خشونت درون خانگی روشن ساخته است که مشاهده یا شنیدن موارد خشونت جسمی و روانی میان والدین، آثار روانی بالقوه زیانباری بر روی کودکان به جای میگذارد.

♦ **طرد عاطفی یا کمبود محبت** همانطور که در کتب و مقالات مختلف مربوطه آمده است هم به عنوان زیرمجموعه ای از خشونت روانی (عاطفی) قرار میگیرد و هم زیر مجموعه ای از غفلت چرا که از جنبه محبت و هم از جوانب دیگر (تغذیه، بهداشت، آموزش و...) بار عاطفی و روانی منفی ای برای کودک خواهد داشت لذا تقسیم بندی کمبود یا طرد عاطفی تحت عنوان غفلت یا خشونت روانی تفاوتی نمی کند.

خشونت (جسمی، جنسی و غفلت) با نوعی بدرفتاری روانی همراه است لذا خشونت روانی علیه کودک نه تنها می تواند به شکلی مستقل رخ دهد بلکه می تواند به عنوان نتیجه قهری و تبعی هریک از خشونت های جسمی، جنسی و یا غفلت باشد.

♦ **از مصادیق بدرفتاری و خشونت روانی علیه کودکان میتوان به موارد زیر اشاره کرد:**

♦ **رفتار و نگرش های منفی** مدام نسبت به کودک به صورت کلامی مانند سرزنش مداوم، به کار بردن الفاظ زشت در صحبت با کودکان و شوخی های منفی مکرر با کودک که همگی سبب می شود کودک خود را واقعا بی ارزش و مستحق توهین بدانند. این احساس بی ارزشی کودک را مستعد انواع اختلالات روانی از جمله افسردگی و اضطراب می نماید.

♦ **انتظارات نامناسب** با سن کودک و مقایسه کودک با همسالانش باعث ورود فشارهای روحی و روانی شدید علیه کودک می گردد.

♦ **اعمال مقررات و کنترل شدید** نسبت به کودک، ترسانیدن او از تنبیه سخت بدنی، تهدیدهای متداول مانند دوست نداشتن کودک، ممنوعیت برقراری ارتباط با دیگران و حتی اظهار نظر و تصمیم گیری برای همه کارهای کودک که او را عملا از حق انتخاب محروم کرده و مانع از رشد احساس فردیت در کودک میشود.

♦ **به خدمت گرفتن کودک** در جهت ارضای نیازهای عاطفی خود. گاهی اوقات والدین، کودکان را در مقام قضاوت قرار می دهند و از آنها می خواهند در مورد ناعادلانه بودن وضعیت زندگیشان اظهار نظر کنند. این پدر و مادرها تمام بار عاطفی و هیجانی زندگیشان را روی دوش کودکانشان قرار می دهند حال

طفل از بلندی، دسترسی طفل به اشیاء خطرناک مثل چرخ گوشت روشن، خروج وی از خانه و... شود.

غفلت و اهمال از جهت پزشکی: این نوع از غفلت، زمانی است که اهمال والدین در مواقع بیماری کودک و تاخیر در مراجعه به پزشک منجر به تاخیر در مداوا و حاد شدن بیماری و در مواقعی از دست رفتن کودک می شود.

غفلت هیجانی: مانند محبت نکردن کافی به کودک، بدرفتاری شدید یا مزمن با همسر خود در حضور کودک و یا برخورد نامناسب با دیگر اعضای خانواده که همگی ممکن است کودک را در معرض خطرات شدید عاطفی قرار دهد.

غفلت از جهت تعلیم و تربیت: این نوع از غفلت عبارت است، عدم توجه و رسیدگی به وضعیت تحصیلی کودک، بی اطلاعی و یا بی توجهی به ترک تحصیل یا فرار از مدرسه که معمولا در خانواده هایی که از نظر تحصیلات و پایگاه اجتماعی در رتبه پایین ترین قرار دارند رخ می دهد. همچنین پایین بودن سطح درآمد خانواده، زیاد بودن تعداد بچه ها و ناآگاهی والدین نیز می تواند از علل این نوع غفلت باشد.

♦ **طرد کودکان شکل افراطی غفلت است:**

برخی اوقات تصمیم به طرد کودک برخاسته از نبود ساز و کارهای حمایتی یا در اثر فشار فرهنگی سنتی است. در برخی کشورها کودکان به دلیل عدم توانایی والدین در فراهم نمودن معیشت زندگی، یا باور آنان مبنی بر اینکه فرستادن کودک به خانواده ها یا مؤسسه هایی که دارای منابع بیشتری هستند تنها راه اطمینان از داشتن یک آینده بهتر برای کودکانشان است، طرد می شوند. در بسیاری از گزارش های کودک آزاری، غفلت، بیشترین رقم را نشان می دهد.

خشونت روانی (عاطفی): تعریف کنفرانس بین المللی سوء رفتار روانی کودکان و جوانان در سال ۱۹۸۳، از بدرفتاری روانی، عبارت است از: «هرگونه رفتار با کودک که طبق استانداردهای اجتماعی و نظر متخصصان، از نظر روانشناختی آسیب زا باشد. یعنی هرگونه رفتاری که بر عملکرد رفتاری - شناختی و عاطفی و جسمی کودک تاثیر سوء داشته باشد. بد رفتاری روانی با کودک خوانده می شود.» براساس این تعریف می توان گفت به لحاظ اینکه سایر انواع

خشونت جنسی: کودک آزاری جنسی، درگیر کردن کودک در رابطه ای جنسی است که کودک از نظر رشدی قادر به تشخیص و درک آن و رضایت دادن آگاهانه نیست. این ارتباط جنسی بین یک کودک و یک بزرگسال یا کودک بزرگتری است که از نظر سنی یا رشدی در مقام مسئولیت، اعتماد یا قدرت قرار دارد. تعریف سوء استفاده جنسی از کودکان در بسیاری از جوامع شامل هر گونه فعالیت جنسی با شخصی است که راضی به این کار نباشد و یا رضایت او قانونا معتبر نباشد. بنابراین در مواردی که یکی از طرفین به سن اعتبار رضایت نرسیده باشد، حتی اگر راضی یا خود باعث برقراری رابطه جنسی باشد میتوان طرف دیگر را به سوء استفاده جنسی محکوم کرد. نکته قابل توجه این است که اطفال به دو طریق ممکن است از نظر مسائل جنسی، بزدیده واقع شوند. طریقه اول زمانی است که کودک در طول مدت زمان معینی، از جانب یک فرد خاص مورد آزار جنسی قرار می گیرد که آن را اصطلاحا «آزار جنسی» گویند. بنابراین در آزار جنسی، شخص آزاردهنده، یک فرد ثابت است و این عمل در طول مدت زمان تکرار می گردد.

طریقه دوم زمانی است که از کودک به جهت مقاصد شوم اقتصادی، تجاری، جنسی در فعالیت هایی که از آنها تحت عنوان «سوء استفاده جنسی» یاد می شود از جمله هرزه گری، روسپی گری و توریسم جنسی سوء استفاده می شود. بنابراین در سوء استفاده جنسی برعکس آزار جنسی، کودک از ناحیه فردی ثابت مورد استفاده قرار نمی گیرد بلکه سوء استفاده از کودک در سطح وسیع و به صورت شبکه ای انجام مییابد.

غفلت (بی توجهی): غفلت یا مسامحه، عبارت است از عدم فراهم آوردن احتیاجات غذایی، پوششی، مسکن، بهداشت و مراقبت های طبی و تحصیلی و سرپرستی طفل توسط والدین یا سرپرست طفل. غفلت می تواند در همه خانواده ها وجود داشته باشد ولی اغلب در خانواده های کم درآمد مشاهده می شود. از مصادیق غفلت نسبت به کودکان می توان به ذیل اشاره نمود:

بی توجهی و غفلت جسمانی: مانند ترک و به حال خود رها کردن طفل و یا عدم رسیدگی به وضعیت تغذیه کودک است. این عدم توجه ممکن است به نتایجی چون پرتاب شدن



ماهنامه پژواک

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

Tirgan: Festival of Rain

By: Morad Motamedi*

Tirgan is a mid-summer ancient Iranian festival that is celebrated annually on 13 of Tir (July 3rd or 4th) in almost all regions of Iran. The celebration is dedicated to Tishtrya who was an archangel that appeared in the sky to generate thunder and lightning for much needed rain.

The ancient legend of the Tir (arrow) refers to “Arash of the swift arrow” or “Arash the archer” (Arash-e Kamangir). Legend has it that Arash was the best archer in the Persian Army. He was selected to settle a land dispute between ancient Persia and Turan that is presently a part of Central Asia. When the kings of the two lands, Manouchehr and Afrasiyab, decided to settle their dispute and to set a permanent boundary between ancient Persia and Turan, they arrived at a mutual understanding that Arash should climb to the tall Mount Damavand peak and from there, shoot an arrow toward the east.

Wherever Arash’s arrow landed, the two kings would agree to determine the boundary between the two kingdoms. Arash shot his arrow (Tir) on the 13th day of the Persian month of Tir, which fell on the banks of the Jeyhun River, called Oxus River in Greek and Amu Darya in Central Asia. Thus, the border of the two countries was marked.

Legend has it that as soon as the border dispute was settled, rain began pouring down on both lands which had been suffering from an eight-year drought. Thus, this day, the 13th of Tir is celebrated as the Festival of Rain.

Tirgan is celebrated by splashing water, dancing, reciting poetry and serving traditional foods such as spinach soup and Persian sholeh-zard which is saffron flavored rice pudding. The custom of tying rainbow-colored bands on wrists, which are worn for ten days and then thrown into a stream, is also a way to rejoice for children. The Tirgan Festival is a biennial four-day celebration of Iranian arts and culture that is also held in Toronto, Canada. The Festival includes a variety of artistic and literary disciplines including music, dance, theatre, history, literature, etc.



*Morad Motamedi received his B.S in Health, Fitness and Recreation Resources with Major in Sports Management from George Mason University in Fairfax, Virginia in December 2013 with a 3.7 GPA.



(408) 909-9060

By Appointment Only

Coronavirus symptoms

Symptoms may appear 2-14 days after exposure to the virus. People with these symptoms may have COVID-19:

- ◆ Fever or chills
- ◆ Cough
- ◆ Shortness of breath or difficulty breathing
- ◆ Fatigue
- ◆ Muscle or body aches
- ◆ Headache
- ◆ New loss of taste or smell
- ◆ Sore throat
- ◆ Congestion or runny nose
- ◆ Nausea or vomiting
- ◆ Diarrhea

Look for emergency warning signs for COVID-19. If someone is showing any of these signs, seek emergency medical care immediately:

- ◆ Trouble breathing
- ◆ Persistent pain or pressure in the chest
- ◆ New confusion
- ◆ Inability to wake or stay awake
- ◆ Bluish lips or face

Call your medical provider for any other symptoms that are severe or concerning to you.

How it spreads

It is thought to spread mainly from person to person, mainly through respiratory droplets produced when an infected person coughs or sneezes. These droplets can land in the mouths or noses of people who are nearby or possibly be inhaled into the lungs. Spread is more likely when people are in close contact with one another (within about 6 feet). It may be possible that a person can get COVID-19 by touching a surface or object that has the virus on it and then touching their own mouth, nose, or possibly their eyes. This is not thought to be the main way the virus spreads, but we are still learning more about this virus.

The virus that causes COVID-19 is spreading very easily and sustainably between people. Information from the ongoing COVID-19 pandemic suggests that this virus is spreading more efficiently than influenza, but not as efficiently as measles, which is highly contagious.



Best Our Selling

ZamaCare



Face Day Cream
Revitalizing, Rose
& Geranium
Lupine Seed Protein
& (No 4)



1

2

3



4



5

1 Under Eye Night Serum
Anti-Wrinkle & Nourishing
Eye Night Serum
NATURAL RETINOL

2 Under Eye Gel
Tightening & Anti
Puffiness, Cucumber &
Mint Extract

3 Under Eye Day Cream
Hydrating & Firming
Probiotic, Tea Extract

4 Face Night Serum
Anti-aging & High
Antioxidant Face Serum
NATURAL Q10

5 Neck Serum
Tightening & Lifting,
Marshmallow & Lupin
Protein Natural Collagen



Ordering online by E-mail or phone: +1 (408) 315 7779
www.zamacare.com sales@zamacare.com



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112